تألیف مهندس غلامرضا اربابی

عجایب حس ششم

یا امواج رادیو تلویزیونی مغز انسان

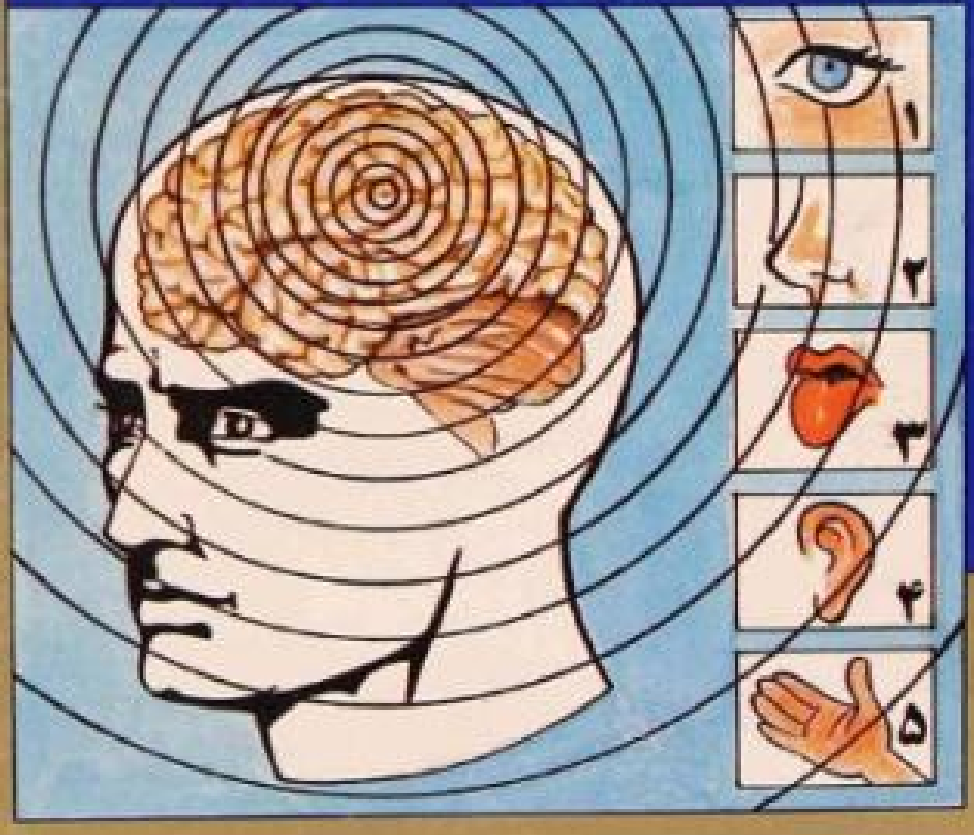

عجایب حس ششم

تألیف :

مهندس غلامرضا اربابی

نام کتاب : عجایب حس ششم
تألیف : مهندس غلامرضا اربابی
ناشر : گروه فرهنگی اربابی
چاپ : صنوبر
تیراژ : ۱۰۰۰۰
نوبت چاپ : دوم ، ۱۳۷۳

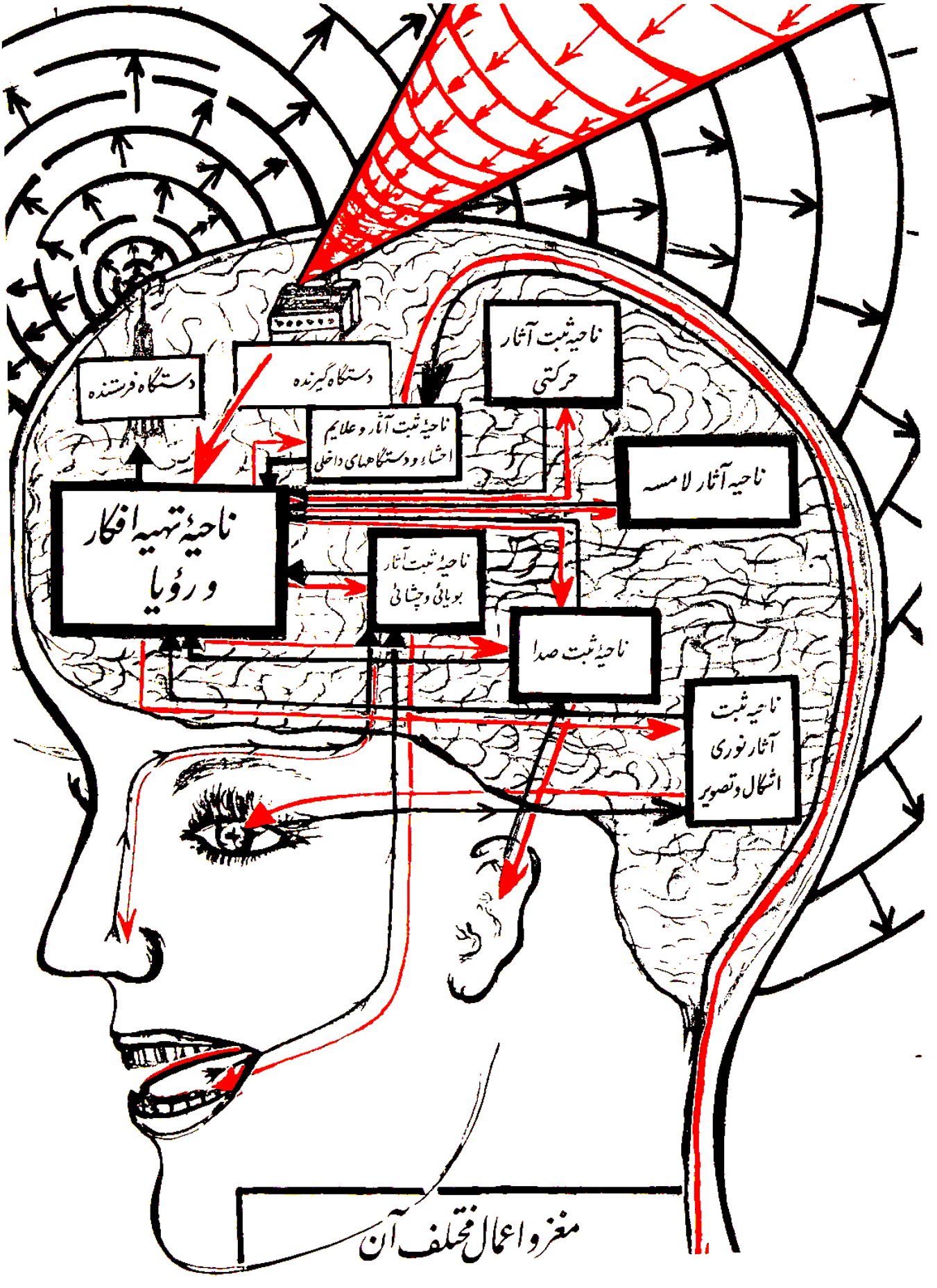
دستگاه فرستنده
دستگاه گیرنده
ناحیهٔ ثبت آثار حرکتی
ناحیهٔ ثبت آثار و علایم احشاء و دستگاههای داخلی
ناحیه آثار لامسه
ناحیهٔ تهیه افکار و رؤیا
ناحیهٔ ثبت آثار بویائی و چشائی
ناحیهٔ ثبت صدا
ناحیه ثبت آثار نوری اشکال و تصویر
مغز و اعمال مختلف آن

فهرست مطالب

شماره		صفحه
۱	تاریخ نگارش کتاب	
۲	مقدمه (آغاز)	
۳	حس چیست	۱
۴	با چه وسیله‌ای حس می‌کنیم	۱
۵	انرژی	۲
٦	تبدیل انرژی‌ها	۸
۷	انرژی صوتی و شناخت صوت (صدا)	۸
۸	انرژی الکتریکی و «شناخت الکتریسیته»	۹
۹	یک کشف دیگر (اختراع تلفن)	۱۰
۱۰	تبدیل انرژی ذخیره به حرکتی و انرژی حرکتی به الکتریکی	۱۱
۱۱	اختراع فرستنده‌ها	۱۲
	«تبدیل انرژی الکتریکی به الکترومنیتیکی و الکترومنیتیکی به الکتریکی»	
۱۲	«فرستنده‌ها چه می‌کنند؟»	۱۳
۱۳	تبدیل انرژی‌ها در گیرنده‌های بیسیم	۱۴
۱۴	مکانیسم علمی حس	۱۵
۱۵	میدان الکترومنیتیکی	۲۲
۱٦	حس ششم	۲۳
۱۷	خلاصه‌ای از آنچه گذشت	۲۴
۱۸	شناخت حس ششم	۲۵
۱۹	تله‌پاتی و حس ششم	۲۸
۲۰	خلاصه‌ای از آنچه گذشت	۳۵
۲۱	موج چیست؟	۳۷

۲۲	طول موج	۳۸
۲۳	خازن‌ها	۴۰
۲۴	طبقه‌بندی امواج	۴۴
۲۵	حس ششم و اختلافش با حسهای دیگر	۴۵
۲۶	ساختمان یک نرون	۵۰
۲۷	چهار کار مجزا و مشخص مغز و سلسله اعصاب	۵۱
۲۸	بدست آوردن امواج مغزی برای اولین بار	۵۲
۲۹	زبان حس ششم یا زبان مغز و سلسله اعصاب	۵۳
۳۰	آزمایشهای روی حیوانات	۵۴
۳۱	مکانیسم کنترل حیوانات از راه دور	۵۸
۳۲	نوبت انسان است	۵۹
۳۳	الکترودگذاری روی مغز انسان	۶۰
۳۴	کنترل انسان و حیوان از طریق امواج الکترومنیتیک	۶۵
۳۵	خلاصه‌ای از آنچه گذشت	۶۷
۳۶	شباهت ریموت (remote) کنترل ویدئو و تلویزیون با کنترل انسان از راه دور	۶۹
۳۷	سیستم بالعکس، برای کنترل دقیق انسان	۷۰
۳۸	فرستنده و گیرنده مغز	۷۷
۳۹	سیستم کنترل برای اداره افراد چه می‌کند؟	۷۹
۴۰	چگونه طول موج افراد را بدست می‌آورند؟	۷۹
۴۱	ادارهٔ فرد ـ ادارهٔ جامعه	۸۱
۴۲	ایجاد جنگ اعصاب و بهره‌برداری‌های روانی	۸۹
۴۳	حالا بالعکس پیام صفا و صمیمیت	۹۲
۴۴	ایجاد سوءظن	۹۴
۴۵	اشاعه خرافات	۹۶
۴۶	منزوی کردن افراد اجتماعی و مؤثر (کارا)	۹۷
۴۷	ریگان «ممنوع السرفه» شد	۹۸
۴۸	نزاع خانوادگی	۹۹
۴۹	قدرت فراگیری را می‌توان افزایش داد و بالعکس به صفر تقلیل داد	۱۰۰
۵۰	قدرت بدنی را نیز قادریم افزایش و بالعکس تقلیل دهیم	۱۰۱
۵۱	کنترل رفتار انسان	۱۰۱
۵۲	نقش احساس در رفتار	۱۰۷
۵۳	احساس زدایی	۱۱۰

۵۴	پاداش‌ها و مجازات‌ها	۱۱۵
۵۵	احتیاجات اولیه هر انسان	۱۱۵
۵۶	احساس و رفتار	۱۱۶
۵۷	شرطی‌سازی	۱۱۶
۵۸	مکانیسم کار مغز	۱۱۸
۵۹	تعریف جامع شرطی کردن انسان	۱۱۹
۶۰	خلاصه‌ای از بخش گذشته	۱۲۰
۶۱	خوابهای تلقینی و شرطی‌سازی انسان	۱۲۲
۶۲	صوت و مشخصات آن	۱۲۴
۶۳	مقایسه تلفن با گوش انسان	۱۲۵
۶۴	تغییرات صوت در فرستنده‌ها و گیرنده‌ها	۱۲۷
۶۵	امواج الکترومنیتیک	۱۲۷
۶۶	مقایسه چشم با فرستنده‌های تلویزیونی	۱۳۰
۶۷	مدولاسیون	۱۳۱
۶۸	ترکیب صدا و نور و جدا کردن آنها از یکدیگر	۱۳۲
۶۹	کنترل از راه دور ویدئو و تلویزیون	۱۳۴
۷۰	مکانیسم کار: خوابهای تلقینی	۱۳۶
۷۱	مکانیسم کنترل حرکت	۱۳۸
۷۲	استفاده از احساس‌ها برای شرطی‌سازی	۱۴۰
۷۳	ایجاد درد	۱۴۲
۷۴	سیستم کنترل و اندیشه	۱۴۳
۷۵	دیاگرام زبان اندیشه	۱۴۴
۷۶	تاریخچه‌ای از خواندن فکر و اندیشه	۱۴۹
۷۷	ایجاد فراموشی	۱۵۴
۷۸	سیستم کنترل و مسائل جنسی	۱۵۵
۷۹	احساس بو و مزه	۱۵۶
۸۰	چقدر می‌توان در مقابل امواج مقاومت کرد؟!	۱۵۸
۸۱	اخلال در صحبت کردن	۱۵۹
۸۲	دستکاری غرائز انسانی	۱۵۹
۸۳	ایجاد اختلاف بین اعضای خانواده	۱۶۰
۸۴	آیا فرستنده مغز کاملترین فرستنده‌های جهان است؟	۱۶۱
۸۵	از گوش انسان می‌توان بعنوان میکروفون استفاده نمود	۱۶۲

۸۶	ارزش دستگاههای الکترونیکی	۱۶۵
۸۷	آیا با این دستگاه قادریم عمر انسان را زیاد کنیم؟	۱۶۵
۸۸	برد این دستگاه چقدر است؟	۱۶۶
۸۹	آیا صدا و عکسهای بدست آمده واضح و روشن است؟	۱۶۷
۹۰	آیا می‌توان خنثی کننده این دستگاه را ساخت؟!!	۱۶۷
۹۱	شیشه عمر آیا می‌تواند واقعیت عینی داشته باشد؟	۱۶۸
۹۲	نتایج بدست آمده	۱۶۸
۹۳	درخاتمه	۱۶۹

حس ششم

این کتاب در تاریخ ۴۹/۴/۱۰ در کتابخانه ملی ثبت گردیده است و در همان زمان در چاپخانه مهر ایران با تیراژ ده هزار نسخه با قیمت هرجلد ۳۰ ریال!! به‌چاپ رسیده.

تا بحال ۹ بار تجدید چاپ شده و امروز با تغییراتی آماده چاپ گردیده است.

مطالب اصلی کتاب دست نخورده باقی مانده فقط دربعضی از بخش‌ها توضیحات مختصری ارائه گردیده و مدارک مستند بیشتری همراه آن گشته است.

بنابراین تاریخ نگارش این کتاب ۴۹/۴/۱۰ می‌باشد.

غلامرضا اربابی

آغاز

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک اختری را

جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، دارای نظم و ترتیب مسلم و مسجل است.

بهمین دلیل قابل شناخت بوده، و بسهولت قادریم آنرا تجزیه و تحلیل کنیم.

شناخت واقعیت‌های جهان را علم می‌نامیم که زنجیره‌وار بهم ربط داشته و فزون از شمارند.

بهمین دلیل دامنه تحقیق و مطالعه بسیار وسیع و شاید بی‌انتها است و احتمالاً اقیانوسی است که بشر قادر برسیدن به کرانه‌های آن نخواهد بود.

نرسیدن به کرانه دلیل آن نیست که در بعدهای محدود و مشخص نتوانیم رموز پدیده‌ها و فعل و انفعالات را کشف کنیم.

این گنبد دوار را از هر نقطه که بگیریم بمثابه قسمتی از بافته مرتبط و منسجم، چون جزئی از کل قابل شناخت می‌باشد.

چه بسا الگوهای شناختی کوچکتر، حلال و ره‌گشای سطوح و فضاهای بزرگتر باشد.

چنانکه ساختمان کوچک اتم نمودار عظمت منظومه‌ها و کهکشانها است.

ما خود درون این گردونه، قدرت خلاصه شده‌ای از رمز و رازهائیم.

چه بسا که هرگاه براین صندوقچه اسرار واقف شدیم به دوراهی جهنم و بهشت رسیده باشیم.

حال: آیا مختاریم که از این دو یکی را برگزینیم و برحسب آنچه عقل سلیم نیز حکم میکند بسوی بهشت ره سپریم یا بدلایل حاکم بر من و ما، به پایان خط رسیده و با دست خویش آنچه را رشته‌ایم پنبه خواهیم کرد؟ چیزی است که در پیش داریم و مرا یارای قضاوت برآن نیست.

محقق چون طبیبی درد را می‌شناسد و درمان را هم.

اگر بیمار و اطرافیانش بدان عمل نکردند و بیمار مرد او بوظیفه خویش عمل کرده‌است.

پس چشم جان بازکن که جان بینی،

و نه از من، بلکه از ناظم روزگار بشنو که همه جا نظم است و نظم، باز هم نظم کامل حکم می‌راند.

جایی که نظم و قاعده برقرار است علم با مطالعه و تحقیق و به کمک تجربه قادر است تمام پدیده‌های کونه‌گون را بشناسد و از هر علتی معلولی و از هر معلولی علتی را دریابد عمل‌ها و عکس‌العملهای متناسب با آن را تشخیص دهد.

حال که چنین است، «حقایق را آنطور که هست باید دید و پذیرفت نه آنطور که آرزو داریم.»

در دنیای تخیلات به سر بردن، و رسم تصاویر غلط از واقعیت‌ها، کلید راه نجات نیست.

پشت بر حقیقت کردن و نادیده انگاشتن حقایق مسلم کار انسانهای دوراندیش حق‌جو و حق پرست نمیباشد.

پنهان نگه داشتن حقایق مسلم، از مردم بزرگترین گناه محسوب می‌شود، و بمانند ندادن آگاهی به جامعه‌ای است که بیماری واگیری در آن بیداد میکند و هرلحظه جان همه را در معرض خطر قرارمی‌دهد.

از این رو وظیفه هر انسان واقع‌گرا و حق پرست آنست که حقایقی که دانستن آنها از غذا برای انسان لازم‌تر است دریابد و دیگران را نیز بهر طریق ممکن آگاه سازد.

من وظیفه خود دانستم که برآنچه واقف شده‌ام دیگران را نیز آگاه سازم.

پس: با من به درون کتاب بیائید و با دقت به بررسی مطالب آن بپردازید.

غلامرضا اربابی

۴۹/۴/۱۰

حس چیست؟

ما حس می‌کنیم که هوا گرم است.
هنگامیکه قطعه یخی را در دست می‌گیریم احساس می‌کنیم که سرد است.
بستنی می‌خوریم، علاوه بر سرما حس می‌کنیم شیرین است.
نمک را می‌چشیم حس می‌کنیم شور است.
گلی را می‌بوئیم و حس می‌کنیم که بوی آن مطبوع و یا نامطبوع است.
صدای کسی را می‌شنویم، احساس می‌کنیم که صدای آشنا یا غیرآشنا است.
با سرانگشتان خود به چیزی میمالیم احساس می‌کنیم که سفت یا شل، نرم یا زبر، تیز یا کند است.
چیزی را می‌بینیم احساس می‌کنیم که چه رنگ است و چه شکل است.
گاهی بی‌دلیل احساس دلهره می‌کنیم.
بی‌اختیار انتظار شنیدن خبر بدی را داریم.
بطور کلی کلمه «حس» مفهومی از اعمال فوق به دست می‌دهد.

با چه وسیله‌ای حس می‌کنیم؟

با گوش صداها را حس می‌کنیم یا می‌شنویم.
با چشم رنگ‌ها را حس می‌کنیم یا می‌بینیم.
با بینی بوها را حس می‌کنیم یا می‌بوئیم.
با زبان مزه‌ها را حس می‌کنیم یا می‌چشیم.
با دست و باپوست بدن‌سردی و گرمی، زبری، نرمی، و... را حس یا لمس می‌کنیم.

سئوال این است که در بدن انسان چه فعل و انفعالی صورت می‌گیرد که ما حس می‌کنیم؟ برای روشن شدن این مسئله باید انرژی‌ها را بشناسیم.

«انرژی»

انرژی شکلی از ماده است.

فیزیک دانها می‌گویند ماده منبسط است.

به‌عبارت ساده‌تر انرژی جزئی از ماده است.

پس‌از ماده می‌توان انرژی گرفت و برعکس می‌توان انرژی را به‌ماده تبدیل نمود.

هنگامیکه می‌پذیریم که انرژی جزئی از ماده است و از آن بدست می‌آید دو شکل می‌توان برای آن تصور نمود:

۱ ـ ذره‌ای

۲ ـ پیوسته و رشته‌ای (یا موجی)

منظور ما در این مقال اثبات صحت و سقم فلان تئوری فیزیکی نیست چراکه هر دو تئوری تعداد زیادی از مباحث گونه‌گون فیزیک را حل کرده‌اند.

می‌پذیریم که انرژی جزئی از ماده است، که می‌تواند از ماده جدا شود و مستقلاً ابراز وجود کند.

و اگر خوب بنگریم، جهان چیزی نیست، مگر تبدیل ماده به انرژی ـ انرژی به انرژی، انرژی به ماده و ماده به ماده.

گفتیم انرژی ذرات بسیار ریزی از ماده است، و ماده، متراکم شده همین ذرات انرژی است.

در فیزیک ثابت شده که تمام عناصر از ذرات متشابهی ساخته شده‌اند، فقط طرز قرارگرفتن آنها موجب خواص ویژه در هر عنصری می‌گردد.

باید قبول کرد که انرژی‌ها هم که ذرات مادی هستند نمی‌توانند از این قاعده مستثنی باشند و اصولاً باید از یک جنس بوده ولی اشکال مختلف داشته‌باشند.

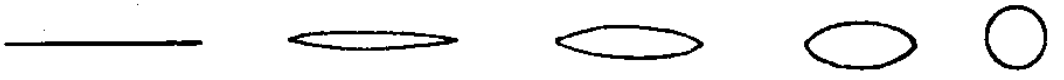

به همین دلیل می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند.
انرژی نورانی ذراتی هستند به این شکل.

انرژی الکتریکی ذراتی هستند به این شکل.

انرژی حرارتی ذراتی هستند به این شکل.

۱ ـ انرژی جاذبه و دافعه: در تمام ذرات موجود عالم دو خاصیت که می‌توانند همدیگر را جذب و بالعکس دفع کنند وجوددارد.

این جذب و دفع یا کشش و رانش نتیجه تمایل مسلط شدن ذره‌ای برذره دیگر و یا مقاومت ذره‌ای در مقابل ذره دیگر است که می‌خواهد استقلالش را حفظ کند.

تجربه به ما نشان می‌دهد که نیروی جاذبه و دافعه چیزی جز ذرات جدا شده از الکترونهای مدارات آخر عناصر نیستند.

اتم ئیدروژن یک هسته دارد و یک مدار با یک الکترون

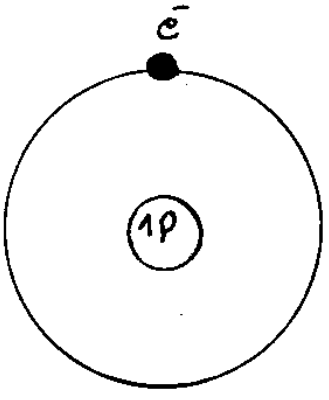

اکسیژن عنصری است با دو مدار و یک هسته که در مدار آخرش شش الکترون دارد.

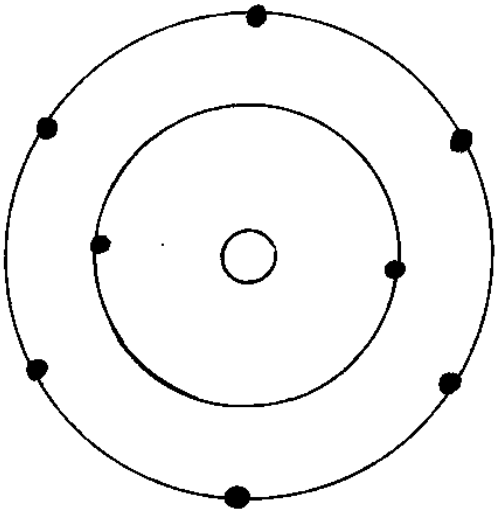

مدار آخر عنصری چون اکسیژن هم می‌تواند الکترون بدهد و هم می‌تواند بگیرد از آن‌ها که می‌تواند بگیرد جذبشان می‌کند و به آنها که می‌دهد جذبشان می‌شود.

وقتی عنصری چون اکسیژن دوهیدروژن بگیرد و درتحت شرایط معین با آنها ترکیب شود، یک ملکول آب درست گردد.

شکل واقعی ملکول‌های آب به آن می‌ماند که به یک منظومه، دو سیاره اضافه شود که این دو سیاره هرکدام یک قمر دارند.

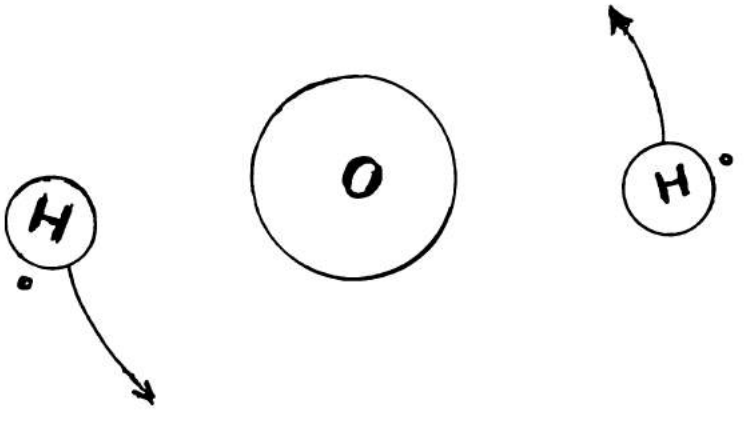

به‌صورت شماتیک ملکول آب به این شکل است.

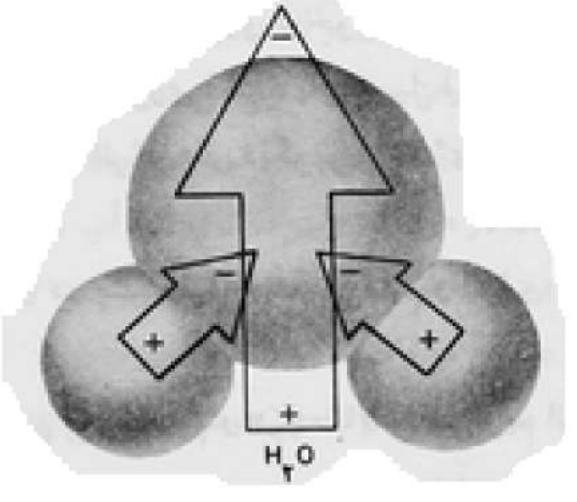

یعنی بشکل یک واحد دو قطبی درمی‌آید.

علائم مثبت و منفی علائم قراردادی است، بطورکلی انرژیِ گرفته شده از اتمها و یا ملکولها از یک جنس بوده و آن ذرات جدا شده از الکترونهای مدار آخر است.

حالا همین ملکول آب با ملکول همجنس خود دفع و جذب دارنـد. و در تجربیات بررسی ملکولهای آب دیده شده در حـالت تعـادل ملکولهـا سـری می‌ایستند، درغیر اینصورت یا موازی، یا درهم و برهم می‌شوند.

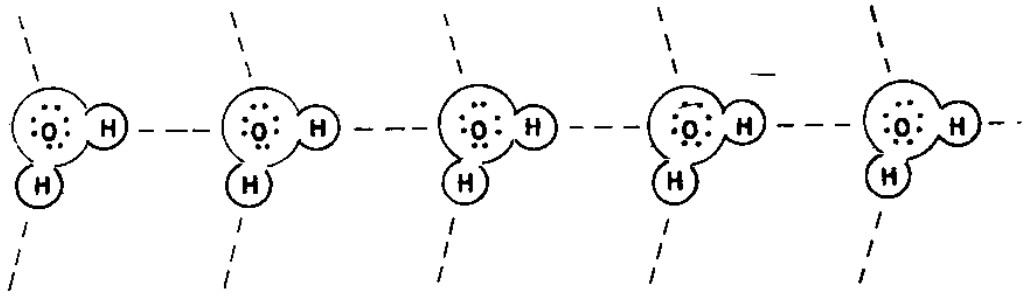

در تلاطم، ملکولها چون گوی‌های غلطان مدام جای قطبها را عوض می‌کنند.

این نشانه آنست که در گرد این ملکول‌ها یک میدان ساخته شده‌است، که از یک طرف ذرات انرژی خارج و از سوی دیگر وارد می‌گردند ناحیه ورود و خروج را بطور قراردادی مثبت و منفی می‌نامیم.

۲ ـ انرژی ذخیره یا پتانسیل: هر اتم و ملکول بدلیل آنکه قادر است تـعدادی الکترون بدهد یا بگیرد مقداری انرژی درخود ذخیره دارد.

این انرژی انبار شده را انرژی ذخیره یا پتانسیل مینامیم. همین انرژی پتانسیل است که می‌توانیم آنرا به انرژی‌های دیگر بویژه انرژی مکانیکی یا جنبشی تبدیل کنیم.

ملکولهای آب را در پشت سد جمع می‌کنیم و انرژی ذخیره شده‌ای انبـار می‌کنیم.

سنگی را از زمین برمی‌داریم و هرچه بالاتر مـی‌بریم انـرژی پتـانسیلی یـا ذخیره‌ای او را زیاد می‌کنیم.

باطری‌ها را شارژ می‌کنیم و مقداری انرژی در آن ذخیره می‌نمائیم.

۳ـ انرژی جنبشی یا مکانیکی: هرچه انرژی ذخیره بیشتر باشد. هنگامیکه اتم‌ها و ملکولها جمع می‌گردند انرژی بیشتری بوجود می‌آورند، و قادرند جنبش یا حرکت ایجاد نموده و موجب جابجایی گردند.

برای آنکه انرژی مکانیکی را بهتر بشناسید کافیست فنری را با فشار جمع کنید و آنرا رها سازید.

فنر از جا می‌جهد و انرژی ذخیره شده را به حرکت و جنبش تبدیل می‌کند.

۴ ـ انرژی شیمیایی: داد و ستدهای الکترونی در ترکیبات شیمیائی موجبات جابجائی ذرات الکترون می‌گردد که آنرا انرژی شیمیایی می‌گوئیم.

این انرژی می‌تواند به الکتریسیته و حرارت تبدیل گردد از همین خاصیت در ساختن باطری‌ها استفاده می‌کنند و الکتریسیته بدست می‌آورند.

۵ ـ انرژی صوتی: عبارت است از تبدیل انرژی ذخیره به حرکت که آنرا انرژی جنبشی می‌نامند.

این انرژی در گازها، مایعات و جامدات صوت ایجاد می‌کند. بهمین دلیل درجایی که هوا، مایع و جامدی نباشد صوت هم نیست.

پس مکانیسم ساختن صوت بدین ترتیب است که هر ضربه‌ای که به‌جایی می‌خورد مقداری انرژی ذخیره را به ذرات مجاور منتقل می‌سازد.

در واقع انرژی جنبشی اولیه‌ای بر اولین ذره هوا، مایع یا جامد وارد می‌آید که این ذره انرژی اولیه را به ذرات بعدی منتقل می‌سازد که این انرژی دست به دست می‌شود و صدا را می‌سازد. ادامه این دورهٔ تسلسل موجب صدا می‌گردد، سرعت این جابجائی یا حرکت در هوا، ۳۳۱ متر در ثانیه، در آب ۱۴۳۵ متر و در جامدات برابر با ۳۵۷۵ متر در ثانیه است بهرحال صوت یا صدا حامل مقداری انرژی است که آنرا انرژی صوتی می‌نامیم.

۶ ـ انرژی حرارتی: در اثر فعل و انفعالات شیمیایی یا تبدیل انرژیها بیکدیگر انرژی حرارتی بدست می‌آید.

این انرژی ذرات خارج شده از میدان هستند، که به ترتیب سرعتشان افزایش

می‌یابد، تا به ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه می‌رسند، در این صورت انرژی حرارتی به نور تبدیل می‌گردد.

سرعت این انرژی در عناصر و محیط‌های مختلف بکلی فرق می‌کند.

۷ ـ انرژی الکتریکی: جمع شدن الکترونها در اثر مالش در قسمتی از ماده الکتریسیته ساکن ایجاد می‌کند.

در اثر جاری شدن الکترونها در هادی‌ها الکتریسیته جاری حاصل می‌گردد، این هر دو نوع انرژی را الکتریکی می‌نامیم که دارای ویژگی‌های خاصی است که همه با کم و کیف آن آشنائیم.

۸ ـ انرژی الکترومنیتیکی: عبارتست از رها شدن ذرات الکترون از درون میدانها با سرعت ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه، نور و انواع امواج رادیو تلویزیونی دارای سرعتی معادل همین عدد هستند، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

۹ ـ انرژی نوری: که در فوق بدان اشاره شد هنگامیکه ذرات انرژی سرعتی معادل ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه بدست آوردند قدرت گریز از میدانهای خود را به‌دست می‌آورند ولی در اثر برخورد به میدانهای دیگر رفته رفته تحلیل می‌روند تا تمام می‌شوند.

این انرژی معمولاً مقداری انرژی بدنبال می‌کشد درحالیکه امواج الکترومنیتیک خالص‌تر و بدون انرژی حرارتی حرکت می‌کنند.

تبدیل انرژی‌ها

انرژی صوتی و شناخت صوت (صدا)

یک میله فلزی را در دست می‌گیریم: سر دیگر آنرا آزاد می‌گذاریم، و همین سر آزاد را بطرف خود می‌کشیم و رها می‌کنیم.

در میله ارتعاشاتی پدید می‌آید و درنتیجه ارتعاشاتی که آنرا بچشم می‌بینیم، صدایی هم می‌شنویم، اگر به این عمل دقیق شویم ملاحظه می‌کنیم که کشفی کرده‌ایم.

«آن کشف این است که درنتیجه انتقال نیروی ارتعاشی میله فلزی به هوا صوت ایجاد می‌گردد»

همین آزمایش را در محوطه‌ای که از هوا خالی است انجام می‌دهیم ملاحظه می‌کنیم که صدایی برنمی‌خیزد.

انرژی الکتریکی و «شناخت الکتریسیته»

پس از این کشف الکتریسیته را کشف می‌کنیم.

ملاحظه می‌کنیم که در اثر جاری شدن الکترونها در یک هادی مانند سیمهای فلزی بخصوص مس الکتریسیته بدست می‌آید.

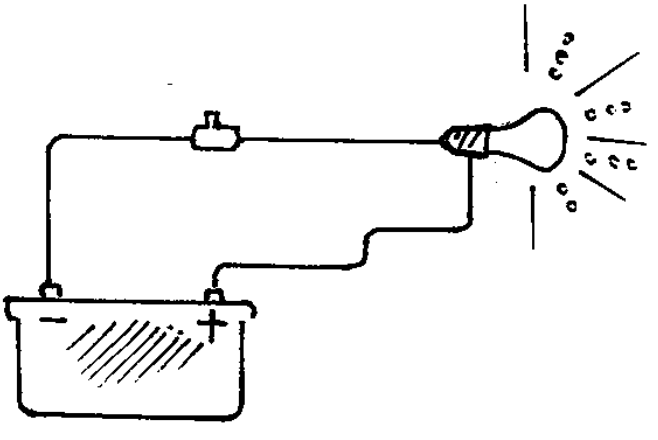

باطری‌ها و ژنراتورها مولد
الکتریسیته هستند.

«یک کشف دیگر»

در اثر تجربه دریافتیم که صوت روی الکتریسیته اثر می‌گذارد.
بدین ترتیب که اگر مقداری الکترون را در سیم مسی جاری کنیم و این جریان الکتریکی را از مقابل امواج صوتی عبور دهیم، تغییراتی در این جریان بوجود می‌آورند.

این تغییرات درست متناسب با شدت و ضعف صدا صورت می‌گیرد.

اختراع تلفن

«تبدیل انرژی صوتی به الکتریکی و الکتریکی به صوتی»

کشف آنکه صوت الکتریسیته را متناسب با خود تحت تاثیر قرارمی‌دهد باعث اختراع تلفن شد، انرژی صوتی که حامل انرژی جنبشی است، از طریق گوشی تلفن با سیستم‌های مکانیکی، جریان الکتریکی درحال عبور را متناسب با خود تغییر می‌دهد.

این انرژی الکتریکی تغییر یافته متناسب با صدای شما به گوشی طرف مقابل می‌رود.

در آنجا این الکتریسیته متغیر، سیستم‌های مکانیکی، گوشی را متناسب با انرژی الکتریکی حامل خود به جنبش وامی‌دارد، گوشی هم که شامل یک ورقه نازک به نام دیافراگم است، این انرژی جنبشی را به ذرات هوای مجاور خود منتقل می‌سازد.

عیناً صدایی شبیه صدای شما تحویل طرف مقابل می‌گردد.

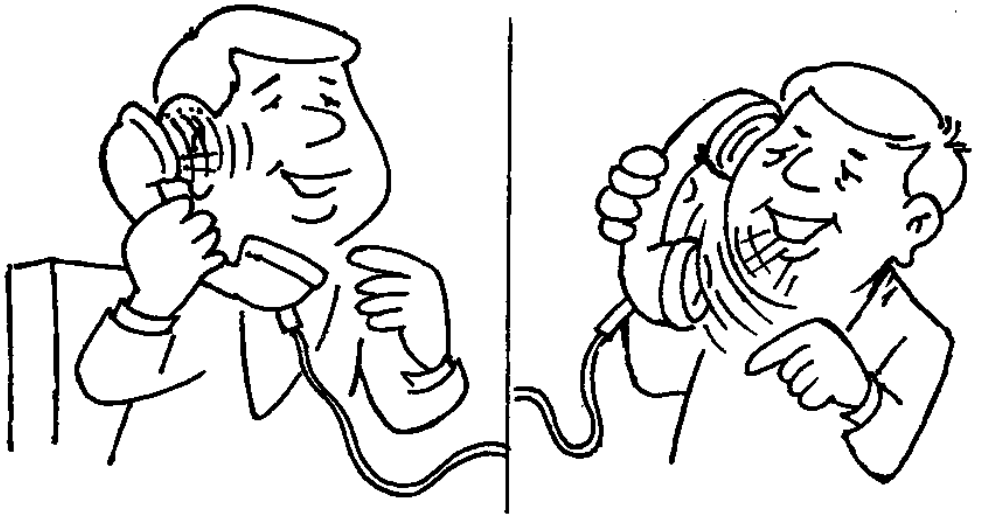

«تبدیل انرژی ذخیره به حرکتی و انرژی حرکتی به الکتریکی»

هنگامیکه می‌خواهید شماره تلفن خاصی را بگیرید چه می‌کنید؟

با شماره‌گیر تلفن مورد نظر را می‌گیرید.

حالا مکانیسم تبدیل انرژی‌ها را در دو گوشی بررسی می‌کنیم.

دهان شما مقابل گوشی تلفن است و می‌گویید.

سلام.

تارهای صوتی حنجره شما انرژی جنبشی را به ذرات هوا منتقل می‌کند.

این انرژی بصورت موج پیش می‌رود تا به صفحه دیافراگم می‌خورد، متناسب با قدرتی که دارد آن را تکان می‌دهد.

هرصدایی انرژی معینی دارد و صفحه دیافراگم درست متناسب با همان مقدار انرژی تکان خاصی می‌خورد.

این تکان‌ها به قشر ذغال که جریان الکتریسیته وارد آن می‌گردد منتقل می‌شود.

انبساط و انقباض پودر ذغال باعث عبور ضعیف یا شدید الکتریسیته می‌گردد.

چه چیز باعث انبساط و انقباض ذغال می‌شود؟ صدا، درنتیجه در سیم برگشت، الکتریسیته متناسب با صدا جاری می‌شود.

درگوشی دوم عمل عکس صورت می‌گیرد.

جریان الکتریکی تغییر یافته متناسب با صدا وارد یک مدار مغناطیسی می‌شود.

میله وسط سیم پیچ، آهن ربا می‌شود، متناسب با شدت و ضعف الکتریسیتهِ وارده آهن‌ربای ما نیز ضعیف و قوی می‌گردد.

حالا این آهن‌ربای متغیر متناسب با ضعف و قوت خود صفحه دیافراگم را جذب یا رها می‌کند.

صفحه دیافراگم نیز متناسب با این ارتعاشات صدا را می‌سازد و کلمه سلام را اینطرف گوشی می‌شنویم.

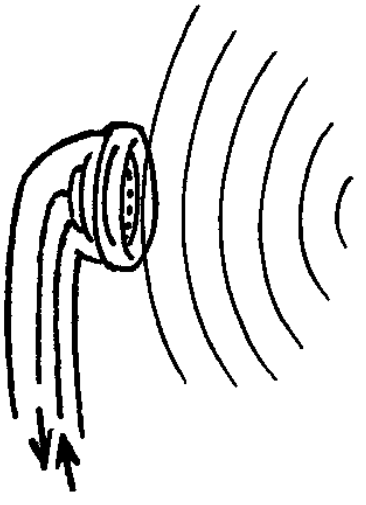

«اختراع فرستنده‌ها»

«تبدیل انرژی الکتریکی به الکترومنیتیکی و الکترومنیتیکی به الکتریکی»

پس از اختراع تلفن: بشر فرستنده‌ها را اختراع نمود.

بدین ترتیب که بین دو تلفن سیمی وجود ندارد، بلکه از طریق فضا دو تلفن بهم ربط پیدامی‌کند و آنهم بوسیله امواج یا انرژی الکترومنیتیکی است.

دستگاهی که امواج را به فضا روانه می‌کند فرستنده می‌نامیم و دستگاهی که امواج را دریافت می‌کند و مجدداً از طریق سیم روانه تلفن می‌نماید گیرنده نامیده می‌شود.

«فرستنده‌ها چه می‌کنند؟»

فرستنده عبارت از دستگاهی است که در آن جریان الکتریکی ثابتی با مدار بسته مشغول کار است.

میدانی را که ایجاد می‌کند از طریق آنتن تقویت می‌شود. این سیستم انرژی الکتریکی را به انرژی دیگری بنام انرژی الکترومنیتیک تبدیل می‌نماید و درفضا پخش می‌کند.

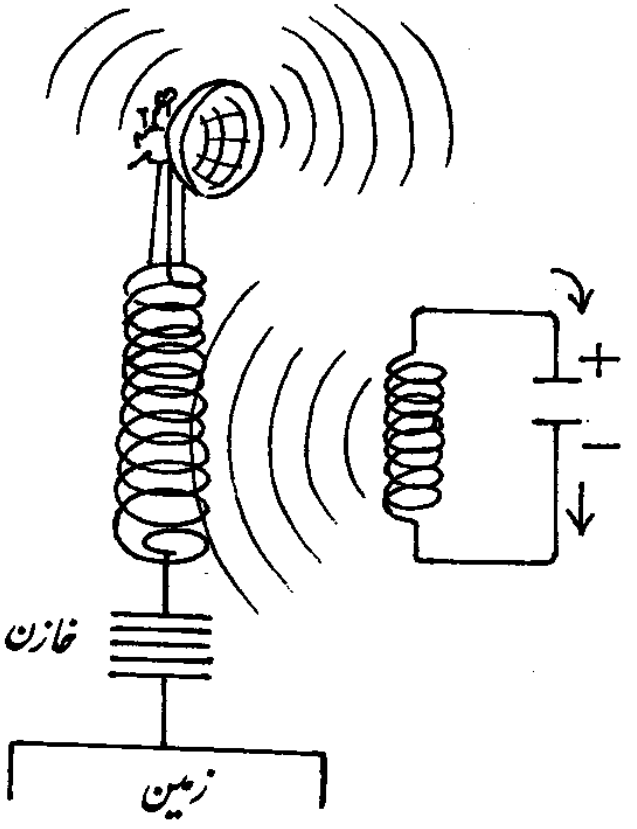

این انرژی سرعتی معادل ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه دارد و قادر است از هرچیزی عبور کند.

هنگامیکه به هادی بر می‌خورد، در آنها جذب می‌شود و در آن بصورت

الکتریسیته جاری می‌گردد، چوب، پنبه، پلاستیک، مواد غیرهادی هستند، فلزات بخصوص مس و نقره بهترین هادی‌ها هستند.

تبدیل انرژی‌ها در بیسیم بصورت زیر است:

۱ ـ انرژی جنبشی صوت را می‌سازد.

۲ ـ صوت انرژی الکتریکی را متناسب با خودش تغییر می‌دهد.

۳ ـ انرژی الکتریکی تغییر یافته به انرژی الکترومنیتیکی متناسب با خودش تبدیل می‌شود و درفضا پخش می‌گردد.

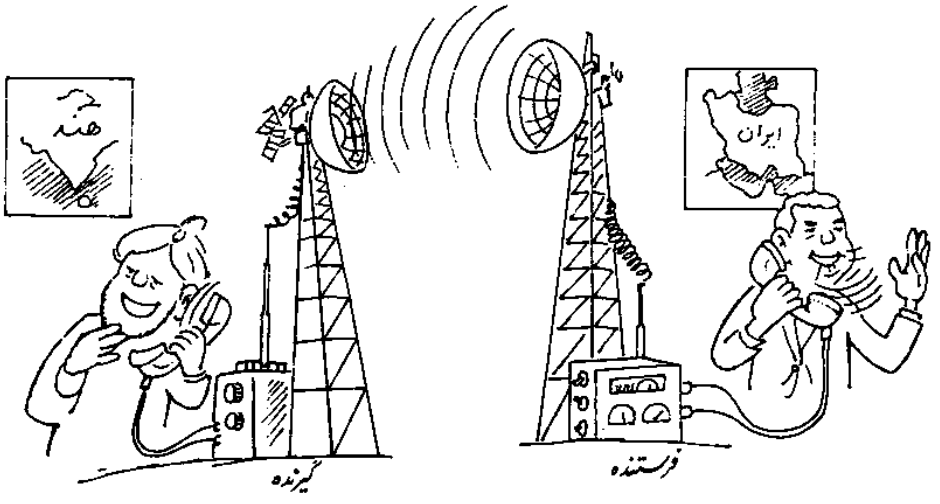

«تبدیل انرژی‌ها درگیرنده‌های بیسیم بصورت زیر است.»

۱ ـ آنتن گیرنده امواج الکترومنیتیک (انرژی الکترومنیتیکی) را می‌گیرد، آنرا به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند.

۲ ـ این انرژی الکتریکی تبدیل به انرژی صوتی می‌گردد.

۳ ـ ما صدا را عیناً دریافت می‌داریم.

برای اثبات آنکه اگر امواج الکترومنیتیک به هادی‌ها برخورد کنند، به الکتریسیته تبدیل می‌شوند. کافی است یک رادیو گوشی را با دقت موردبررسی قراردهیم.

رادیو گوشی: رادیویی است که بدون برق و بدون باطری کارمی‌کند.

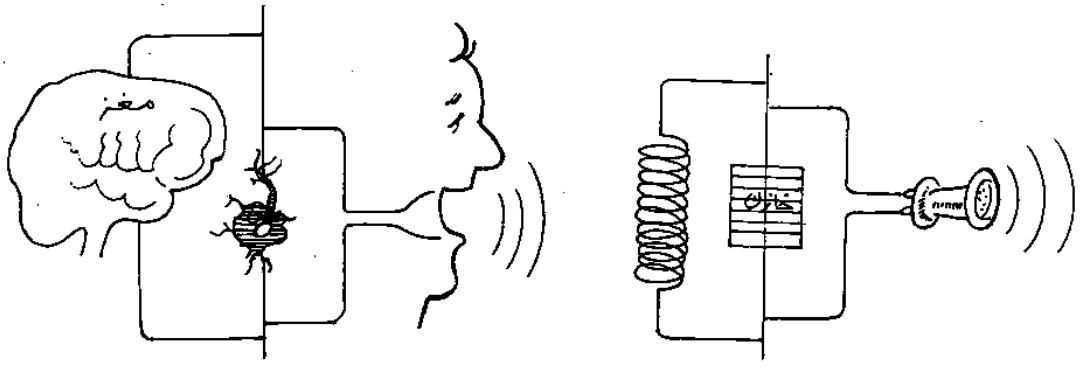

ساختمان ساده این گیرنده که دراینجا آنرا ملاحظه می‌کنید عبارت از یک سیم پیچ یا (سلف) و یک خازن و یک گوشی است کافیست آنرا به یک آنتن که می‌تواند قطعه‌ای هادی چون ناودان فلزی، پنجره آهنی، در آهنی و غیره باشد وصل کنیم.

مقدار امواج الکترومنیتیکی که از طریق آنتن دریافت می‌شود به الکتریسیته تبدیل می‌گردد، و راهی گوشی می‌شود و بدین‌سان صدای نزدیک‌ترین ایستگاه رادیویی را بوضوح می‌شنویم.

مکانیسم کار را نیز قبلاً گوشزد کرده بودیم، که امواج الکترومنیتیک هنگامیکه به یک هادی مانند پنجره فلزی یا ناودان حلبی برخورد می‌کنند به الکتریسیته تبدیل می‌شوند.

حال اگر بتوانیم همین قدر الکتریسیته را در یک مدار بسته بجریان بیاندازیم که در مسیر این جریان یک بلندگو (گوشی) قراربگیرد گوشی انرژی الکتریکی را به انرژی صوتی تبدیل می‌کند و سیستم بطور خودکار بدون داشتن باطری یا برق، به کار خود ادامه می‌دهد.

البته هرچه طول سیم پیچ زیادتر باشد قدرت رادیوگوشی بیشتر خواهد شد.

«مکانیسم علمی حس»

اکنون که انرژی‌ها را شناختیم و از تبدیل آنها در دستگاه‌های موردنیاز نیز آگاهی

بدست آوردیم، ساده‌تر خواهیم توانست احساس‌های درونی خود را بشناسیم و مکانیسم علمی و عملی آنها را دریابیم.

تجربه علمی و عملی برای ما روشن نموده است که تمام فعل و انفعالات درونی و بیرونی بدن انسان بر اصل تبدیل انرژی‌ها صورت می‌گیرد.

بهمین دلیل سیستم‌های حسی هم نمی‌توانند کاری جز تبدیل انرژی‌ها به همدیگر انجام دهند.

از این رو بهترین اسمی که می‌توان برای آنها انتخاب نمود نام «مبدل» است.

گوش وسیله حس شنوایی است، که انرژی صوتی را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند و روانه مغز می‌سازد، و متناسب با آن امواجی ساطع می‌سازد.

خبر زیر را مطالعه نمائید که نشان می‌دهد سیستم‌های مکانیکی درون بدن انسان عیناً با سیستم‌های مکانیکی ساخت بشر شبیه بوده و نشان می‌دهد آنچه ما می‌گوئیم تئوری نیست بلکه اصل محسوب می‌گردد.

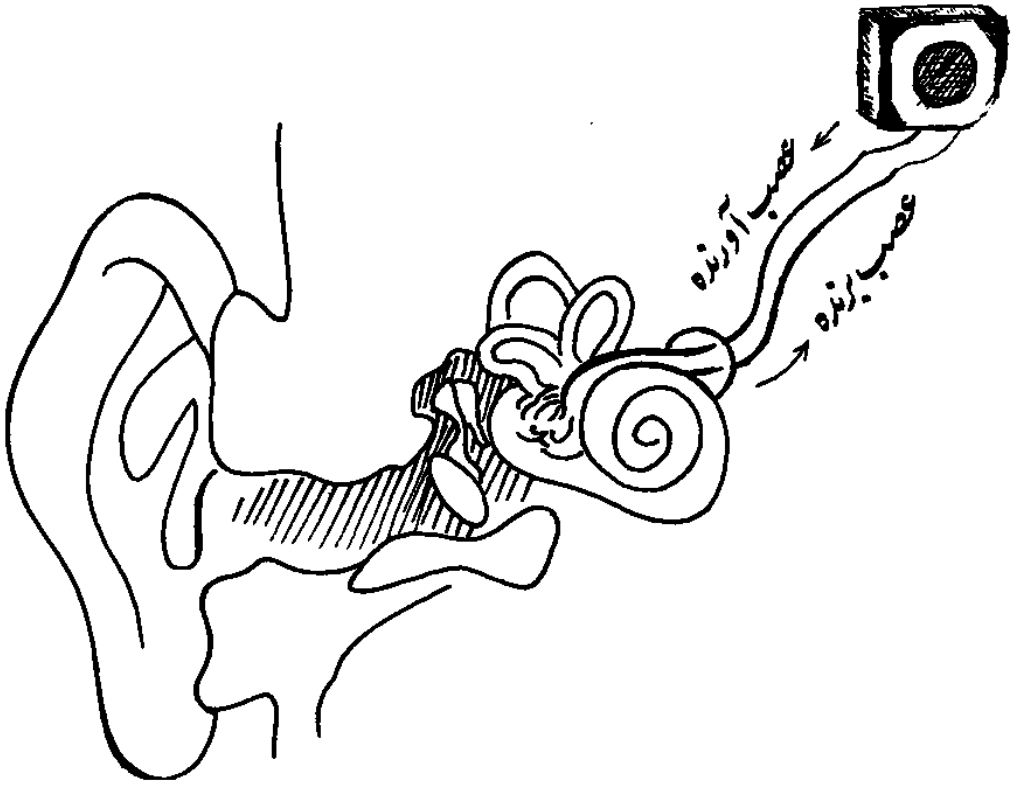

کیهان
صفحه ۱۴
دوشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۷۱-
۱۶ شعبان ۱۴۱۳- شماره ۱۴۶۹۶

عمل کاشت در حلزون گوش داخلی در ایران

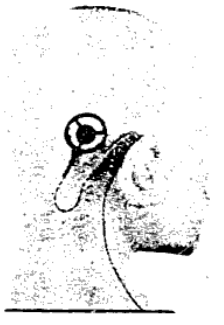

عمل کاشت در حلزون گوش داخلی یعنی کار گذاشتن الکترودهایی که قادرند با تحریکات الکتریکی خاص، عصب شنوایی را مستقیماً ساخته و احساس شنوایی را در شخص ناشنوا بوجود آورند. این اقدام در حال حاضر و با تکنیکهای موجود برد ناشنوایان و یا افرادی که دچار کاهش شنوایی عمیق بوده و به شرط آنکه مقداری از فیبرهای عصب شنوایی آنان سالم مانده باشد امکان‌پذیر است.

این دستگاه شامل دو قسمت است اول بخشی که شامل الکترودهای ۲۲ گانه است و توسط عمل جراحی بسیار دقیق بگنگ میکروسکوپ در حلزون گوش نصب می‌گردد - این الکترودها به بوبین (سیم‌پیچ) مخصوصی متصل‌اند که در زیر پوست و در ناحیه پشت گوش کار گذاشته می‌شود.

بخش دوم دستگاه که از بیرون بدن است شامل یک میکروفن، یک دستگاه کامپیوتری کوچک باندازه بسته سیگار و سر یک بوبین الفایی است که در محلی مغناطیسی بوبین کار گذاشته شده و بر روی محل قرار می‌گیرد. این بخش دستگاه که بعد از اتمام محل جراحی مورد استفاده قرار می‌گیرد طی جلسات متوالی توسط کامپیوتر مخصوص برنامه‌ریزی می‌گردد هدف از این برنامه‌ریزی بسیار حساس، تحریک سلکهای عصبی به گونه‌ایی است که بعد از انتقال به گوش داخلی شخص ناشنوا دارای صداهنگی لازم با رشته‌های عصبی موجود و قابل تحریک گردند. تنظیم الکترودها و توانبخشی شنوایی مستلزم چند ماه پیگیری است که توسط ادیولوژیستهای گروه «کوکلئار ایمپلنت» دانشگاه علوم پزشکی تهران در محل بیمارستان امیراعلم انجام می‌شود

موفقیت این عمل به سه عامل بستگی دارد اول انتخاب مناسب فرد بعداً عوامل سنی، هوشی سابقه احتلال شنوایی در کنار آزمایشات ادیولوژیکی و الکتروفیزیولوژیکی می‌توانند در پیش‌بینی نتایج حاصله از عمل کاشت حلزون مفید واقع شوند. دوم جایگیری عمل و سوق الکترودهای بسته شده و عامل سوم نحوه برنامه‌ریزی دستگاه بعداً امیری صوتی به امیری الکتریکی و سر انجام برنامه آموزش شنوایی است.

این مرحله برای افرادی که بعد از فراگیری تکلم دچار اختلال شنوایی گردیده‌اند و سه به فاصله زمانی که از ابتلای آنان می‌گذرد به ۳ الی ۴ ماه و در مورد کسانی که از بدو تولد دچار ناشنوایی گردیده و قادر تکلم می‌باشند تا ۲ الی ۳ سال بدرازا می‌کشد. درباره این افراد به غیر از برنامه‌های ادیولوژیکی و شنوایی لازم است کلاسهای گفتار درمانی نیز بکار گرفته شود.

استفاده کنند و سر بیمارانی که ناشنوایی کامل یک طرفه دارند در رفیف کاندیداهای این عمل نیستند

۲ - احتمال مبتلا به ناشنوایی و ناگهانی که بطور مادرزاد ناشنوایی پیدا کرده‌اند و اصولاً آشنایی به گفتار صوت نداشته و فاقد گفتار هستند به علت محدود بودن امکانات ما بخصوص از نظر تجهیزات، لااقل در زمان حاضر در اولویت عمل نیستند

در مورد متابیع و انتظار نمی‌رود از عمل کاشت حلزون نباید

○ داوطلبان واجد شرایط برای بدست آوردن شنوائی خود می‌توانند در بخش ویژهٔ بیمارستان «امیراعلم» نام‌نویسی کنند.

● با این روش مشکل ناشنوائی برای بسیاری از افراد حل می‌شود.

○ بیمار ایرانی که برای اولین بار توسط پزشکان ایرانی تحت عمل پیوند گوش قرار گرفته پس از بهبودی در آخرین روزاقامتش در بیمارستان توسط پزشکان مورد آزمایش قرار می‌گیرد.

محاوج در ایران مانع بر یک سوم است

برای تحقیق جراحی‌های بعدی و پیگری مناسب بیمار در حدی که بتواند خوشبختی نسبی بیماران دارای شرایط باشد همکاری مسئولین دانشگاه و مساعدت مراکز دولتی و سر کمکهای مردمی ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. در این رابطه جهت تشتام و سیر خصوصیات بیماران قبلی در کلینیک cochleor Implant بیمارستان امیراعلم در نظر گرفته شده که مشخصات کلیه بیماران دریافت و ضبط کامپیوتری می‌شود تا با پیدا شدن اشکالات فیوز کاندیداهای مناسب عمل انتخاب واعزام گردد.

گروه کوکلئار ایمپلنت دانشگاه پزشکی تهران: دکتر حالصی - دکتر خرسندی - سوسن عندی - پروینا ثابت زاد (ادیولوژیست)

در شرایط کنونی و با امکانات فعلی یادآوری نکات زیر، جهت اطلاع متقاضیان ضروری است.

۱ - بیمارانی که دچار کم شنوایی نمی‌هستند و قادرند از سمعکهای معمولی ولو به مقدار کم

حاضرشدن سازیم که علی‌رغم همه درمانی قابل توجه هنوز مشکلاتی در بهبود کیفیت مطلوب آن مرحود است که امید داریم بزودی برطرف گردند. تحقیق و پژوهش و ارتباط و تبادل نظر با مراکز بزرگ کشورهای مختلف در جریان است. مهمترین مشکل فعلی گران دستگاه است که در خارج از کشور بیش از ۱۲ میلیون تومان هزینه و مخارج اقامت چند ماهه را نیز در بر می‌گیرد. این

(کیهان دوشنبه ۱۹ بهمن ۱۳۷۱ شماره ۱۴۶۹۶ صفحه ۱۴ بخش دانش و پژوهش)

(عمل کاشت، در حلزون گوش داخلی در ایران) (این دستگاه به عصب شنوایی وصل می‌گردد و کسانی را که کر هستند شنوا می‌کند.)

در کرها سیستم مبدل که انرژی صوتی را به الکتریکی تبدیل می‌کند و از طریق اعصاب شنوایی به مغز می‌فرستند خراب است. این دستگاه مصنوعی کار گوش داخلی را بعهده می‌گیرد و از دو قسمت درست شده:

۱ - میکروفون که امواج صوتی را به الکتریکی تبدیل می‌کند.

۲ ـ الکترودهایی که سیمهای میکروفون را به اعصاب برنده و آورنـده وصـل می‌نماید.

این دستگاه با یک جراحی کوچک روی استخوان پشت گوش ثابت می‌شود.

(این آزمایش عملی که امروزه در ایران صورت گـرفته، ثـابت مـی‌کند کـه نظریات ما دربارهٔ تبدیل انرژی‌ها در بدن صحیح است، و باید قبول کرد که چشم، بینی، زبان، سرانگشتان (بعنوان حس لامسه) همه و همه مانند گوش مبدل‌هایی هستند که چند انرژی را بیکدیگر تبدیل می‌کنند.)

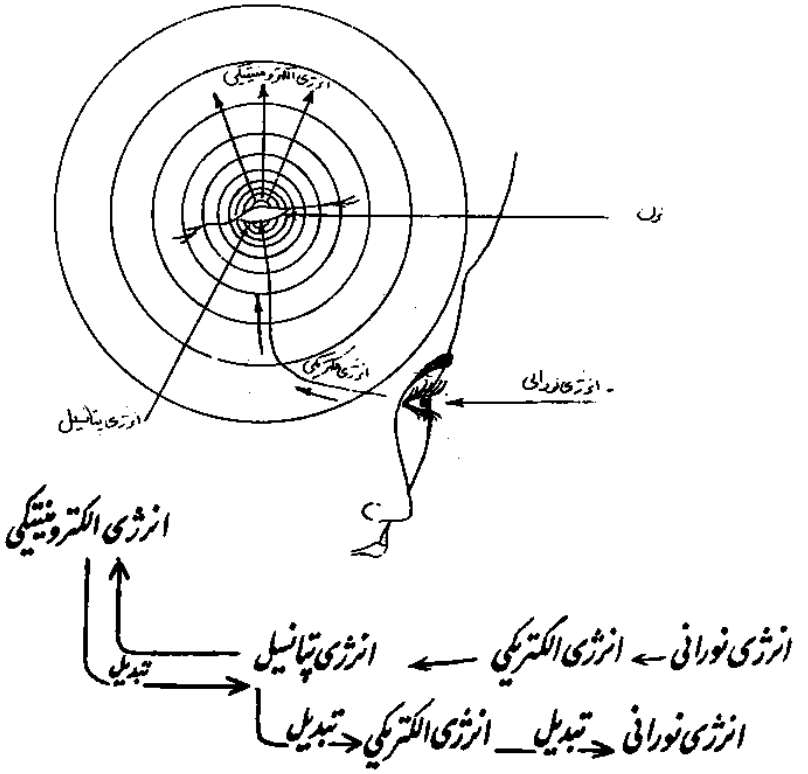

چشم وسیله «حس بینایی» است، که انرژی نوری را تبدیل به انرژی الکتریکی نموده و بوسیله سلسله اعصاب بسوی مغز روانه می‌نماید.

این انرژی در آنجا بصورت ذخیره ضبط و ثبت می‌گردد (مانند ثبت نور روی فیلم‌های سینمایی) و درحالیکه پیام‌های الکتریکی را به مغز ارسـال مـی‌دارد متناسب با آن امواجی هم ساطع می‌سازد.

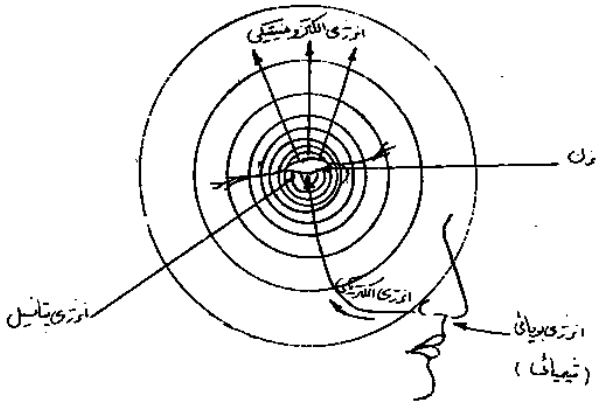

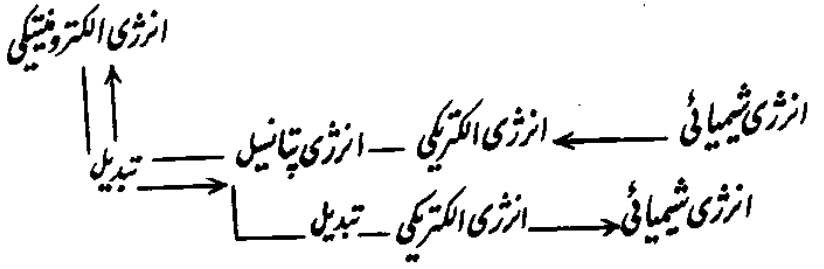

بینی وسیله «حس بویایی» است، که انرژی شیمیایی را تبدیل به انرژی الکتریکی می‌نماید و سپس روانه مغز می‌کند و به‌صورت ذخیره درآنجا ثبت و ضبط می‌نماید.

درحین انتقال انرژی الکتریکی، امواجی متناسب با آن ساطع می‌سازد.

(ذرات هر ماده بودار حامل انرژی شیمیایی هستند که در هوا معلقند یا در اطراف آن ماده پراکنده می‌باشند)

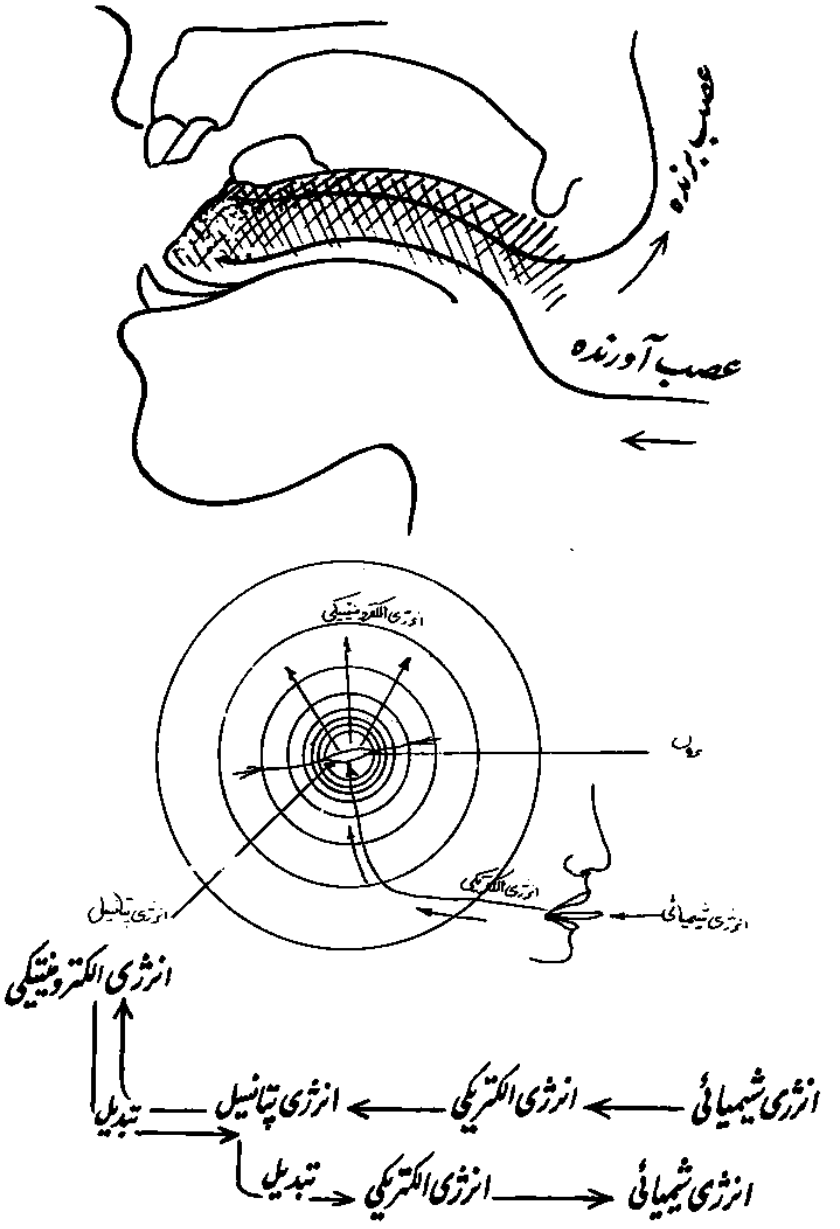

زبان وسیله «حس چشایی» است، که انرژی شیمیایی را تبدیل به انرژی الکتریکی نموده و روانه مغز می‌نماید این آثار در مغز ثبت می‌شود.

سلسله اعصابی که این گزارش را به مغز می‌برد متناسب با فعل و انفعالات الکتریکی امواجی را ساطع می‌سازد.

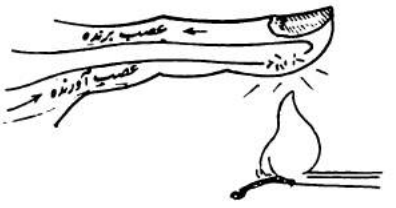

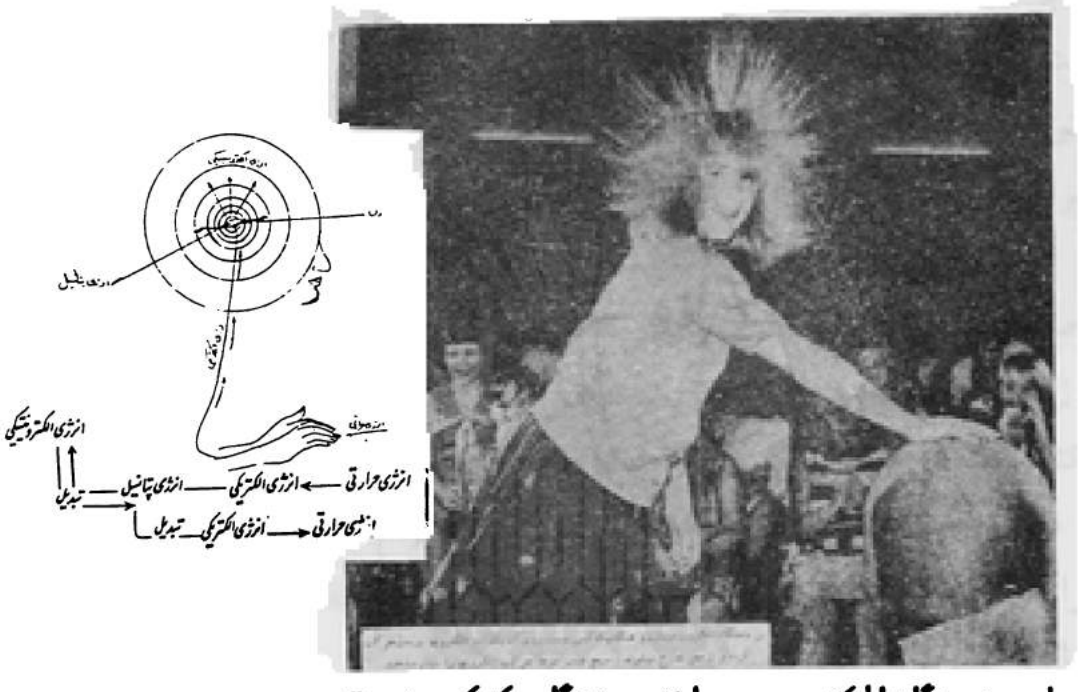

این دستگاه الکترون می‌سازد و هنگامیکه کسی دست روی آن بگذارد الکترونها در بدن حرکت کرده و از مغز خارج می شوند ، سیخ شدن موها حرکت الکترونها را نشان می‌دهد.

سرانگشتان و پوست بدن وسیله «حس لامسه» هستند، که انرژی حرارتی و مکانیکی را به انرژی الکتریکی تبدیل و روانه مغز می‌نمایند.

در مغز ضبط و ثبت می‌گردند و چون این گزارش نیز از طریق انرژی الکتریکی به مغز داده می‌شود متناسب با خود به امواج الکترومنیتیکی تبدیل گشته و ساطع می‌گردد.

باتوجه به توضیحات فوق درمورد حس‌های پنجگانه باید قبول کرد گوش، چشم، بینی، زبان و پوست بدن مانند گیرنده و فرستنده کار می‌کنند یعنی گزارشاتی از محیط اطراف می‌گیرند و آنها را به مغز می‌فرستند.

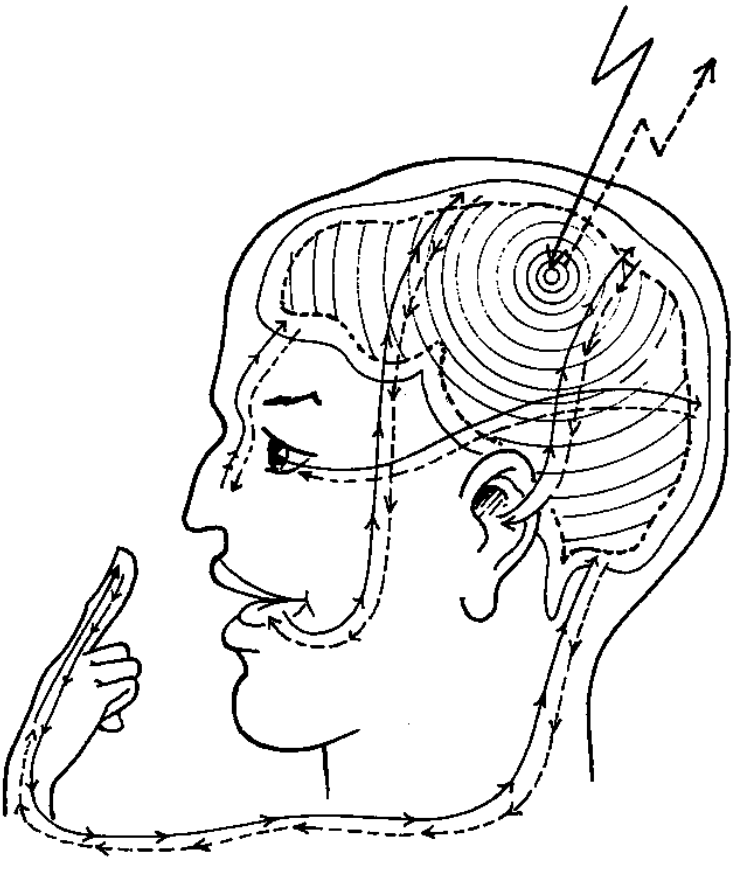

«میدان الکترومنیتیکی»

با اندازه‌گیرهای دقیق علمی ثابت شده‌است که هرکجا جریان الکتریسیته‌ای وجود دارد میدانی نیز در اطراف آن هست.

اگر چنین است، باید پذیرفت که میدان ذکر شده متناسب با جریان الکتریکی شکل می‌گیرد.

از طرفی می‌دانیم که تمام مبادلات درون عصبی بدن انسان با سیستم

الکتروشیمیایی کار می‌کنند.

از همین رو باید قبول کرد که یک میدان الکترومنیتیکی در اطراف ما نیز وجود دارد، که متناسب با فعل و انفعالات الکتریکی بدن ما شکل می‌گیرد.

درکجای بدن این فعل و انفعالات الکتروشیمیایی بیشتر صورت می‌گیرد؟ درمغز، پس این مغز انسان و سلسله اعصاب او است که خالق این میدان می‌باشد.

برحسب تعاریف فیزیکی هر میدانی محدوده‌ای دارد، که عبارت است از حد رفت و برگشت انرژی.

باتوجه بیشتر خواهیم دید که آنچه خارج می‌شود و آنچه داخل می‌گردد چیزی جز انرژی نیست.

آنچه داخل محدوده میدان است انرژی الکتریکی است و آنچه خارج از محدوده است انرژی الکترومنیتیکی است.

به زبان ساده‌تر مغز انرژی الکتریکی داخل محدوده خود را چون بیسیم به انرژی الکترومنیتیکی تبدیل می‌کند و در فضا منتشر می‌سازد.

درعین حال از فضا امواج الکترومنیتیکی یا انرژی الکترومنیتیکی را می‌گیرد و آنرا به انرژی الکتریکی تبدیل می‌نماید و این دور تسلسل رفت و برگشتی انرژی‌ها را، میدان الکترومنیتیکی مغز می‌نامیم.

«حس ششم»

برحسب تعاریف فیزیکی دستگاه‌های حسی عبارتند از سیستمی که قادر است چند انرژی را بیکدیگر تبدیل نماید. سیستمی نیز که انرژی الکتریکی را به انرژی الکترومنیتیکی (امواج) یا انرژی الکترومنیتیکی (امواج) را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند، دستگاه حس ششم و پدیده‌های حسی آن را «حس ششم می‌نامیم» مغز و سلسله اعصاب وسیله این حس هستند.

خلاصه‌ای از آنچه گذشت»

انرژی ذرات ریزی از ماده است.

این ذرات از یک جنس هستند ولی اشکال مختلفی دارند، به همین دلیل سرعت و نوع خواص ظاهریشان با هم فرق می‌کند.

این ذرات بدلیل یک جنس بودن می‌توانند به هم تبدیل شوند. در بدن انسان تمام اشکال مختلف انرژی، وجود دارد، و درضمن به یکدیگر تبدیل می‌شوند.

قسمت‌هایی از بدن را که این انرژی‌ها را بهم تبدیل می‌نمایند دستگاههای حسی یا مبدل می‌نامیم. در تقسیم‌بندی‌ها به شش نوع حس پی‌بردیم، درعین حال ممکن است در آینده به وجود حسهای دیگری هم دربدن خود پی‌ببریم.

حس‌ها عبارت بودند:

۱ ـ بینایی (چشمها)

۲ ـ شنوایی (گوشها)

۳ ـ بویایی (بینی)

۴ ـ چشایی (زبان)

۵ ـ لامسه (سرانگشتان و پوست بدن)

۶ ـ حس ششم (مغز و سلسله اعصاب)

«شناخت حس ششم»

وقتی دوربین عکاسی را ساختیم بهتر متوجه شدیم که چشمهای ما چگونه عکس می‌گیرند، وقتی سیستم عکاسی را تکامل بخشیدیم و دوربین‌های فیلم‌برداری را اختراع کردیم به شکل کار چشمهای خود واقف‌تر شدیم، تاجایی که هم اکنون دوربین‌هایی اختراع نموده‌ایم که در آن واحد فیلم برداری می‌نمایند، ضبط می‌کنند و بلافاصله بصورت فیلم ویدیوئی تحویل می‌دهند.

اختراع گوش مصنوعی برای کرولال‌ها ما را با کار گوشها آشناتر نمود، نتیجه‌ای که این روند اختراعات و ابداعات بدست می‌دهد، این است که اختراعات و ابداعات گوشه‌ای از چیزهایی هستند که در طبیعت وجود دارند.

از طرفی هرچه این اختراعات و ابداعات کاملتر و ظریفتر می‌شوند به ساختمان طبیعی، و انسان نزدیکتر می‌گردند و متقابلاً بما اجازه می‌دهند تا خود را بهتر بشناسیم.

با این توضیحات ساده و قابل قبول باید پذیرفت که، فرستنده‌ها و گیرنده‌ها دارند به اصل خود که همان مغز انسان است نزدیک می‌شوند!! دلیل بهتر آنکه:

اختراعات و ابداعات هرچه کاملتر می‌شوند کوچکتر و ظریفتر گشته و قدرت بیشتری پیدا می‌کنند و مصرف کمتری دارند.

رادیوهای ۵۰ سال پیش را با رادیو ترانزیستوریهای فعلی مقایسه کنید.

اندازه، شکل، مصرف، قدرت و توان آنها را باهم بسنجید دقیقاً بما می‌نمایانند که سرانجام تمام ابداعات و اختراعات چیزی جز رسیدن به خود طبیعت نیست.

نباید فراموش کرد که اختراعات وابداعات نیست که قدم به قدم پیش می‌رود، بلکه متقابلاً شناخت مکانیسم کار دستگاه‌های داخلی انسان نیز به این روند کمک نموده است، انسان ساختمان پیچیده خود را بتدریج شناخته و هنوز هم

ناشناخته‌های زیادی درون خود دارد که به آنها پی‌نبرده است.

در یک جمله اگر انسان خودش را بطور کامل بشناسد، بتمام سئوالهای بی‌جواب پاسخ خواهد داد، و رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند.

به عبارتی دیگر اگر به خود آمدی به خدا خواهی رسید!!

در این صورت باید پذیرفت که زمانهای گذشته معرفت و شناخت انسان نسبت به جهان و حتی خودش ناچیز بوده و رفته رفته بر آن افزوده تا بدین غایت رسیده است که می‌بینیم.

بهمین دلیل حسهایی که در بدن بوده یکی پس از دیگری شناخته شده ما به قبل از تاریخ نوشتن و خواندن کاری نداریم.

اگر مبنی را از روزگار مستند یعنی روزی که بشر توانسته آنچه را شناخته و فهمیده و اختراع و ابداع کرده ثبت نماید، بگذاریم، دلایل مستند آثار مکتوب نشان می‌دهد که ساختمان مغز و کار آن تا ۷۰۰ سال پیش دقیقاً شناخته نشده بوده.

کتابهای ابن‌سینا و دیگر دانشمندان و کتاب‌نویسان آن عهد و روزگار دلیل و مدرکی دال برشناخت مغز و اعمال آن بدست نداده‌اند.

همگی قلب را مرکز اندیشه و تفکر و ..... می‌پنداشته‌اند حتی در لغت‌نامه بدنبال معنی تله‌پاتی می‌گشتم نوشته بود ـ انتقال حسیات، ارتباط دل به دل!!!!

درحالیکه امروزه مسلم شده است که قلب منحصراً یک پمپ بیشتر نیست و کوچکترین دخالتی در اندیشه و فکر و دریافت گذارشات احساسی نداشته و ندارد.

بخصوص هنگامیکه قلب‌های مصنوعی پلاستیکی در قفسهٔ سینهٔ انسانها تپیدن را آغاز کردند، و انسان به حیات خود بدون تغییر شخصیت به فکر و اندیشه‌اش ادامه داد، جای هیچ گونه شک و تردید برای کسی باقی‌نماند که بشر در شناخت قلب به جای مغز تا چه حد مرتکب خطا شده.

اولین حسی را که بشر شناخته بینایی است و سپس شنوایی، تا مدتها از شناخت حس بویائی و چشایی و لامسه خبری نبود.

این توضیحات ساده بدان جهت ارائه می‌گردد که بدانید چرا حس ششم تا این اندازه ناشناخته و در پرده ابهام باقی مانده بود و چون عملاً هم وجود داشت، دست آویزی برای فریبکاران دغل‌باز گشته بود.

تا مردم را گمراه نموده و فریب دهند.

«تله‌پاتی و حس ششم»

از روزی که مسئله تله‌پاتی یا ارتباط مغزها مطرح گشت باید حس ششم شناخته می‌شد و نام‌گذاری می‌گشت، ولی چون خود این ارتباط در پرده‌ای از راز پوشیده بود، کسی را یارای آن نبود که با صراحت اعلام کند که علاوه بر پنج حس شناخته شده، حس ششمی هم وجود دارد.

همانطور که در تمام علوم و شناختها پس از آماده شدن شرائط فقط یک حرکت یا یک تصادف موجب کشف و ابداع بزرگ و خارق‌العاده‌ای می‌گردد و فرد و افرادی به کشف رازی موفق می‌شوند.

چون فرود آمدن سیب بر سر آقای نیوتون، که باعث کشف قانون جاذبه گشت.

می‌توان قبول کرد که تله‌پاتی نیز بارقه‌ای بود که حس ششم را شناساند.

چند نمونه از تله‌پاتی «ارتباط مغزها» را با هم مرور می‌کنیم

دوستی داشتم که از دوران دبیرستان همکلاس بودیم روزها و شبهای مختلفی من در خانهٔ او بودم و بالعکس او در خانهٔ ما بود.

مادر من او را و مادر او مرا چون پسرشان دوست داشتند. گاهی از دوست برای انجام دستوری که پسر زیر بار نمی‌رفت استفاده می‌شد و کار بدلخواه انجام می‌گرفت. این باعث شده بود که دوست من با مادرم یک رابطه عاطفی تنگاتنگ برقرار کرده بود و من با مادر دوستم.

بدان می‌ماند که دو برادر دو مادر داشتند!!!!!

ما با هم دیپلم گرفتیم بدانشگاه رفتیم، دوست من سال دوم دانشگاه ازدواج کرد.

وقتی فارغ‌التحصیل شد دو تا بچه داشت،

کاری در مشهد پیداکرد و دست زن و بچه‌اش را گرفت و به مشهد رفت.

چند سالی از این ماجرا گذشت، سرشب وارد خانه شدم که به اطاقم بروم از

مستخدم پرسیدم مادر کجا هستند؟ گفت در اطاق خودشان نماز می‌خوانند.

هنگامیکه از مقابل اطاقشان رد شدم در باز بود روی سجاده نشسته بودند و پیدا بود که نمازشان تمام شده ـ برای ادای احترام وارد اطاق شدم، سلام کردم، برخلاف انتظار، با بی‌اعتنایی خاصی بی‌اختیار بجای جواب سلام، گفتند: پسر چرا تو اینقدر بی‌عاطفه‌ای؟ گفتم مادر چه گناهی از من سر زده؟ گفتند: بله، نو که آمد به بازار کهنه شود دل آزار.

گفتم مادر کدام نو؟ گفت عزیزم همان دوستان جدیدت را می‌گویم که من آنها را نمی‌شناسم و باعث شده که یادی از دوستان واقعی و قدیمیت نکنی...!! اصلاً نمی‌پرسی کجا هستند؟ چه برسرشان آمده.

بهیچوجه مجال نمی‌دادند که من بپرسم کی؟ چی؟ کجا؟ و چرا؟ من از مادرم تا بحال چنین حالت و رفتاری ندیده بودم.

باتوجه به احترامی که برای ایشان قائل بودم و با وضعی که ما هم اکنون با آن مواجه بودیم، نمی‌دانستم چه باید بگویم و چه باید بکنم.

اطاق ساده، سجاده پهن، مقنعه به سر، منظره خاصی بود. پسر جوانی مقابل مادر ایستاده، مادری با تمام وجود بسوی خدا، کی جرأت داره بگوید که مادر بیهوده سخن می‌گوید و یا خدای ناکرده می‌خواهد به کسی توهین کند!!

چرا اینقدر از خود بی‌خود است؟ و چرا مجال فکر کردن و روشن شدن مطلب را نمی‌دهد.

باز دوباره خودم را جمع کردم با قوت قلب بیشتر گفتم آخه، مادر..... باز مجال ندادند، عزیزم، پسرم، نورچشمم، دوستی گفتن ـ معرفتی گفتن ـ انسانی گفتن!! مادرجان من، اصلاً نمی‌دانم شما چتان شده، اجازه بدهید بپرسم که چه اتفاقی افتاده. منظورتان چیست؟

فلانی دوست تو نبود؟ چرا مادر بود. شب و روز با هم نبودید؟ چرا مادر بودیم، هیچ می‌پرسی که کجا است؟ چه می‌کند؟ شاید بتو احتیاج داشته باشد!!! مادر چه شده که حالا درست در این موقع به یاد این موضوع افتاده‌اید؟ و

هیچوقت هم اینقدر یک مطلبی را پی‌گیری نمی‌کردید!!
مادرم تازه متوجه شدند که وضع غیرعادی است.

نمازشان هم تمام شده بود، دستمال کوچک روی سجاده و مهر و تسبیح را برداشتند از روی سجاده برخاستند آنرا هم جمع نمودند، مقنعه را از سر درآوردند سکوت عجیبی برصحنه حکم فرما شده بود منتظر ماندم، که مادرم حرفی بزنند.

سکوت را شکست و گفت، نمی‌دانم از یک ربع پیش تا بحال چرا بیاد فلانی افتاده‌ام و دلم شور او را می‌زند، حتی فکر او در بین نماز مغرب و عشا هم مدتی حواسم را پرت کرده بود و لعنت برشیطان فرستادم.

مادر را دلداری دادم که بی‌خود شما ناراحت شده‌اید، او پسر عاقلی است.

هیچ اتفاقی برای او نمی‌افتد، ولی مادر ول نمی‌کردند، و اصرار داشتند که راجع به او حرف بزنند، پشت سر هم توضیح می‌دادند که بیدلیل به فکر او نیافتاده‌اند.

مطلبی راکه شما امروز در یک دقیقه می‌خوانید، آن روز برای من زمان درازی بنظر آمد، چراکه مادر ول نمی‌کردند.

من خستهٔ از راه رسیده هم انتظار چنین حرف و حدیثی را نداشتم.

مادرم ماشاالله متکلم وحده شده بودند و چیزی هم جز ذکر آن دوست از یاد رفته!! برزبان نمی‌آوردند.

در مقابل مادر جرأت آنکه صدایم را بلند کنم نداشتم، ولی حوصله‌ام داشت سر می‌رفت.

با لحنی ملتمسانه گفتم آخر مادرجان به ..... صدای زنگ دربرخاست، مادر بدون توجه به من مستخدم را صداکردند و به او گفتند که در را باز کند. در باز شد ... از طبقه پائین فریاد زد خانم آقای فلانی است!!!! بله او کسی جز همان دوست از یادرفته نبود که مادرم درمورد او با من سخن می‌گفتند!!

پله‌ها را دوتا یکی کرد و خودش را به اطاق مادر رساند.

من و مادرم مات و مبهوت بهم نگاه می‌کردیم، بطوریکه دوستم یکه خورد رو کرد بمن و گفت چرا ماتت برده، بی‌اختیار او را در آغوش گرفتم.

از پشت سرش مادرم را براندازکردم با گوشه چادرش اشکهایش را پاک می‌کرد.

مرا رها کرد از مادرم معذرت خواست، و بدون مقدمه گفت من آدرس جدید شما را نداشتم و درست بیست دقیقه است که اطراف خانه شما از این و از آن می‌پرسم تا خانه را پیداکردم.

مادرم با لبخند شیرینی گفت درسته پسرم من هم بیست دقیقه است که مدام به تو فکر می‌کنم!!!!

* * *

خانم معلمی که دبیری نمونه درعین حال بسیار زحمت‌کش است، مدتی بود به دست درد شدیدی مبتلا شده بود.

درد عجیبی بود و عکس‌برداری چیزی را نشان نمی‌داد، چه غم‌افزاست دردی که درمانش دیده نشود ـ خودش تعریف می‌کرد که شبی از دردمستأصل شده بودم.

بی‌اختیار به گریه نشستم، و مدام به این مسئله فکر می‌کردم که اگر مادرم که هم اکنون در سیستان است، در تهران بود، به من کمک می‌کرد.

سیل اشک روان بود، گریه سبکم می‌کرد ولی از شدت درد نمی‌کاست برخاستم و به خانه برادرم رفتم.

برادرم دلش به حال من سوخت، مرا در آغوش گرفت و به من دلداری داد که چیزی نیست خوب می‌شود، زن برادر آمد گفت امشب نزد ما باش و به شوهرت هم زنگ می‌زنیم بیاید اینجا، چراکه تو دستت درد می‌کند ونمی‌توانی چیزی تهیه کنی.

هنگامیکه این جمله را زن برادر با تمام خلوص ادا می‌کرد، همه بی‌اختیار گریه می‌کردیم، و من در کمال ناامیدی زمزمه می‌کردم که اگر مادرم تهران بود کمک بزرگی به حال من بود ــ این ماجرای غم‌انگیز درست یک ساعت بود که ادامه داشت ـ صدای زنگ تلفن برخاست.

برادرم گوشی را برداشت، مادرم از زاهدان زنگ می‌زد، از چند قدمی تلفن فریاد مادرم را به وضوح می‌شنیدم، که می‌گفت: درست من یک ساعت است دارم با تهران تماس می‌گیرم، و به هرکجا زنگ می‌زنم زری را پیدانمی‌کنم.

حواسم برایش خیلی پرت شده، و مجال نمی‌داد که برادر به او بگوید چه شده.

به هرشکلی بود اشکهایم را پاک کردم سینه‌ام را صاف کردم و خواستم نشان بدهم که چیزیم نیست.

ولی نبود برسر آتش مُیسرم که نجوشم، سرانجام اشک مجال نداد و مادر از پشت تلفن به وجودناراحتی من پی‌برد.

مدام این جمله را تکرار می‌کرد که بی‌خود نبود یکی دو ساعت است که بی‌تاب بودم می‌دانستم که اتفاقی برای تو افتاده است!!

* * *

دائی من دو پسر دوقلو داشت که پس از پایان تحصیلات، یکی خلبان گردید و مدام در سفر بود، و دیگری کار آزاد انتخاب کرد و در تهران مستقر شد.

برادری که در تهران است تعریف می‌کند که یک روز ساعت ۱۰ صبح ناگهان درد شدیدی دل و روده‌ها و سراسر بدنش را تسخیر نمود، و بنظرش رسید که گرفتار تب شدیدی شده بطوری که نتوانسته بود در دفترش بماند و ناگزیر به دکتر مراجعه کرده‌بود معاینه نشان داد که تب ندارد درحالیکه می‌سوخت!!

دردها هم شدت و ضعف پیدامی‌کرد، تانتیجه آزمایش و عکس و ... اعلام گردد چهار پنج روزی طول کشید، عوارض احساس تب بپایان رسید.

دردها هم خود بخود رفع شدند. در همین حال، برادر خلبان که در نیروی هوائی کار می‌کرد و به آبادان رفته بود با سر و روی باندپیچی شده و رنگ و روی پریده وارد شد.

چی شده؟ چرا سر و رو را پیچیده‌ای، چیزی نیست، رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت.

روز دوشنبه ساعت ده یک مأموریت آزمایشی داشتم بمحض بلند شدن از باند، کنترل هواپیما از دستم خارج شد، و دیگر چیزی نفهمیدم.

خوشبختانه پس از بهوش آمدن معلوم شد که فقط ضربات سطحی است و دلهره و ترس شدید موجب بیهوشی شده بود شانس دیگری که آوردم، با اینکه صندلی از جا کنده شده بود و دل و روده من به دستگاه‌های مجاور چسبیده شده بودند با وجود این ضایعه‌ای ببار نیاورد و فقط چند روزی درد شدیدی در دل و روده‌ها و پهلوها آزارم می‌داد.

ساعت حادثه درست با آغاز بیماری باسمه‌ای برادر می‌خواند، طول ناراحتی‌ها با ناراحتی‌های برادر تطبیق می‌کرد، مواضع درد با مواضع حقیقی درد در دو برادر یکی بود.

* * *

اطلاعات بانوان در شماره ۶۲۲ در ضمن ترجمه اخبار علمی چنین می‌نویسد:

دو ماه قبل دختری که در لندن بسر می‌برد ناگهان احساس ناراحتی کرد.

چنان درد می‌کشید و حالات او چنان بود که پزشکان تشخیص دادند که درد علائم زایمان است.

او را به‌یک بیمارستان منتقل کردند، تحقیق بعمل آمد، معلوم شد که شوهر ندارد.

معاینات هم نشان داد که باردار نیست، اما او همچنان در تخت بیمارستان بخود می‌پیچید و ناله می‌کرد و سراپای وجودش را نیز عرق سردی پوشانده بود.

چند ساعتی وقت پزشکان را گرفت، سرانجام آرام شد، لبخندی زد و گفت:

راحت شدم. نوزاد پسر است!!

پزشکان ابتدا گمان می‌کردند که با یک دیوانه سروکار دارند ولی پس از تحقیق متوجه شدند که آثار دیوانگی در او دیده نمی‌شود.

کشف بعدی آن بود که درست در همان زمانی که این دختر در لندن دچار درد

شده بود و به بیمارستان می‌رفت، خواهر دوقلویش که در اتریش و شهر وین ساکن بود دچار درد زایمان گردیده و به بیمارستان مراجعه کرده و بستری شده بود.

بله او شوهر داشت و باردار بود و ظرف چند ساعت پسری بدنیا آورد

* * * * *

چنین ارتباطهایی که بیشتر بین دوقلوها و گه‌گاه نیز بین افراد عادی برقرار می‌شد مسلم نمود که مغزها می‌توانند دارای ارتباط تنگاتنگی باشند و آنچنان روی هم اثر بگذارند که با هیچ معیاری قابل توجیه نباشد.

هنگامیکه علم به داوری می‌نشیند دلیل قانع کننده‌ای برای هر معضل می‌یابد.

ابتدا نامی برآن می‌نهد بنام تله‌پاتی، و بعد هم می‌گردد تا توجیه علمی یا معیارهایی که خودش می‌داند برای آن دست و پا نماید.

با پیشرفت در زمینه‌های تکنیکی به این نتیجه می‌رسد که این ارتباط جز رد و بدل کردن امواج هم طول، چیز دیگری نیست و مغزها باید به مثابه فرستنده و گیرنده عمل کنند.

به عبارت دیگر دومیدان الکترومنیتیکی به رد و بدل کردن انرژی بپردازند.

خلاصه‌ای از آنچه گذشت:

۱ ـ بدلیل آنکه بشر ذره ذره براندوخته‌های علمی خود افزوده تا به اینجا رسیده می‌توان قبول کرد که بشر بتدریج از حقایق اطرافش آگاهی بـدست آورده درحالیکه قبلاً کوچکترین اطلاعی در آن زمینه نداشته.

۲ ـ حتی انسان خودش را بتدریج شناخته و هنوز هم ناشناخته‌های زیادی در درون خود دارد که باید آن را بشناسد.

۳ ـ تا هفتصد سال پیش مغز و کار آن ناشناخته بوده و وظایف مغز و سلسله اعصاب را به قلب نسبت می‌دادند. درحالیکه قلب جز یک پمپ، چیز دیگری نبوده و نیست.

کارگذاشتن قلب‌های پلاستیکی به جای قلب حقیقی در سینه بیماران قلبی واقعیت فوق را اثبات نمود.

۴ ـ حس‌ها در انسان بترتیب شناخته شده‌اند، وبرحسب ظاهر بودنشان مورد توجه و شناخت قرارگرفته‌اند، و اگر قلب همه‌کاره شناخته شده، به دلیـل تپیدن‌های غیرعادی در مواقع مختلف بوده، که مسئول تمام اموری که مغز پشت صحنه بعهده داشته است بحساب آمده.

۵ ـ پس اگر حس ششم را هم امروز می‌رویم که بشناسیم، بی‌دلیل نیست چرا که تازه داریم دانش کافی برای شناخت آن بدست می‌آوریم و چه بسا درآینده نیز شگفتی‌های دیگری را در خویش بیابیم.

۶ ـ مغزها با هم ارتباط داشته‌اند و دارند که ما این ارتباط را تله‌پاتی می‌نامیم.

تله‌پاتها از طریق امواج مغزی می‌توانند برای لحظه‌ای یا مدت زیادی به هم آگاهی بدهند. ـ بخصوص در هنگام حوادث غیر مترقبه که مغز با تمام وجود از همه نیروی ذخیره شده خود استفاده می‌کند.

درنتیجه قدرت فرستنده افزایش می‌یابد و بطبع گیرنده نیز امواج قوی را بهتر دریافت می‌نماید.

تمرکز اندیشه نیز درجهات خاص این ویژگی را ایجاد می‌کند. گفتیم تله‌پاتها از طریق میدانها با هم در ارتباطند و چون میدانها عبارت بودند از تبدیل انرژی الکتریکی به امواج الکترومنیتیکی و بالعکس باید مختصات این انرژی و اجزاء آن را بهتر شناخت.

«موج چیست؟»

سنگی را در آب حوض بیاندازید، در محلی که سنگ با آب برخورد می‌کند، دایره‌های متحدالمرکزی به اطراف حرکت می‌کنند.

اگر با دقت به این منظره نگاه کنید در آن واحد سه حرکت:

۱ ـ طولی (فاصله‌ای که یک نقطه از محیط دایره تا مرکز دارد.)

۲ ـ حرکت ارتفاعی (فاصله پائین و بالارفتن موج‌ها)

۳ ـ حرکت عرضی (حرکت در تمام جهات از مرکز) را ملاحظه خواهید نمود.

موجهای دارای این سه حرکت در یک گسترهٔ دایره‌ای شکل پیش‌می‌روند تا به بدنه حوض بر می‌خورند و دوباره برمی‌گردند.

این رفت‌ها اگر بمانعی برنخورند آنقدر پیش خواهند رفت تا مستهلک گردند.

و اگر با مانع برخورد نمودند آنقدر می‌روند و می‌آیند تا محو گردند. حال اگر سیاله‌ای مرئی یا نامرئی همین سیر را در سطح یا فضا طی نمود به آن موج می‌گوئیم، نظیر امواج صدا، امواج نور، امواج رادیویی، امواج رادیو تلویزیونی و

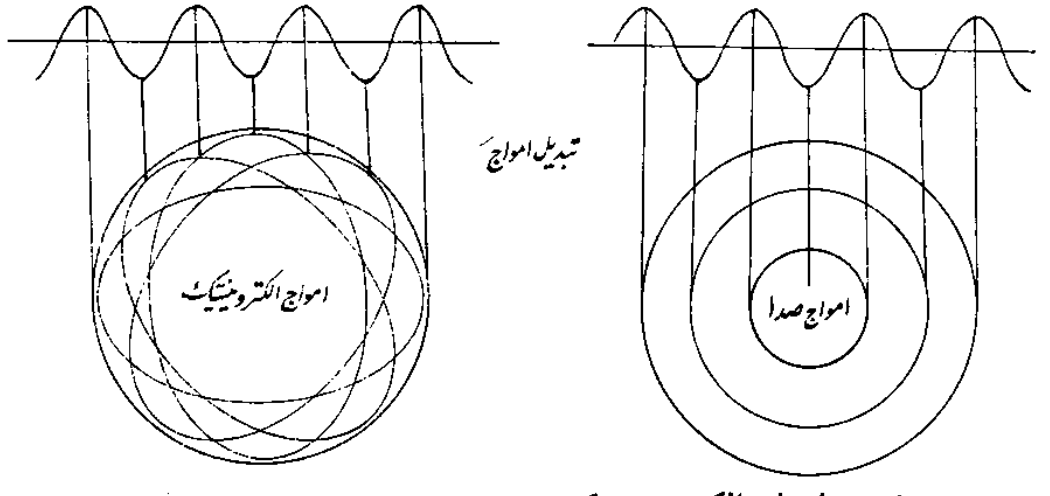

.... در مورد نور و امواج الکترومنیتیک عقیده برای این است که ذرات جدا شده از منبع نور، یا آنتن، مانند انرژی جنبشی سنگ برآب بصورت موج حرکت می‌کنند.

با این اختلاف که موج آب از یک نقطه بعنوان مرکز بصورت دایره‌های

متحدالمرکز در یک «سطح» شروع به حرکت می‌کنند و پیش می‌روند.

درحالی که ذرات یا امواج نوری و الکترومنیتیکی بصورت «کُرواتی» متحدالمرکز حرکت می‌کنند.

بدین ترتیب اولین ذره از آنتن رها می‌شود وکره‌ای را می‌سازد این کُره بزرگ می‌شود پیش‌می‌رود و جای خود را به کره دیگری می‌دهد و مدام هر کُره بزرگ می‌شود و جلو می‌رود و کره دیگری جایش را می‌گیرد.

دو تئوری این حرکات را توجیه می‌کند.

۱ ـ تئوری پیوسته یا موجی

۲ ـ تئوری ذره‌ای

باید توجه داشت که تئوری ذره‌ای،انرژی الکترومنیتیکی و نوری و فرمولهای عملی را بهتر توجیه می‌کند تا پیوسته بودن آنها.

«طول موج»

فرض می‌کنیم که هر ذره انرژی الکترومنیتیکی که از آنتن رها می‌شود و درفضا جابجا می‌گردد یک متر امتداد طولی را طی کند. در این موقع ذره دوم رها می‌شود. به عبارت دیگر زمانی که کره اول یک متر از مبدأ دور شده ذره دوم رها شده، بهمین ترتیب کره دوم یکمتر جلو رفته و کره سوم را ساخته، ذره سومی رها شده.

باتوجه به اینکه سرعت ساطع شدن یا رها شدن این ذرات ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ذره در ثانیه است.

در یک ثانیه ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ کره که شعاع اولین کره صفر و شعاع آخرین آن ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر است ساخته می‌شود.

طول طی شده را به تعداد کُره‌ها تقسیم می‌کنیم طول موج برحسب متر بدست

می‌آید، و می‌گوئیم طول موج این موج یک متر است.

بنابراین اجازه دهید یکبار دیگر طول موج را با هم بررسی کنیم. سرعت امواج نوری و الکترومنیتیکی ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه است.

موجی در یک ثانیه ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ذره رها کرده که مسافتی برابر با ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر را طی کرده است که اگر دقت کنیم ملاحظه می‌کنیم در هر متر یک ذره وجوددارد.

از تقسیم سرعت به تعداد ذرات یا سرعت به فرکانس طول موج بدست می‌آید.

$$\frac{\text{۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ مسافت طی شده در ثانیه (سرعت)}}{\text{۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تعداد ذرات (فرکانس)}} = ۱$$

می‌گوئیم طول این موج یک است.

حالا فرض کنیم فرستنده در هر ثانیه ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ذره رها کند که فرکانس آن می‌شود ۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰. سرعت این موج همان ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه است $\frac{\text{۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰}}{\text{۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰}} = ۰/۱$.

طول موج این فرستنده خواهد شد ۰/۱ یعنی در هر متر ده ذره یا ده نوسان وجود دارد.

فرمول کلی تهیه طول موج

$$\frac{\text{مسافت طی شده امواج الکترومنیتیکی در ثانیه (سرعت)}}{\text{(تعداد نوسانات در ثانیه) (فرکانس)}} = \frac{۳\times۱۰^{۸}}{۳\times۱۰^{۹}} = ۰/۱$$

بدین ترتیب معلوم می‌شود هرچه فرکانس بیشتر باشد طول موج کوتاهتر و هرچه فرکانس کوچکتر باشد طول موج بزرگتر خواهدبود.

بعبارت دیگر فرستنده‌هایی که قادرند ذرات بیشتری در ثانیه رها کنند قوی‌ترند، و دارای طول موج‌های کوتاهتری هستند.

بهرحال طول موج واحدی است که ما برحسب آن می‌توانیم موجی را که می‌فرستیم به اندازه دلخواه بسازیم و درفرمول فوق دیدیم که سرعت همیشه ثابت است.

پس آنچه تغییر می‌کند و ما باید برای بدست آوردن طول موج تغییر دهیم، فرکانس یا تواتر و به زبان ساده‌تر تعداد ذراتی است که از آنتن باید رها کنیم. این کارچه در فرستنده‌ها و چه در گیرنده‌ها بعهده خازن‌هاست.

خازن‌ها

ساختمان خازن

اگر دو صفحه هادی که بین آنها با عایق پوشانده شده هرکدام را به یک سیم جریان وصل کنند، این دو صفحه قادرند مقداری از انرژی الکتریکی را ذخیره نمایند.

انرژی ذخیره شده اگر از حد معینی بگذرد بین این دو صفحه تخلیه صورت می‌گیرد و الکترونها از صفحه‌ای به صفحه دیگر جاری می‌گردند.

پس هر خازنی یک حد معینی برای ذخیره کردن دارد که در صورت گذشتن از آن حد انرژی ذخیره تبدیل به امواج الکترومنیتیکی خواهد شد.

این حد بدون شک:

۱ ـ با جنس صفحات

۲ ـ فاصله صفحات و سطوح مقابل بهم ارتباط دارد.

یعنی هرچه سطوح مشترک مقابل یکدیگر بیشتر باشد انرژی بیشتری ذخیره خواهد شد و هرچه کمتر باشد انرژی کمتری ذخیره خواهدگشت.

پس در هر خازنی برحسب فاصله ثابت، درحد معین از ذخیره، موجی رد و بدل می‌شود. این موج بدلیل آنکه درحد معینی ایجاد می‌گردد بهمین دلیل دارای تواتر یا فرکانس خاصی خواهد بود.

پس با تغییر سطوح مشترک خازن خواهیم توانست فرکانس خاصی را بسازیم و یا بالعکس برای دریافت فرکانس معینی از خازن ویژه‌ای باید استفاده کنیم.

در رادیوها از خازن‌های متغیر برای دریافت طول موج‌های مختلف استفاده می‌کنند.

بدین‌ترتیب که سطوح مشترک خازن تغییر می‌کند و رادیو برای دریافت طول موج دلخواه تنظیم می‌گردد.

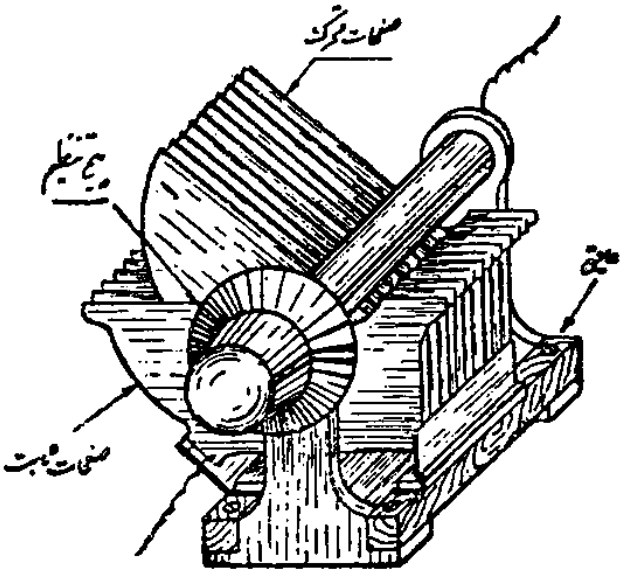

در تلویزیون خازن‌ها ثابت هستند که آنها را کانال می‌نامیم.

با زدن کلید هر کانالی خازن ثابتی فقط اجازه می‌دهد که موج معینی که خازن ثابت تعیین کرده وارد سیستم شود.

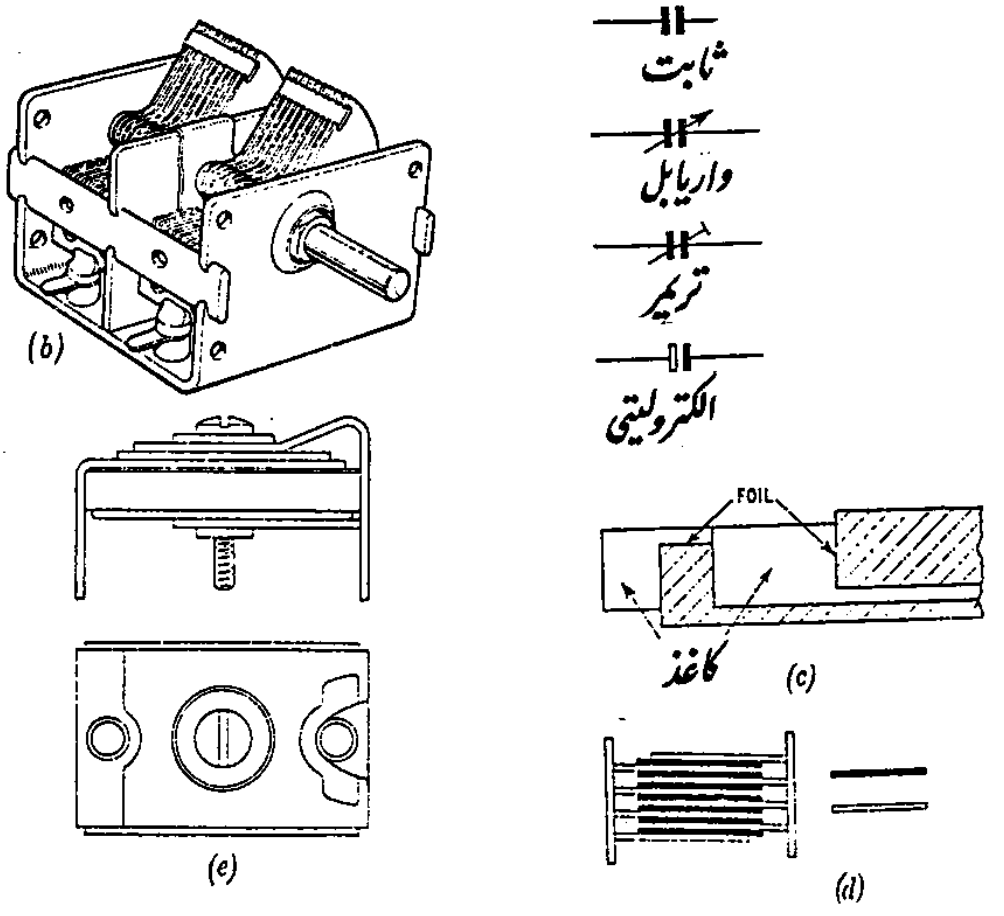

در فرستنده‌ها برای تنظیم فرکانس یا طول موج از یک خازن ثابت استفاده می‌شود.

لیکن در فرستنده‌های با طول موج متغیر جهت تنظیم طول موج مورد نظر از خازن‌های متغیر و احیاناً از اندوکتور قابل تنظیم استفاده می‌شود.

طول موج این امواج مستقیماً بستگی به‌ظرفیت خازن و ضریب القائی سلف‌ها دارد.

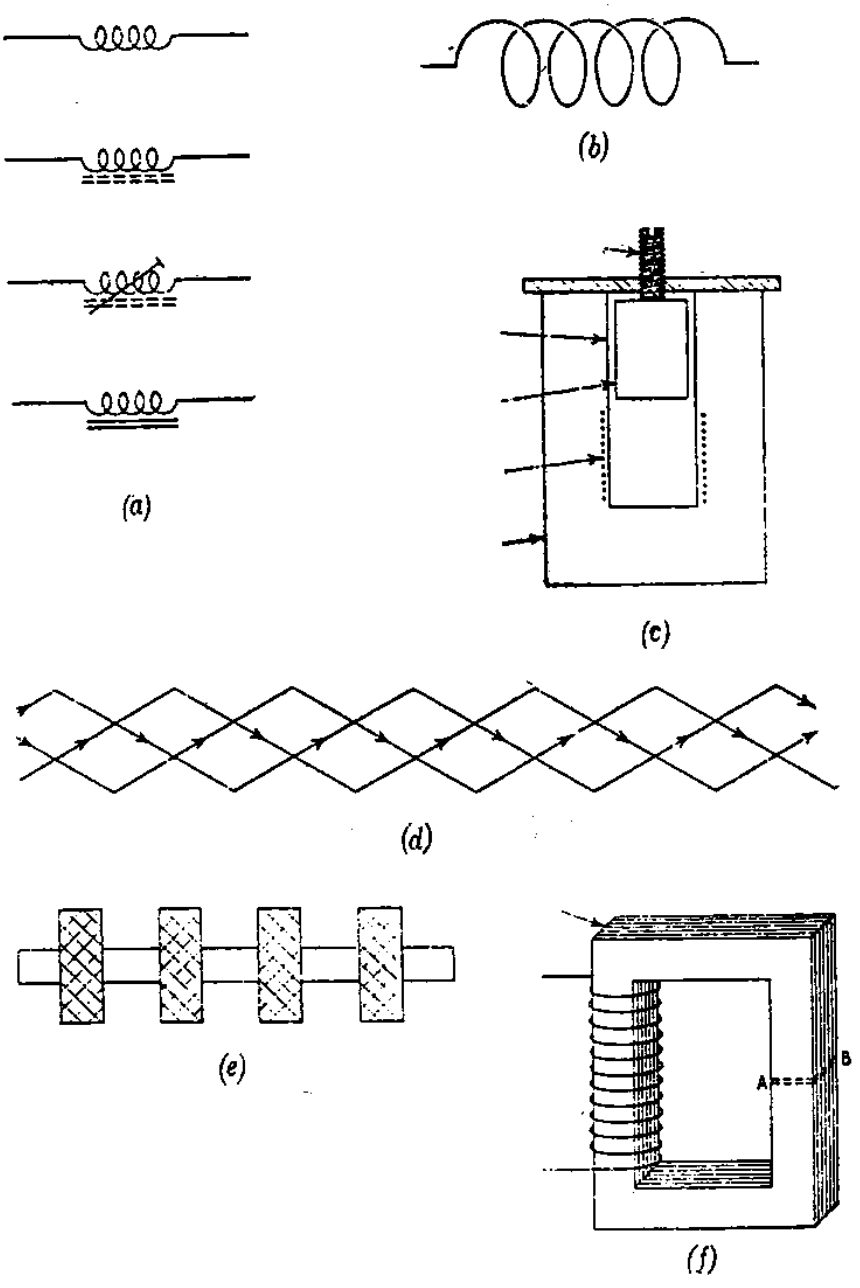

بدین ترتیب در فرستنده‌ها و گیرنده‌ها، سیستمی وجود دارد که بسادگی قادر است طول موج معینی بسازد، و یا طول موج معینی را دریافت کند.

تجربه به ما ثابت کرده است که در آن واحد یک فرستنده و یک گیرنده جز از طریق یک طول موج یا یک فرکانس قادر نیستند با یکدیگر در تماس باشند، به عبارت دیگر اگر میلیونها موج باطول موجهای مختلف، اطراف گیرندهٔ ما باشند،

گیرندهٔ ما فقط یکی از آنها راکه قبلاً برایش تنظیم شده دریافت خواهد نمود.

طبقه‌بندی امواج

۱ ـ امواج بلند با طول موج بیش از ۲۰۰۰ متر: این امواج بیشتر در کشتی‌ها مورد استفاده قرارمی‌گیرند، طوفانهای الکترو مغناطیسی روی آنها اثر زیاد دارند.
۲ ـ امواج بلند با طول موج بین ۲۰۰۰ ـ ۶۰۰ متر: این امواج می‌توانند دورتر از امواج نوع قبلی بروند، طوفانهای الکترومغناطیسی روی این نوع امواج هم اثر دارند.
۳ ـ امواج متوسط با طول موج ۶۰۰ ـ ۱۸۰ متر: این امواج در شب بهتر از روز برد دارند.
۴ ـ امواج کوتاه با طول موج ۱۸۰ ـ ۵۰ متر: از این امواج برای فواصل نزدیک و مستقیم تا ۵۰کیلومتر استفاده می‌کنند، معمولاً بین برجهای مراقبت پلیس و غیره مورد بهره‌برداری قرارمی‌گیرد.
۵ ـ امواج کوتاه با طول موجهای ۵۰ ـ ۱۰ متر: این امواج تا ۲۰۰۰۰کیلومتر نیز برد خوبی دارند.
۶ ـ امواج کوتاه با طول موج ۱۰ ـ ۱ متر: با فرکانس ۳۰ تا ۳۰۰ مگاسیکل، در این نوع امواج که تقریباً مستقیم هستند آنتن‌های ویژه‌ای برای فرستنده و گیرنده لازم است.
به‌عبارت دیگر با هر آنتنی قادر به دریافت یا فرستادن امواج مزبور نخواهیم بود.
این امواج معمولاً به سه دسته تقسیم می‌شوند.
۱ ـ ۷۰ ـ ۴۰ مگاسیکل راه دور.
۲ ـ ۱۰۰ ـ ۸۰ مگاسیکل امواج رادیویی.
۳ ـ ۲۳۰ ـ ۱۷۰ مگاسیکل امواج تلویزیونی هستند.
۷ ـ امواج خیلی کوتاه ۶۰۰۰ ـ ۲۰۰ مگاسیکل که مخصوص امواج رادار هستند.
۸ ـ امواج خیلی خیلی کوتاه که معمولاً به انسان و بطورکلی موجودات زنده تعلق دارد و بنابراین فرکانسهای بسیار بسیار زیادی دارند که معمولاً از ۱۰۰/۰۰۰ مگاسیکل به بالا است.

«حس ششم و اختلافش با حسهای دیگر»

یک تصویر را همه می‌بینیم، و نسبت به آن آگاهی مشترکی پیدامی‌کنیم.
یک صدا را همه می‌شنویم و آگاهی همانندی بدست می‌آوریم.
نمک را همه می‌چشیم، و حس می‌کنیم که شور است.
گلی را همه می‌بوئیم، حس می‌کنیم که بوی مطبوعی دارد.
دستمان را به بدنهٔ داغ بخاری می‌گذاریم، متوجه می‌شویم که گرم است.

حال اگر موجی هم از خارج بسراغ مغزمان آمد، مغز ما قادر به دریافت آن خواهد بود؟ و آیا به همه ما آگاهی یکسانی خواهد داد؟ در آزمایش عملی زیر پاسخ صحیح رادریافت خواهید نمود.

سه رادیو داریم که اولی روی طول موج ۱۷ متر و دومی روی طول موج ۲۵ متر و سومی روی طول موج ۳۷۵ متر تنظیم شده‌اند.

سه فرستنده داریم، اولی روی طول موج ۱۷ متر به زبان فارسی، دومی روی طول موج ۲۵ متر به زبان فرانسه و سومی روی طول موج ۳۷۵ متر به زبان روسی برنامه پخش می‌کنند.

هر سه رادیو را روشن می‌کنیم. چه اتفاقی خواهد افتاد.؟

بدون شک رادیویی که روی طول موج ۱۷ متر تنظیم شده، به زبان فارسی حرف می‌زند، رادیوی دومی که روی ۲۵ متر تنظیم شده به زبان فرانسه برنامه پخش می‌کند و سومین رادیو که روی ۳۷۵ متر تنظیم شده به زبان روسی سخن می‌گوید.

این آزمایش نشان می‌دهد که هرگیرنده‌ای فقط روی یک طول موج معین و مشخص قادر به دریافت امواج است.

به‌عبارت دیگر اگر یک فرستنده روی طول موج ۲۲ متر امواجی می‌فرستد هر گیرنده‌ای که خودش را با این طول موج هم آهنگ کند قادر خواهد بود این امواج را دریافت کند.

ممکن است میلیونها گیرنده در آن واحد بتوانند این امواج را دریافت کنند.

باتوجه به‌بررسی آزمایش فوق: درمی‌یابیم که مغز و سلسله اعصاب که مانند یک گیرنده و فرستنده عمل می‌کند دارای طول موج ثابت و مشخصی است.

می‌دانیم که سیستمهای عصبی، از مراکز اعصاب در مغز، تا منتهی‌الیه سرانگشتان دست و پا از طریق فرستنده و گیرنده با هم در ارتباطند، علاوه برآنها تمام دستگاه‌های داخلی اعم از قلب، ریه، معده، روده و کلیه‌ها نیز بهمین ترتیب عمل می‌کنند.

دستگاه‌های خارجی نیز چون چشم، گوش، بینی، زبان، از همین اصل پیروی می‌کنند و مدام درحال فرستادن و گرفتن امواجند.

مجموعه این فرایندها باعث می‌گردد که در اطراف انسان میدان الکترومنیتیکی با طول موج مشخصی ایجاد گردد.

به همین دلیل اگر بگوئیم که هر مغزی باید روی یک طول موج معین امواجی را ساطع کند (رها سازد) یا روی همان طول موج دریافت نماید، غیرمنطقی نخواهد بود.

سئوال این بود: که اگر موجی با طول موج معین آمد همه مغزها آنرا دریافت خواهند کرد؟ بدون شک پاسخ منفی است.

چراکه گفتیم هر مغز و سلسله اعصابی فقط روی یک طول موج امواجی می‌فرستد و می‌گیرد. بنابراین اگر موجی با طول معینی در جمعی وارد گشت فقط روی یک نفر بیشتر اثر نخواهد گذاشت.

اجازه دهید بحث را به همین جا خاتمه دهیم و سری به تحقیقاتی که در این زمینه از سال ۱۹۲۸ میلادی برابر با ۱۳۰۷ هجری شمسی آغاز شده بزنیم و دوباره بحث را دنبال کنیم.

در سال ۱۹۲۸ میلادی دانشمند آلمانی بنام دکترهانس برگر توانست دستگاه مخصوصی برای سنجیدن و ثبت و ضبط امواج مغزی اختراع کند.

این دستگاه بنام الکتروانسفالوگرام موسوم شد، با این وسیله نه تنها وجود برق و الکتریسیته در مغز و اعصاب را مسلم ساخت بلکه مسلم شد که جریان برق در مبادلات مغزی و عصبی موجب ساطع شدن امواجی می‌گردد که ما قادریم آنها را دریافت کنیم، با مطالعهٔ روی این امواج می‌توانیم از آنچه در درون مغز می‌گذرد با خبر شویم.

از این به بعد دانشمندان در کشورهای پیشرفته به اتفاق مخترعین و محققین کوشش می‌کنند، که روی حیوانات و رفته رفته روی انسانها هم کار کنند.

در ابتدا اخبار این آزمایشات به اطلاع عموم می‌رسید و دستگاه‌ها و ابداعات معجزه آمیزی هم ساخته شد که سیستمهای روابط جمعی نیز آنرا به اطلاع مردم رساندند ولی درست یک دفعه از ۴۰ سال به این طرف جز یکی دو خبر جسته و گریخته این مطالب از سر زبانها افتاد.

تو گویی که اصولاً انسان مغزی ندارد و مغز او هم امواجی ساطع نمی‌سازد و کسی را هم با آن کاری نیست!!!

جالب‌تر اینکه در دانشگاه‌ها در مورد مغز و اعصاب و فیزیولوژی سالها است که کتابها تغییری نکرده‌اند.

حتی در دانشگاه تهران نیز از فیزیولوژی گایتون

استفاده می‌شود که در سال ۱۹۵۶ میلادی برابر با ۱۳۳۵ شمسی، که ۳۷ سال پیش نوشته شده‌است.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

می‌دانیم که تمام تحقیقات اولیه که توسط دانشمندان صورت می‌گیرد ابتدا جنبه‌های خیرخواهانه و بشر دوستانه دارد، و تحت عنوان مبارزه با بیماریهای شناخته شده و ناشناخته و ایجاد رفاه و آسایش پی‌گیری می‌شود.

ولی پس از اختراع یا کشف، از آن بهره‌برداری‌های سوء می‌شود.

این وضع اسف بار را بارها و بارها با دیدهٔ جان دیده‌ایم و با پوست و گوشت لمس کرده‌ایم ولی باز هم وقتی سخنی از ابداع و کشف و اختراعی بمیان می‌آید، انسان کوشش می‌کند که جنبهٔ مثبت آنرا مجسم کند و به نکات مضر آن چشم ندوزد، و خود را قانع سازد که اگر اداره کننده عاقل و بالغ و عادل باشد از ابداع و اختراع و آکتشاف نباید بیمی به دل راه داد.

((از این مقدمه که بگذریم حس کنجکاوی بشر موجب شناخت واقعیتهای جهان می‌گردد))

بدون شک هر شناختی مقدمه‌ای برای شناخت بعدی است.

حسها را یکی پس از دیگری شناختیم تا به حس ششم رسیدیم:

مسلم است که تا چیزی در طبیعت نباشد بشر قادر به شناختن و ابداع و اختراع آن نیست.

به بیان دیگر هر اختراعی نشانه کوچکی از واقعیتی است که در طبیعت بخصوص در درون انسان وجود داشته و دارد.

دوربین‌های عکاسی فرمی از چشم ماست. میکروفون (فرمی از گوش ماست) فیلم و سینما (شکلی از دیدن رویاهای ماست) لوله‌کشی شهرها (نمایی از رگهای ماست) سیم کشی‌های برق و تلفن و.... (نمایی از سیستم اعصاب ماست) دستگاه‌های تصفیه (فرمی از کلیه‌های ماست) کارخانه‌های سازنده محصولات متعدد تا پیشرفته‌ترین آنها سازنده‌های ربات‌ها (آدمک‌های مصنوعی) (شکلی از کبد ماست که سازنده گلبول قرمز و سفید است.)

توزیع عادلانه غذا که منظم‌ترین سیستم‌های اداری جوامع پیشرفته را از پا درآورده کوچکترین کار سیستم گردش خون ماست.

کار بزرگترین پمپ‌های جهان اعم از آب و نفت و گاز وغیره بمثابه کار قلب ماست.

کار کامپیوتر جزئی از کار مغز ماست.

باتوجه به این همه واقعیت مسلم و مسجل قابل لمس، نمی‌خواهید قبول کنید که

رادیو و تلویزیون نیز الگویی از کار سلسله اعصاب مغز ماست.
برای تائید آنچه در فوق بدان اشاره شد، خبر مستند زیر را مطالعه فرمائید.
«این خبر را که در روزنامه حوادث در بخش علمی آن در صفحه ۱۱ شنبه ۱۷ آذر ۱۳۷۱ چاپ شده است با دقت مطالعه فرمائید و سپس به مطالعه کتاب ادامه دهید.

«دست و پای مصنوعی هم از مغز فرمان خواهند گرفت.»
اساس این پروژه براین اصل استوار است که صِرف قصد انجام یک حرکت (یا گرفتن تصمیم برای انجام یک‌عملی) درمغز انسان یک الگوی مشخص (فیزیک و شیمیایی) بوجود می‌آید که آن را آماده برای مبادلات الکتریکی و الکترومنیتیکی می‌کند.
(که متناسب با این الگوی مشخص امواجی ساطع می‌گردد)
گروهی از دانشمندان به رهبری دکتر «ولفگانک پریبلی» از مرکز پژوهشی «یوالیوم» در شهر «گراتس» اتریش، دستگاهی مجهز به گیرنده‌هایی را ساخته‌اند که در مقابل امواج مغز واکنش نشان می‌دهند.

این دستگاه کوچک که برای افراد دارای دست و پای مصنوعی ساخته شده، با یک کامپیوتر ارتباط دارد و این کامپیوتر است که هدایت دست یا پای مصنوعی را برعهده دارد.

«شما در مغز تصمیم می‌گیرید که دستتان را تکان دهید، گیرنده دست مصنوعی امواج مغز را می‌گیرد و به‌کمک کامپیوتر آنرا بصورت دستور به دست مصنوعی ابلاغ می‌کند، دست مصنوعی عیناً فرمان را اجرا می‌کند.

* * *

از این پس دو مسئله در مقابل انسان قراردارد که باید آنرا روشن نماید.
۱ ـ مغز چه گونه کار می‌کند؟
۲ ـ چه‌گونه می‌توان برآن مسلط شد؟ و باز همان فرمول اصلی را عنوان می‌کنیم.
پیداکردن راه‌حلهای بیماریهای شناخته و ناشناخته، مبارزه با بزه‌کاریها، جلوگیری از خلاف‌کاری‌ها، و بطور کلی هُل دادن انسانها درجهت مثبت بودن و

در یک کلام ساختن بهشت.

ابتدا کوشش می‌شود اطلاعاتی از درون جمجمه یعنی از جعبهٔ بسته به‌دست آید.

رفته رفته ساختمان ظاهری آنرا می‌شناسیم و با کشف میکروسکپ‌های الکترونیکی تا شناختن کوچکترین جزء آن یعنی یاخته‌های عصبی بنام نرون پیش می‌رویم، تصاویری از آنها چه در حال کار و چه در وقفه بدست می‌آوریم.

«ساختمان یک نرون»

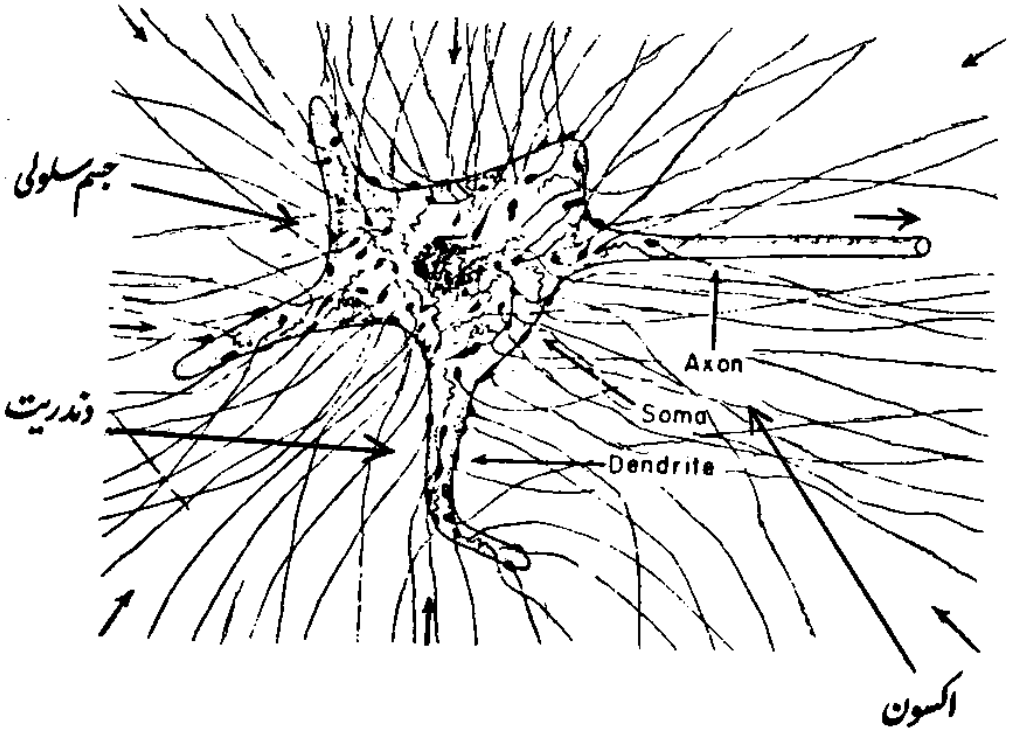

« با استفاده از میکرسکپ الکترونیکی »

یک نرون از سه بخش اصلی تشکیل شده است:

۱ ـ جسم سلولی ۲ ـ اکسونها ۳ ـ دندریت‌ها

دندریتها از سلولهای دیگر جریان الکتریکی را بجسم سلولی وارد کرده و اکسونها جریان را از جسم سلولی خارج و به سلول دیگر هدایت می‌کنند.

بعبارت دیگر دندریتها بمثابه گیرنده و اکسونها نظیر فرستنده عمل می‌نمایند.

اندازه‌گیری‌های دقیق نشان می‌دهد هر نرون در حالت عادی تا ۰/۰۱۸ ولت برق در خود ذخیره دارد، و هنگام شارژ و دشارژ تا ۰/۰۳۶ ولت نیز کم و زیاد می‌شود.

از صفات ممیزه این سلولها خود سازی و تعویض نشدن کلی آنهاست.

تعداد این نرونها در هر نیمکره تا ۱۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ تخمین زده شده‌اند.

حال مجسم کنید که اگر هزار عدد از این نرونها با هم سری شوند ۱۸ ولت برق خواهیم داشت و اگر ۱۰/۰۰۰ از آنها سری شوند ۱۸۰ ولت برق و اگر ۱۰۰/۰۰۰ تا از آنها سری شوند ۱۸۰۰ ولت برق خواهیم داشت.

بنابرهمین اصل بعضی از دراویش با رقص‌ها و آهنگهای منظم خویش عمل سری کردن نرونها را انجام می‌دهند و درنتیجه زخمهای سطحی که در بدن خویش بوجود می‌آورند، بسرعت خوب می‌شود حتی قادرند با آتش، بازی کنند و آثار سوختن را بسرعت بهبود بخشند.

چهار کار مجزا و مشخص مغز و سلسله اعصاب

۱ ـ تهیه گزارشات از حسهای مختلف و ذخیره اطلاعات برای استفاده‌های بعدی

۲ ـ صدور فرامین به اعضای مختلف برای انجام کارهای ضروری و لازم!!

۳ ـ فکر یا اندیشه که بصورت کلمات در قسمتی از مغز روی صحنه می‌آیند و سپس محو می‌شوند.

۴ ـ خواب (رگلاژ یا تنظیم دستگاه‌های داخلی بدن و دیدن رؤیا).

(در این صورت کلید سیستم‌های گیرنده و فرستنده‌های حسی زده می‌شود، و رابطه آنها با مغز قطع می‌گردد.

یعنی دیگر چیزی نمی‌بینیم چیزی نمی‌شنویم، بویی را حس نمی‌کنیم مزه‌ای را درک نخواهیم کرد و حس لامسه نیز قادر نیست از اوضاع و درجه حرارت و غیره گزارشی ارسال دارد.)

«بدست آوردن امواج مغزی برای اولین بار»

برای اولین بار آقای دکتر هانس برگر، روان‌شناس آلمانی در سال ۱۹۲۵ دستگاهی ساخت که قادر بود امواج مغزی را ضبط و ثبت نماید و آنرا الکتروانسفالوگرام نامید.

امروزه سیستم‌های مدرن‌تری جانشین الکتروانسفالوگرام شده که بدون ارتباط مستقیم قادر است امواج مغزی را دریافت داشته و نوع امواج را ضبط کند.

بهر تقدیر در جمع بندی دریافتی‌های الکتروانسفالوگرام امواج مغزی برحسب مقایسه گرافیکی به چهار گروه الفا ـ بتا ـ تتا و دلتا شناسائی شده‌اند.

در تحقیقات دامنه‌دار بعدی نتایج تقسیم‌بندی چهار کار مجزای مغز را در بین امواج دریافتی پیداکردند.

امواج الفا هنگامی بود که مغز منحصراً به فکر و اندیشه می‌پرداخت، بمحض آنکه فرمانی برای اجرا به یکی از اعضاء صادر می‌شد نوع موج تغییر می‌کرد.

یکی از حسها ظهور می‌کرد ترس، دلهره، حس خوشی، شادی بخصوص لذات جنسی و..... نوع موج تغییر می‌کرد.

درخواب نیز امواج خاصی دریافت می‌داریم با وجود این تمام این تغییرات در یک بعد کانالیزه شده و یک طول موج ارائه می‌گردد و این تعبیرات و تفسیرات

درست بدان می‌ماند که طول موج یکی از کانالهای تلویزیونی را به یک اسیلوسکوپ بسپاریم.
تا بصورت دیاگرام برای ما تجزیه و تحلیل کند.

زبان حس ششم یا زبان مغز و سلسله اعصاب

وقتی حسهای دیگر را شناختیم برای آنها زبان ساختیم، و توانستیم از طریق آن زبان مفاهیم را بیکدیگر منتقل سازیم.

برای حس شنوایی، زبان مکالمه ساخته شده که با استفاده از انرژی صوتی و ساختن صدا می‌گوئیم و می‌شنویم.

برای حس بینایی، زبان نوشتاری را ابداع نموده‌ایم، که با استفاده از انرژی نوری (تصاویر) و به کمک حروف الفبائی می‌نویسیم و می‌خوانیم.

برای حس لامسه، برای نابینایان زبان نوشتاری ابداع نموده‌ایم که به کمک حروف برجسته می‌توانند بخوانند.

بخاطر داشته‌باشید که ما بسهولت می‌توانیم از حسهای دیگر نیز زبان بسازیم.
مثلاً از بوها:
هر بویی می‌تواند سمبل یک صدا یا یک حرف باشد.
از مزه‌ها می‌توان زبان ساخت: البته بکار بردن آن مشکل‌تر از زبان گفتاری و نوشتاری است.
«توجه خوانندگان عزیز را به این نکته جلب می‌نمایم که حس ششم نیز حسی است که بسهولت می‌توان برای آن زبان ساخت و بکار برد. در این مورد نیز نظیر زبانهای دیگر می‌توان برای آن دو شکل گفتاری و نوشتاری ساخت. و سپس:
۱ ـ باید با اشکال قراردادی آن آشنا شد.
۲ ـ مدتی باید تمرین کرد تا بسهولت و سرعت آنرا بکار برد.
زبان حس ششم همان زبان مغز و اعصاب است که از طریق پالسهای الکتریکی

یعنی صفر و هیچ استوار می‌گردد. (زبان نوشتاری)

اگر بخواهیم آنرا بصورت شماتیک و امواج الکترومنیتیک نشان دهیم، سمبل‌های صفر و هیچ را بصورت دایره‌های متحدالمرکز ارائه میدهیم.

این خط صفر و هیچ را به این شکل رسم می‌کنیم.

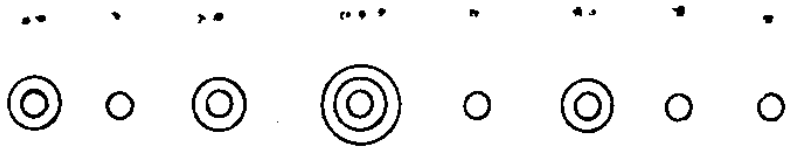

بدین ترتیب هر صفر نماینده یک ذره (یا پالس) الکتریکی است که در سلسله اعصاب جاری می‌شود.

دایره‌ها نماینده تبدیل این ذرات الکتریکی به امواج الکترومنیتیکی هستند.

«آزمایشهای روی حیوانات»

تحقیقات از سال ۱۹۴۰ میلادی یا ۱۳۱۸ شمسی آغاز می‌گردد. این تحقیقات زیر نظر پروفسور کاخال فیزیولوژیست معروف اسپانیایی آغاز می‌گردد.

آقای دکتر خوزه دل گادو که یک فیزیولوژیست اعصاب از دانشکده طب دانشگاه بیل و شاگرد کاخال بود با خرج اداره پژوهش‌های دریایی اسپانیا تحقیقات را ادامه داد.

عده‌ای از محققان اعتقاد دارند روزی که دکتر دل گادو نتایج تحریک الکترونیکی مغز را ارائه داد دو دهه از آغاز پژوهش در این زمینه می‌گذشته، ولی بهرحال بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد.

هرکس هرکاری کرد دکتر دل گادو با نمایش عجیب و دلهره انگیز خویش در

مقابل چشم ده‌ها هزار نفر تماشاچی در میدان گاو بازی مادرید این ابـداع و اختراع را به نام خودش بثبت رساند.

داستان از این قرار بود درْ بزرگ آهنی باز شد گاو نر عظیم الجثه‌ای از درون تاریکی به میان میدان جست، این کوه استخوان و گوشت با دو شاخ ستبر و قوی گویی بر روی ریل حرکت می‌کرد.

مستقیم به سوی دل گادو پیش آمد، حساسترین نقطه بدن دل گادو را نشانه گرفته بود.

نفس در سینه ده‌ها هزار تماشاچی و عکاس و خبرنگار حبس شده بود.

چنان دلهره و ترسی برفضا سایه‌افکنده بود که گویی کسی را یارای خروج از این اقیانوس ترس آمیخته بسکوت نیست.

فقط صدای چهار نعل گاوی خشمگین که بسوی مردی در وسط میدان می‌دوید به‌گوش می‌رسید.

همه انتظار لحظه‌ای را می‌کشیدند که دل گادو روی شاخهای گاو نر به آسمان پرتاب شود یا شاخهای تیز سینه او را بشکافد.

باتوجه به اینکه دل‌گادو ماتادور نبود، نه لباس گاوبازان را بتن داشت نه شنل قرمز آنان را! به جای شمشیر یک جعبه کوچک سیاه در دست داشت کـه یک فرستنده رادیویی بود و فقط چند دکمه روی آن نصب شده بود.

گاو با سرعت هرچه تمامتر تا ده قدمی دل‌گادو پیش آمد نفسها در سینه‌ها حبس شده بود، یک لحظه باقی‌بود تا گاو دل‌گادو را از پا درآورد.

تمام چشمها به یک نقطه دوخته شده بود، هیچ کس نمی‌دانست چه خواهد شد.

دل گادو دکمه‌ای را فشار داد، گاو روی دو دست جلو چنان ترمز کرد که چند متر روی شنهای میدان کشیده شـد. درحـالیکه نگـاهی بـه دل‌گـادو انـداحت بی‌اختیار برگشت و آهسته و مغموم و بی‌تفـاوت بسـوی جـایگاه اولی خـود بازگشت.

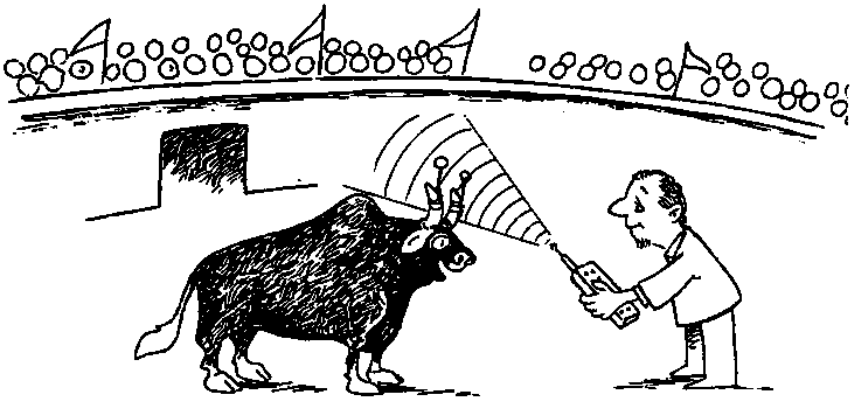

مردم هنوز می‌ترسیدند که اگر فریاد بزنند گاو خشمگین برگردد ولی دیگر گاو خشمگین نبود.

دل گادو با فرستنده خود از طریق گیرنده‌ای که فقط با یک الکترود یعنی سیم بسیار نازکی به مغز گاو وصل شده بود دستور بازگشت او را صادرکرده‌بود.

این معجزه علم بود، نه تنها با گسیل مقدار کمی الکتریسیته فرمان برگشت داده شده بود بلکه احساس عصبانیت گاو را هم به بی‌تفاوتی و آرامش تبدیل کرده بود.

گاو به انتهای میدان رسید، مجدداً همه دیدند که دل‌گادو با دکمه‌های جعبه ور می‌رود.

گاو ایستاد یک دقیقه برگشت، نگاهی به دل گادو انداخت و دوباره چون گاوی خشمگین سمهای خود را برزمین کوفت و باسرعتی بیشتر بسوی دل گادو حرکت کرد.

دل گادو خونسرد پشتش را به گاو کرد و به‌سوی آنطرف میدان بقدم زدن پرداخت، فقط صدای پای گاو را می‌شنید.

درست درچند قدمی خودش دکمه مخصوص را فشار داد، در میان بهت و حیرت و ترس تماشاچیان گاو بیچاره دوباره ترمز کرد و راه برگشت را در پیش گرفت.

فریاد از جمعیت برخاست، ولی گاو همچنان خونسرد و آرام می‌رفت تو

گوئی که نه کسی در میدان است ونه جمعیتی بدور آن گرد آمده، آزمایش چندین بار تکرار شد و هربار با قاطعیت نشان داده شد که با تحریک الکتریکی مغز گاو می‌توان اراده حیوان را دست کاری کرد و او را برخلاف میل و تصمیمش به کاری وادار نمود.

وزارت دفاع امریکا در تاریخ ۱۹۴۱ از شرکت ساندیا در نیومکزیکو خواست که تحریک الکتریکی مغز را دنبال کند و نتیجه تحقیقات خود را رسماً اعلام نماید.

این شرکت پس از مدتی قاطری را به نمایش گذاشت، قاطری که چند الکترود در مغزش فرو کرده بودند و یک منشور و یک آئینه برپشت خود داشت به روی صحنه آمد آئینه طوری تعبیه شده بود که هرگاه قاطر رو به خورشید می‌ایستاد نور خورشید به منشور می‌تابید و بدلیل تبدیل انرژی فتوالکتریک مقدار کمی الکتریسیته تولید می‌کرد این مقدار الکتریسیته از طریق سیمی بمغز قاطر روانه می‌شد، و باعث می‌گشت که مرکز لذت‌بخشی قاطر تحریک شود.

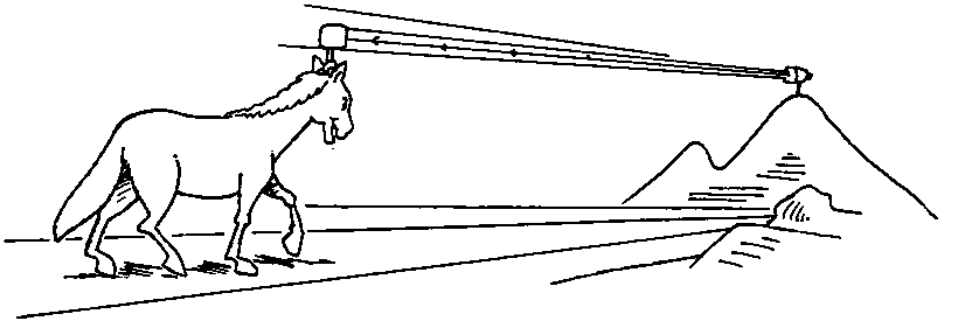

بمحض آنکه قاطر از خورشید روبرمی‌گرداند جریان برق قطع می‌شد و قاطر احساس لذت نمی‌کرد و بهمین دلیل بسوی خورشید برمی‌گشت لذّت‌بخشی حاصل از تابش نور خورشید باعث می‌شد که قاطر مستقیماً کوه و دره و بیابان مکزیکو را طی کرده و بدون کوچکترین انحرافی مسیری راکه برای او از قبل تهیه شده بود بپیماید و به دانشمندانی که چند کیلومتر آنطرف‌تر انتظار آنرا

می‌کشیدند رسید و به آنها ملحق گردید.

این آزمایش بسادگی نشان داد که از قاطرها به برکت تحریکات الکترونیکی می‌توان بعنوان پاک کننده مین یا مواد منفجره به سوی هدفهای تعیین شده استفاده نمود.

با استفاده از همین سیستم در جنگ دوم جهانی روسها برای حمل مواد منفجره برضد تانک‌های آلمانی از سگها استفاده می‌کردند!!!

در سال ۱۹۴۹ ـ دکتر ایرونیگ جی‌نیس از شرکت زند به نیروی هوایی توصیه کرده بود مطالعاتی در زمینه «اثرات الکتریسیته برمغز انسان را آغاز کند»!!!

در گزارشات آقای دکتر جی‌نیس که در سال ۱۹۴۰ چاپ شده موارد متعددی وجود دارد که با صراحت اعلام می‌شود که شوکهای الکتریکی مغز آغاز راهی برای رسیدن بر کنترل فکر انسان است.

در گزارش قید می‌شود که این آزمایشات از ۱۹۳۰ در مجارستان آغاز شده‌است!!!!

«مکانیسم کنترل حیوانات از راه دور»

حیوان را با زدن یک آمپول بیهوش می‌کنند: پوست سر او را با چاقوی جراحی می‌برند و باز می‌کنند استخوان جمجمه را با یک مته ظریف سوراخ می‌نمایند.

سیم نازکی را از درون سوراخ تعبیه شده روانه مغز می‌سازند، سرسیم را از پوست سر بیرون می‌گذارند قسمت جراحی شده را پانسمان می‌نمایند تا آثار زخم بکلی خوب شود گیرنده کوچکی که با باطری کار می‌کند و روی طول موج معینی امواج را دریافت می‌نماید به سر سیم وصل می‌شود.

کار این گیرنده اینست که از طریق جاری کردن مقداری الکتریسیته به مغز حیوان مغز او را تحریک کند.

تحریک الکتریکی مغز یعنی صدور فرامینی برای انجام کارهای مختلف!! پس از آنکه گیرنده و الکترود داخل مغز در جای خود تعبیه شدند دانشمند با فرستنده‌ای که در اختیار دارد آزمایشات لازم را آغاز می‌کند.
باین ترتیب که با دست کاری روی امواجی که برای گیرنده می‌فرستد عکس‌العمل‌های حیوان را در مقابل تحریکات انجام شده بررسی می‌کند. بدین‌ترتیب محقق قادر خواهد بود که رفتار حیوان را بدلخواه خود با قدرت بیشتر از طبیعی تحت نظر و اختیار داشته باشد.

نوبت انسان است

پس از پخش چنین خبرهایی که با آب و تاب در روزنامه‌ها و مجلات و رادیوها عنوان می‌شد، پزشکان به یاد الکتریسیته و انسان آنهم معالجه او افتادند!!
بدون شک هیچ پزشکی جرات نمی‌کرد که سرانسان را سوراخ کند و سیمی را به داخل مغز او فروکند.

مسلم بود که مغز بعنوان یک مدار بسته تمام امور خود را از طریق دو سیستم فیزیکی و شیمیائی اداره می‌نماید.

محرک‌های شیمیایی موجب تقویت الکتریکی می‌گردند، بالعکس محرکهای الکتریکی فعل و انفعالات بیوشیمی مغز را تغییر می‌دهند.

بهمین دلیل پزشکان از طریق جاری نمودن الکتریسیته در مغز آزمایشاتی را آغاز کردند.

سرسیم مثبت مولد را به گیجگاه چپ و سر منفی مولد را به گیجگاه راست روی پوست سرانسانی قراردادند.

از ولتاژهای کم شروع نموده و رفته رفته ولتاژها را افزایش دادند.
تجربیات بالینی نشان داد که آثار بیوشیمی ظهور می‌کند و حتی در سیستمهای

داخلی هم آثاری پدید می‌آید و سرانجام نوع فراموشی و اغماء صورت می‌گیرد، از این روش تا مدتها بعنوان معالجات اضطراری بخصوص در بخشهای روانی، بعنوان روان درمانی مورد استفاده قرارمی‌گرفت.

درمان با شوک الکتریکی از ۱۹۳۰ در مجارستان آغاز گـردید و در ۱۹۴۰ تقریباً در تمام بیمارستانهای جهان متداول شد، جریان برقی که به این ترتیب به کار می‌رفت خصوصیات الکتریکی تمام نرونها را تحت تاثیر قرارمی‌داد.

به علاوه موجب پیدایش تغییرات شدید بیوشیمیائی از جـمله بـالا رفـتن سوخت و ساز، مصرف اکسیژن، ساختن پروتئین و سایر اعمال حیاتی می‌گردید و در ضمن موجب فراموشی می‌شد که گاهی موقتی و زمانی همیشگی بود.

به قول بیوشیمیست معروف آقـای دکـتر اسـتیون روزن «درمـان بـا شـوک الکتریکی، دقیقاً مثل درست کردن یک رادیوی خراب است که با لگد زدن بر آن!! یا تعمیر یک لامپ از کار افتاده آن دوباره صدایش درمی‌آید.»

الکترودگذاری روی مغز انسان

آزمایشات دل گادو و دیگر دانشمندان روی حیوانات از طریق الکترودگذاری و به دست آوردن نتایج دقیق پزشکان اعصاب و روان را نیز برآن داشت تـا از طـریق الکترودگذاری در مغز انسان راهـی بـرای معـالجه بیمـاریهای روانـی پیداکنند.

این آزمایشات طبق معمول از بیمارستانهای روانی آغاز گردید و به تحریکات الکترونیکی مشهور شد.

دکتر مری بری ژر از انستیتوی پژوهش‌های مغزی در دانشگاه کالیفرنیا در گزارشی چنین عنوان می‌کند که در ابتدای آزمایشات نوع و مقدار برقی که از طریق الکترود یا تحریک الکترونیکی داده می‌شد ناشیانه بود.

ولی رفته رفته با تغییر شدت جریان و مقدار آن نتایج دقیقتری به‌دست آمد.

از جمله در گزارش قید شده است: مغز زنی پنجاه ساله را از طریق الکترودی که در مخچه او کار گذاشتیم تحریک نمودیم.

او زنی گوشه‌گیر و محزون بود، که حالت چهره‌اش همیشه عصبانی و درهم می‌نمود.

هنگامیکه تحریک الکترونیکی را درطی روز چندین بار تکرار کردیم شروع به تبسم نمود و سرانجام خندید.

دانشمندان فکر می‌کردند که مرکز لذت را در مغز او پیدا کرده‌اند و این تحریک موجب این عکس‌العمل شده.

بیمار از حرفهای دانشمندان برآشفت و به آنها گفت که هرگاه آنها دکمه فرستنده را فشار می‌آورند، باعث انقباضات منظمی در ماهیچه‌های لگن خاصره او می‌گردد، و تبسم و خنده او حاصل این قلقلک است، نه حس لذت.

دکتر بری ژر سپس می‌افزاید مسئله مرکز خاصی نبود بلکه شدت و مقدار برقی که روانه می‌شد از طریق الکترودی وارد مغز می‌گردید آثار مختلف و دلخواه را بوجود می‌آورد.

وی می‌افزاید ما به مرحله‌ای رسیدیم که بسادگی توانستیم با تهیه کدهای خاصی که شدت و مقدار معینی الکتریسیته را روانه مغز می‌کردند سبب بروز احساسات جنسی و حتی در برخی از موارد با تشدید آن موجبات انزال را فراهم سازیم.

دکتر هیث یکی دیگر از محققین در گزارشی که خلاصه پژوهشهای هفت ساله او در زمینه تحریک الکترونیکی مغز است چنین می‌نویسد: بیماری داشتم که در گذشته چندین بار دست به خودکشی زده بود، و تمام اقدامات برای قوی ساختن روحیه او با شکست مواجه شده‌بود.

به تحریک الکترونیکی مغز او متوسل شدم، همین که جریان برق وارد الکترود گردید بیمار تبسم کرد.

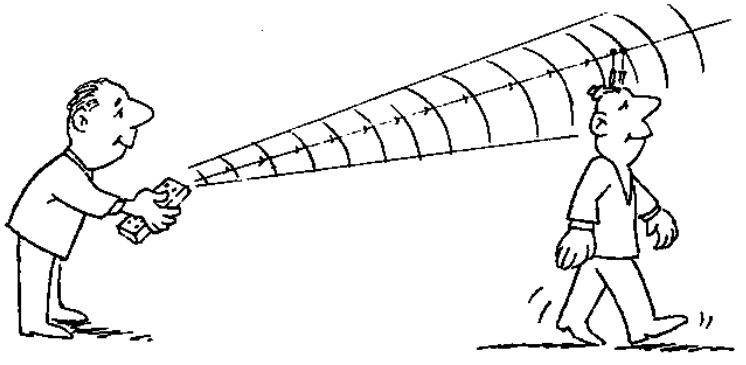

پس از پایان چند تحریک اظهار داشت «حالم خوب است، نمی‌دانم چرا یکدفعه حالم خوب شده است»

پس از پرس و جوهای بعدی، بیمار پذیرفت که حالتهای مالیخولیائی او می‌تواند ارتباط با مسائل جنسی او داشته باشد.

چراکه با تحریک الکترونیکی احساس لذت جنسی کرده بود و حتی انزال رخ داده بود و بدین ترتیب سلامت خود را بازیافت!! گزارشاتی در همین زمینه از روسیه رسیده است.

نتایج آزمایشات روس‌ها نیز متشابه آزمایشات غرب بود من‌باب مثال‌برای بهبود بخشیدن به زنی که سی‌و هفت ساله بود و به بیماری پارکین سون مبتلا بود و آثار بی‌حسی و فلج در او مشاهده می‌شد از تحریک الکترونیکی مغز استفاده کردند.

این تحریکات موجب پیدایش احساس جنسی شدکه متعاقباً به انزال انجامید پس‌از چند آزمایش این زن از تختخواب برخاست و به پرسه‌زدن پرداخت و جالب این بودکه این آدم منزوی ساکت بی‌حرکت، به راه رفتن پرداخت وکارکنان بیمارستان را به حرف زدن می‌گرفت و مدام درمورد آزمایشات سئوال می‌کرد و برای تکرار آزمایشات انتظار می‌کشید جالب‌تر اینکه وی به پزشکی که آزمایشات را هدایت می‌کرد علاقه‌مند شده‌بود.

ضمناً این آزمایشات باعث شدکه عادات زنانه اوکه هشت سال بود قطع شده بود از سرگرفته شود.!!

پژوهشگران روسی خیلی زود متوجه شدند که تحریک الکترونیکی مغز را می‌توان براحتی تحت کنترل درآورد و احساسهای متفاوت و فرامین ضروری را بسهولت و به آسانی به مغز فرستاد.

این نتیجه را دانشمندان غربی نیز در اثر آزمایشات خود تائید کردند.

بطوری که آقای ریچارد هلمز در ۱۹۶۴ به کمیسیون «وارن» گزارش داد که در روسیه چون ما برآنند که انسان را از طریق کنترل مغز تحت انقیاد خود درآورند «کتاب عملیات کنترل فکر صفحه ۲۵۴». بهر صورت نتایج پژوهشهای هر دو طرف چه از طریق مجامع علمی و بخصوص پزشکی و طرح آن در سیمنارهای پزشکی نشان داد که از طریق تحریک الکترونیکی توانسته‌اند به تمام احساسهای درونی فائق آیند و تا آنجا پیش رفته‌اند که حتی توانسته‌اند غریزهٔ مادری را مختل سازند. آنها توانستند براشتها و انتخاب غذا اثر قاطع بگذارند.

یعنی از طریق تحریک الکترونیکی مغز بی‌اشتهائی انسان یا حیوان را به‌کلی از بین برده و او را وادارند آنقدر بخورد تا جان خود را از دست بدهد. و یا بالعکس بی‌اشتهایی را تا جایی پیش برند که انسان از بی‌غذایی بمیرد.

آنها توانستند در انتخاب غذا به هر نوع غذا کیفیت عالی و بالعکس ببخشند.

توانستند انسانی پرخاشگر و بالعکس صبور و متین و افتاده و... بسازند.

توانستند از شدیدترین دردها جلوگیری کنند و بالعکس شدیدترین دردها را مصنوعاً بوجود آورند.

آنها توانستند عشق مصنوعی ایجاد کنند و تنفر و انزجار بیمورد بوجود آورند.

آنها توانستند فراموشی را از بین ببرند و بالعکس فراموشی ایجاد کنند.

توانستند حسهای جنسی را برانگیزند و یا بالعکس سرکوب کنند که اثری از آن باقی‌نماند.

در سال ۱۹۷۴ بیماری که به پارکین سون مبتلی بود و تحت درمان تحریک الکترونیکی مغز قرارداشت سالم و قوی از بیمارستان در سانفرانسیسکو خارج

شد درحالیکه دستگاه فرستنده در اختیار خودش بود وگیرنده تحریک که بیش از چند گرم وزن نداشت در کاسه سرش کار گذاشته شده بود و اجازه می‌داد که خودش فرستنده تحریک را بکار اندازد.

بهرحال پژوهشگران از طریق تحریک الکترونیکی به مرحله‌ای رسیدند که توانستند انسان را برخلاف میلش به هرکاری وادارند درعین حال توانستند تعداد زیادی از بیماریها را نیز بخصوص بیماریهای روانی را بهبود بخشند.

اینها موارد علنی بود که در انستیتوها و سیستم‌های پژوهشی پزشکی اعلام گردید.

طبق مدارک مستند سیستمهای جاسوسی برای آماده کردن انسانها برای ترور و آدم‌کشی نیز از این روش استفاده کرده‌اند.

در اینحال انسان مورد آزمایش بدون کوچکترین ترس و وحشتی عین یک ماشین مرتکب قتل می‌شد بدون آنکه بعدها علل این کار را بفهمد و عامل و دستور دهنده را بشناسد.

«تذکر این نکته ضروری است، که ادارات جاسوسی جهان، هرچند سال یکبار تعدادی از شگردهای کهنه را که رقیب، صددرصد به آن دست یافته و از آن گذشته، بمعرض تماشا می‌گذارند!!

و به اصطلاح به اطلاع دیگران می‌رسانند»

از جمله اکثر دستگاه‌های عظیم جاسوسی کشورهای بزرگ با صراحت اعلام نمودند که برای کنترل انسان و تفوق بردشمن!! ابتدا آزمایشاتی دارویی روی انسان انجام دادند و انواع و اقسام داروهای فردی و اجتماعی را ابداع و اختراع کرده‌اند از آنجمله جنگ افزارهای شیمیایی که بمثابه وسائل کشتارهای دسته جمعی و همگانی بارها مورد استفاده قرارگرفته که از کم و کیف آن اطلاع دارید.

تحقیقات بعدی برای کنترل و تسلط برانسان استفاده از هیپنوتیزم و خوابهای تلقینی بود که میلیونها دلار سرمایه گذاری برای آن شد تا بتوانند انسان را بدلخواه تحت انقیاد درآورند.

ادامه تحقیقات به شوک الکتریکی و سپس به تحریک الکترونیکی با کارگذاری الکترود ادامه یافت ـ پژوهشها همچنان ادامه یافت تا کنترل انسان از راه دور بدون فرو بردن الکترود!! درمغز.

«کنترل انسان و حیوان از طریق امواج الکترومنیتیک»

در سال ۱۹۶۰ برابر با ۱۳۴۰ شمسی یک گروه پژوهشی در آزمایشگاه زیست‌شناسی و فضایی دانشگاه کالیفرنیا، در انستیتوی پژوهشهای مغزی لوس‌آنجلس طریقه‌ای را کشف کردند که به کمک آن می‌توان با ایجاد یک حوزه الکتریکی در خارج سرانسان به تحریک مغز پرداخت و بدون فرو بردن الکترود در مغز تمام آثار و آزمایشات تحریک الکترونیکی که تا بحال بدست آمده آسان‌تر و سهل‌تر انجام داد.

ریاست این هیئت را آقای دکتر ایدی بعهده داشت.

این تیم در حین آزمایش امواج روی مغز شامپانزه‌ها و تجزیه و تحلیل آنها متوجه شدند که با ایجاد یک حوزه با فرکانسهای بسیار بالا و درنتیجه طول موجهای بسیار کوتاه، تحریکها بمراتب بهتر و عکس‌العملها سریعتر و منطقی‌ترند دکتر ایدی متوجه شده بود که دست کاری شدت جریان و مقدار برق‌جاری شده در مغز موجب احساسهای گونه‌گون و اعمال متفاوت می‌گردد نه انتخاب جای خاصی در مغز همانطور که پالسهای الکتریکی در تلفن‌های راه دور ابتدا وارد گیرنده می‌شوند و سپس مسیر معینی را طی می‌کنند تا به تلفن موردنظر می‌رسند.

پالسهای موجی نیز هنگامی که به گیرنده مغز می‌رسند وارد آن شده و مسیر معینی را طی می‌کنند و می‌روند تا سرانجام احساس معین یا حرکت معینی را موجب گردند.

تجربه نشان داد که از طریق حوزه‌های الکتریکی یعنی امواج الکترومنیتیک سریعتر می‌توانیم به مراکز تحریکات مغز نزدیک شویم چون سرعت امواج الکترومنیتیک بمراتب بیشتر از سرعت حرکت الکتریسیته است.

تحقیقات دانشمندان در این زمینه به شکل سیستماتیک و قدم بقدم پیش‌می‌رفت، هنوز از سانسور خبری نبود و اخبار این گونه آزمایشات در اختیار همگان بخصوص دیگر پژوهشگران و اهل علم قرار می‌گرفت تا به مرحله‌ای رسید که از طریق امواج الکترومنیتیک و فرستنده‌های الکترونیکی توانستند به کنترل مغز بپردازند.

باکمال تاسف به‌یک باره، اخبار پی‌گیری این آزمایشات از سیستمهای خبری و روابط جمعی قطع گردید.

حتی‌در دانشگاه‌های‌پزشکی ادامه‌تحقیقات در زمینه مغز و اعصاب و آناتومی آن و کاربردهای عملی تاثیر امواج الکترومنیتیکی برمغز بکلی قطع گردید.

چرا؟

خیلی ساده و روشن است.

بشر راهی یافته که می‌تواند بدون کوچکترین ارتباطی انسان دیگری را در انقیاد داشته باشد.

شخصیت او را بدلخواه دستکاری کند او را به هرکاری وادارد هر نوع بیماری که خواست در او مصنوعاً بوجود آورد و بالعکس او را درکمال صحت و سلامت نگه دارد.... و خلاصه در یک جمله جوامع بشری را بدلخواه بهر سویی بکشاند.

بهمین دلیل سیستمهای محرمانه با روش‌های ماهرانه و خاص از طریق تصویر و جابجائی متخصصین و مامورین خاص اصل مسئله را از اذهان عمومی پاک کردند و سپس اهل تخصص را هم گمراه ساخته و بیخبر نگاه داشتند تا به اصطلاح آبها از آسیاب افتاد!!!

خلاصه‌ای از آنچه گذشت:

روزهای اول آزمایش تحریکات الکترونیکی مغز هنگامی که الکترود را درناحیه‌ای از مغز فرو می‌کردند و مقداری الکتریسیته به مغز روانه می‌ساختند بدلیل آنکه الکتریسیته فرستاده شده‌بدون حساب بود نمی‌توانستند حالات موردنظر را دقیقاً بوجود آورند.

از این رو الکتریسیته جاری شده بصورت دیمی راههای خاصی را طی می‌کرد و آثار گوناگونی به جای می‌گذاشت - یکی دستش را تکان می‌داد - یکی پایش را تکان می‌داد - یکی می‌خندید - یکی گریه می‌کرد - یکی داد می‌کشید یکی ساکت می‌شد - یکی تحریک جنسی می‌شد - یکی عقیم می‌شد - یکی به خواب می‌رفت - یکی از خواب می‌پرید..... رفته رفته متوجه شدند که محل الکترود زیاد مهم نیست، بلکه آنچه باعث عکس‌العملهای متشابه یا مختلف می‌گردد، نوع الکتریسیته‌ایست که از طریق الکترود در مغزجاری می‌شود.

از این پس الکتریسیته‌ای که به مغز فرستاده می‌شد مهار گردید و به همین دلیل قادر شدند اعمال خاص و احساس‌های ویژه‌ای بوجود آورند.

از این ببعد الکترودها را برمی‌دارند و میدان‌های الکترومنیتیکی را جایگزین آنها می‌سازند.

منظور از این مرور یادآوری این مطلب اساسی است که تجربیات عینی الکترودگذاری ثابت کرد که برای دادن فرمان ویژه‌ای به مغز لازم نیست که الکترود را به جای خاصی قراردهند.

بلکه نوع الکتریسیته و تغییراتی که در آن بوجود می‌آوریم باعث واکنشهای خاصی می‌گردد.

اگر چنین است درمورد امواج الکترومنیتیک مسئله آسانتر و سهل‌تر است، هنگامیکه میدان را جایگزین الکترود می‌کنیم قدرت تسلط برکل مغز بمراتب بیشتر از یک نقطه اتصال سر الکترود با چند نرون است.

بسیار خوب میدان را جایگزین الکترود می‌کنیم، یعنی از طریق یک فرستنده می‌توانیم وارد مغز شویم.

هنگامیکه الکترودگذاری می‌کردیم دانشمندان متوجه شدند که تغییرات تواتر و مقدار برق موجبات تغییر رفتار می‌شد و بنابراین بایگانی خاصی بوجود آوردند که ویژگیهای متغیر الکتریکی را بصورت کدهای ذخیره‌ای و بشکل مرتبی انبار کرده بودند.

کافی بود این کد ذخیره شده را به انرژی الکتریکی تبدیل‌کنند و آنرا روانه مغز سازند.

در مقطعی نیز که میدان را جایگزین الکترود می‌کنیم لزومی ندارد که دوباره کدهای جدیدی ضبط کنیم بلکه این بار کافی است که کدهای قبلی را به انرژی الکتریکی و سپس به انرژی الکترومنیتیکی تبدیل کنیم و روی طول موج معینی در فضا رها سازیم.

بدون شک مغزی که این امواج را دریافت می‌دارد عیناً مانند سیستم الکترود گذاری موجبات رفتار در خور فرمان را فراهم خواهد ساخت و انسان مرتکب اعمالی می‌گردد که کنترل کننده به آن علاقمند است. دیگر احتیاج به کسب اجازه کسی نداریم. سرزده وارد می‌شویم و دستورات لازم را صادر می‌کنیم، و صاحب مغز هم آن دستورات را بدون کوچکترین مقاومتی اجرا می‌کند و فکر هم می‌کند که خودش این کار را کرده است!!

در اینجا کافیست که:

۱ ـ طول موج هر مغزی را پیداکنیم.

۲ ـ گیرنده‌هایی بسازیم که بتوانند امواج مغزی را دریافت کنند.

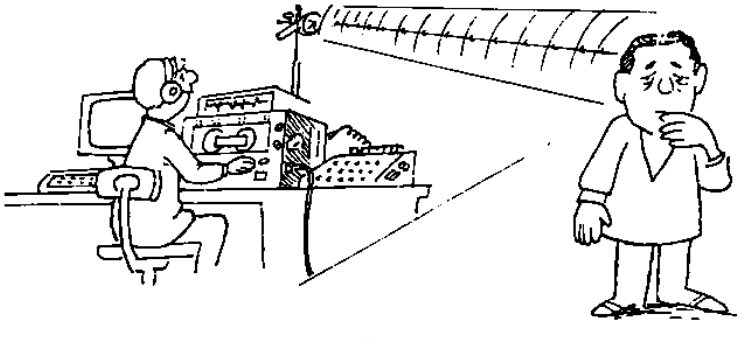

۳ ـ فرستنده‌هایی بسازیم که قادر باشند امواجی روانه مغزها سازند.

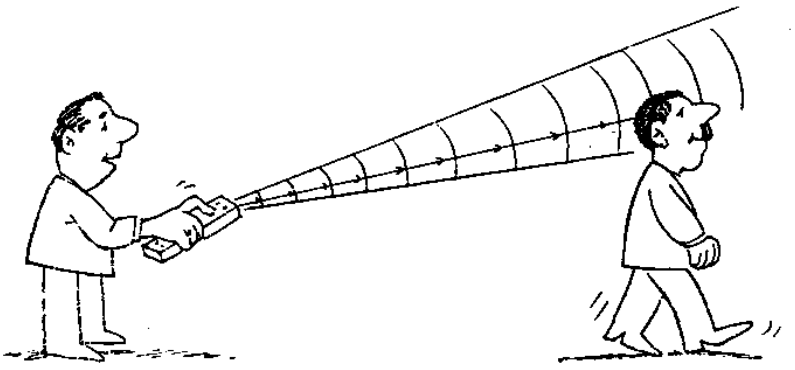

۴ ـ کامپیوترهایی در اختیار داشته‌باشیم که بعنوان انبار اطلاعات درکمتر از چند هزارم ثانیه میلیونها اطلاعات لازم را در اختیار ما قراردهند.

می‌دانیم که دانش عملی در ساختن فرستنده‌ها و گیرنده‌ها سالها است از این مرز گذشته و کامپیوترهایی که در هرثانیه میلیونها کد خبری را در اختیار مـی‌نهد مدتهای مدیدی است که در اختیار بشر قرارگرفته است.

شباهت ریموت (remote) کنترل ویدیو و تلویزیون با کنترل انسان از راه دور.

به دستگاه ریموت که برای ادارهٔ تلویزیون در دست دارید با دقت توجه کنید.

ده تا ۲۰ دکمه روی یک صفحه تعبیه شده شما فقط با فشار دادن روی تکمه‌ها دستورات لازم را به تلویزیون می‌دهید.

۱ ـ با فشار یک دکمه تلویزیون را روشن می‌نمائید.

۲ ـ بالعکس با فشار بریک دکمه تلویزیون را خاموش می‌کنید. حالا تلویزیون روشن است.

با یک دکمه کانال خاصی را می‌گیرید، پس در داخل تلویزیون در دیگری را باز کرده‌اید و وارد شده‌اید.

با یک دکمه دیگر، نور راکم می‌کنید با یک دکمه نور را زیاد می‌کنید.
با یک دکمه دیگر صدا راکم می‌کنید با یک دکمه دیگر صدا را زیاد می‌کنید.
اگر با دقت به روی صفحه نگاه کنید ملاحظه می‌کنید که شما فقط با انگشتان خود از طریق تبدیل انرژی مکانیکی به الکتریکی و بعد به میدان:
۱ ـ وارد تلویزیون شده‌اید.
۲ ـ زبان او را هم می‌دانید و او را بدلخواه خود به کارهای موردنظر وادار می‌سازید.
در اینجا دکمه‌ها بالا و پایین می‌روند باید قبول کرد که دکمه اول برای روشن کردن تلویزیون امواجی را با طول موج معین روانه گیرنده تلویزیون می‌کند، تلویزیون بدون کوچکترین مقاومتی روشن می‌شود و سپس به دلخواه تلویزیون و ویدیو را کنترل می‌کنیم.
باتوجه به سیستم کار ریموت کنترل وقتی قادریم طول موجهای کوتاه را بسازیم قادریم وارد هر مغزی که دلمان می‌خواهد بشویم و آن انسان را بهرکاری که دلخواهمان است بدون اطلاع خودش وادار کنیم.

سیستم بالعکس، برای کنترل دقیق انسان

گفتیم همانطور که میدانهای الکترومنیتیک قادرند با طول موج معینی به محدوده مغز وارد شوند از طرف دیگر هم باید قبول کرد خود مغز و سلسله اعصاب نیز هنگام کار و فعالیت امواجی می‌سازند و ساطع می‌نمایند مسلم است که این میدان نیز دارای طول موج معینی است.
باتوجه به آنکه ما بسهولت قادریم امواج ساطع شده مغز را بگیریم، بسیار ساده خواهد بود که از دریافتی‌های مغز کدهای متعددی اعم از اعمال و رفتار و

احساس انسان انبار کنیم و در اختیار داشته‌باشیم. اگر این کدها را سوار برطول موجهای معین نموده و روانه مغزها کنیم، متقابلاً اعمال و رفتار و احساس دلخواه خود را در آنها بوجود می‌آوریم.

فرض کنیم که کف دست شما می‌خارد، این خارش از طریق اعصاب به مغز گزارش می‌گردد و متناسب با آن امواجی نیز ساطع می‌شود که گیرنده ما آنها را ضبط می‌کند.

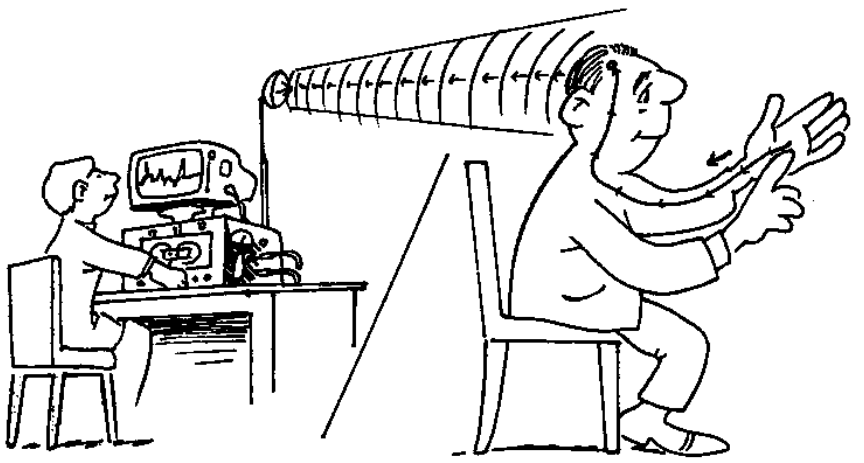

..... حالا همین آثار ضبط شده را اگر به فرستنده‌ای با همین طول موج بدهیم و فرستنده آنرا مخابره کند، دست این آدم بدون‌دلیل شروع بخارش می‌کند!!

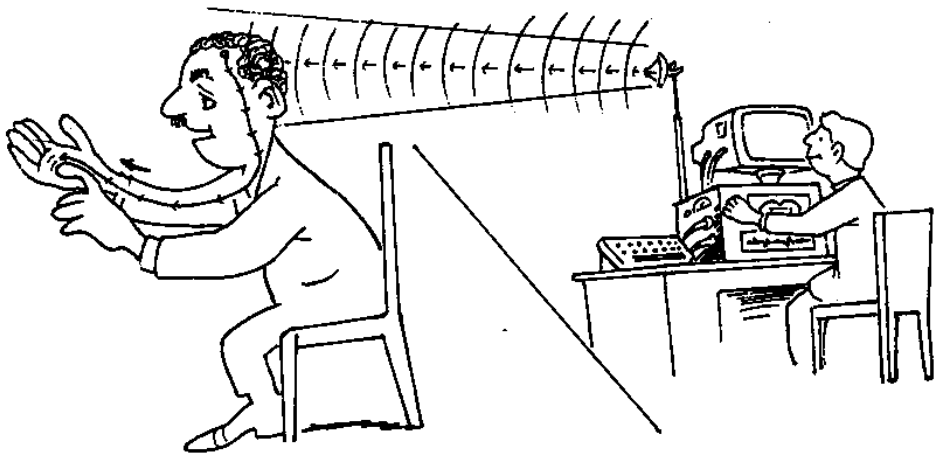

مثال دیگر فکر کنید که شصت پای فردی به سنگ می‌خورد و درد شدیدی در آن ایجاد می‌شود.
بدون شک این درد به مغز گزارش می‌گردد و درحین گزارش امواج متناسب با آن ساطع می‌گردد.

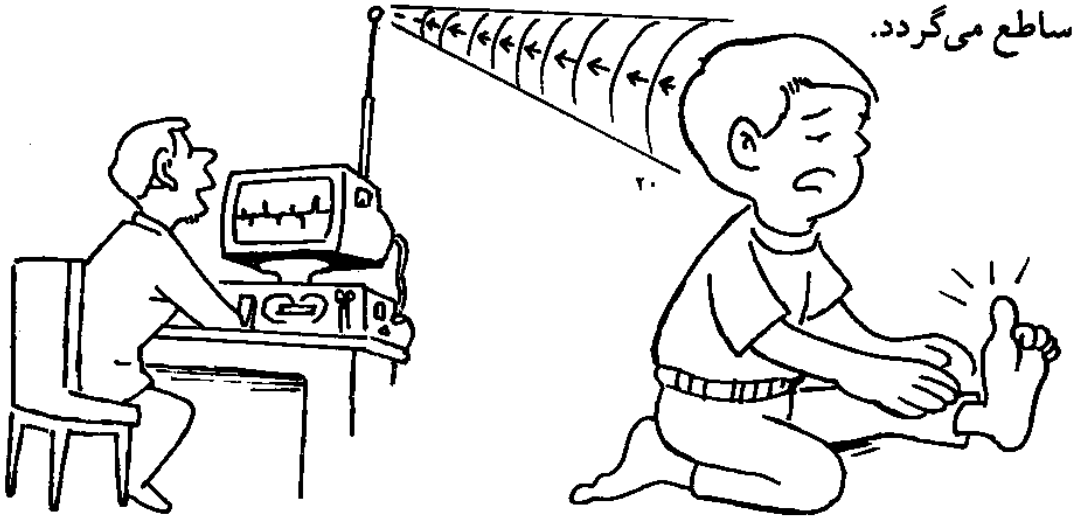

این آثار را ضبط می‌کنیم ..... حال اگر این آثار را برعکس همراه موجی کنیم هر کسی که طول موجش با این طول موج یکی باشد در شصت پایش احساس درد خواهد کرد بدون آنکه هیچگونه دلیل برای درد باشد!!!

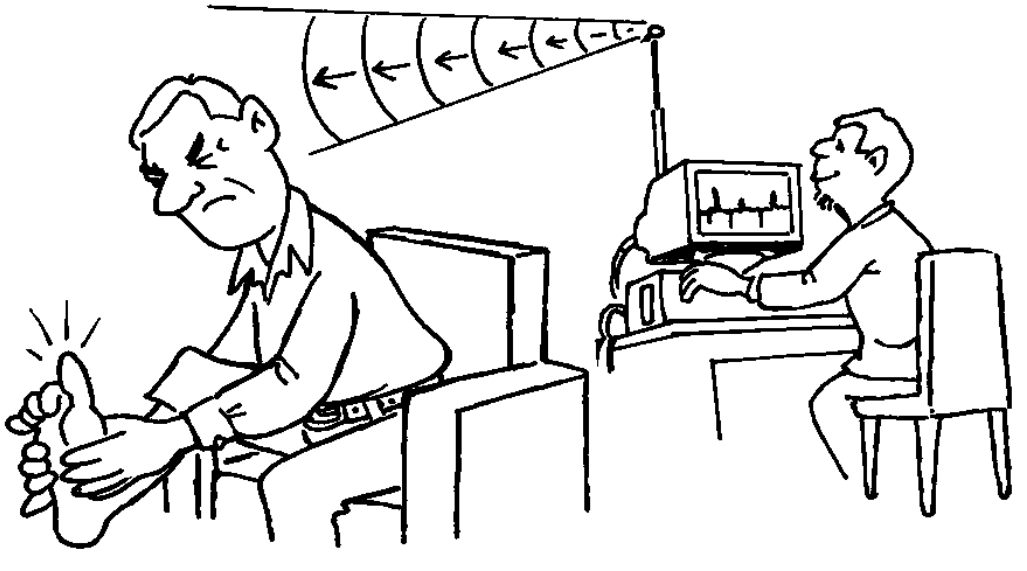

کسی شاد است امواجی متناسب با احساس شادی از مغز او ساطع می‌گردد این آثار را ضبط می‌کنیم

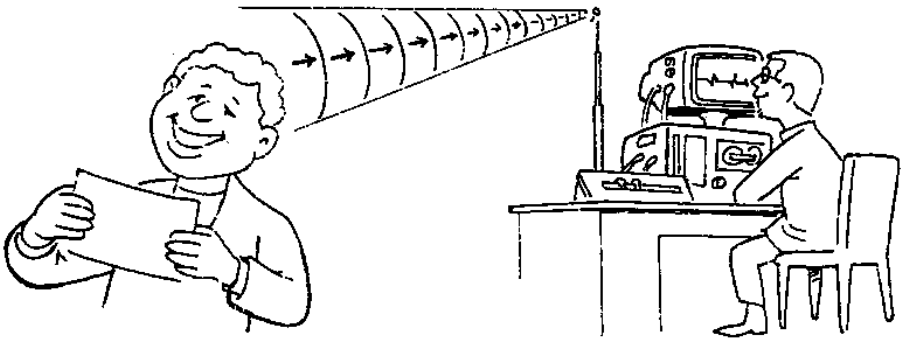

بالعکس روی هر طول موج دلخواه که آنرا بفرستیم فرد صاحب این طول موج بدون علت احساس شادی می‌کند.

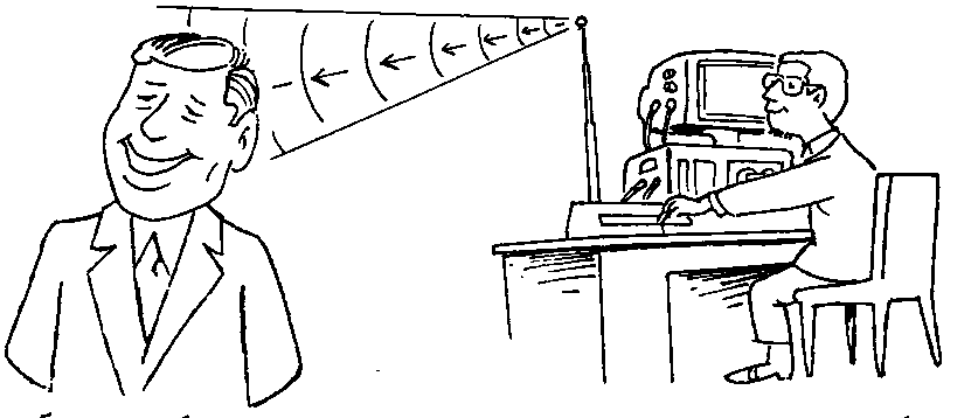

کسی غمگین است. امواجی متناسب با غم از مغزش ساطع می‌گردد. این آثار را ضبط می‌کنیم.

حال اگر آثار ضبط شده را با هر طول موجی بفرستیم انسان صاحب آن طول موج را به غمی بی‌دلیل مبتلا می‌کنیم!

کسی تحریک جنسی می‌شود از آغاز تا انتهای انزال امواجی متناسب با آن می‌فرستند.

این امواج را در هر مقطعی که بخواهیم همراه امواج کنیم و بطرف فرد دلخواه روانه سازیم بدون دلیل تحریک خواهد شد!!!

عطسه ـ سرفه ـ فین فین ـ درد در تمام نقاط بدن ـ خارش در تمام نقاط بدن هر احساسی که تصور کنید خجالت ـ ترس ـ تنفر ـ انزجار ـ خوش آمدن ـ بدآمدن ـ بوهای مختلف ـ مزه‌های مختلف احساس گرما و سرمای کاذب و ..... هرآنچه که امکان دارد یک انسان بصورت طبیعی داشته و صورت داده و می‌دهد را در انبارهای کامپیوتری ذخیره می‌کنند و در مواقع خاص از آنها استفاده می‌نمایند.

اکنون به چند دیاگرام ساده در این زمینه توجه فرمائید.

کسی که درحال بو کردن یک گل خوشبو است، از طریق بینی به مرکز ثبت آثار بویایی در مغزش گزارشی می‌فرستند، این گزارش از طریق تبدیل انرژی شیمیایی به الکتریکی صورت می‌گیرد که متناسب با آن امواجی هم ساطع می‌گردد.

دستگاه گیرنده این امواج را دریافت می‌دارد و یادداشت می‌کند. این دیاگرام بصورت کد در بایگانی کامپیوتری فرستنده‌های الکترونیکی حفظ می‌گردد.

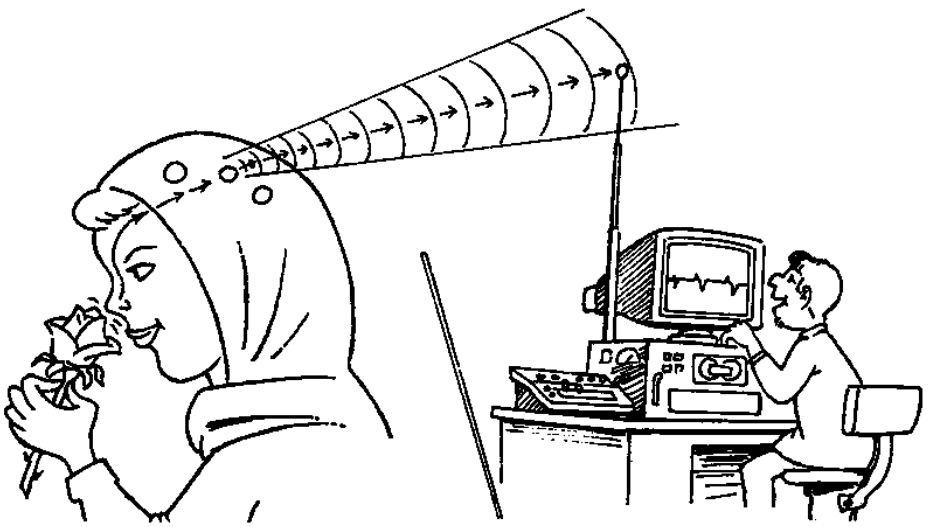

حال اگر فرستنده الکترونیکی این کد را متقابلاً به الکتریسیته تبدیل و سپس آنرا به امواج الکترومنیتیک تبدیل نماید و روی طول موج شخص خاصی ارسال دارد آن انسان بدون آنکه گلی در اطرافش باشد بوی گل را حس خواهد کرد.

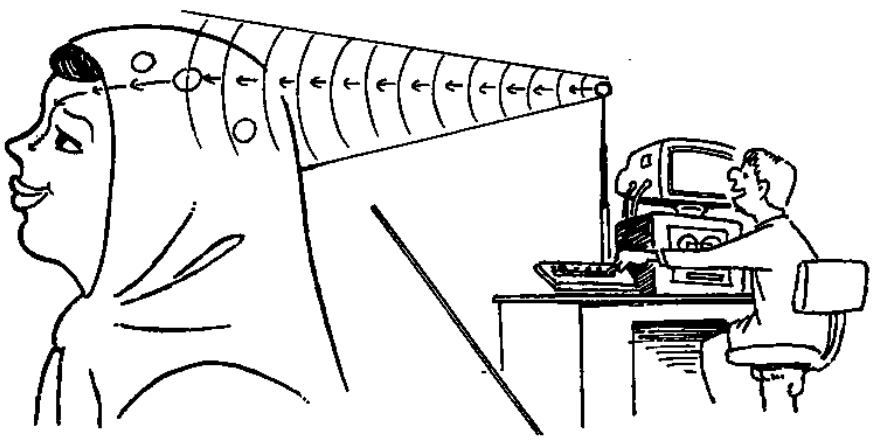

۱ ـ دستگاه گیرنده آثار درد در سر زانو را یادداشت می‌کند.

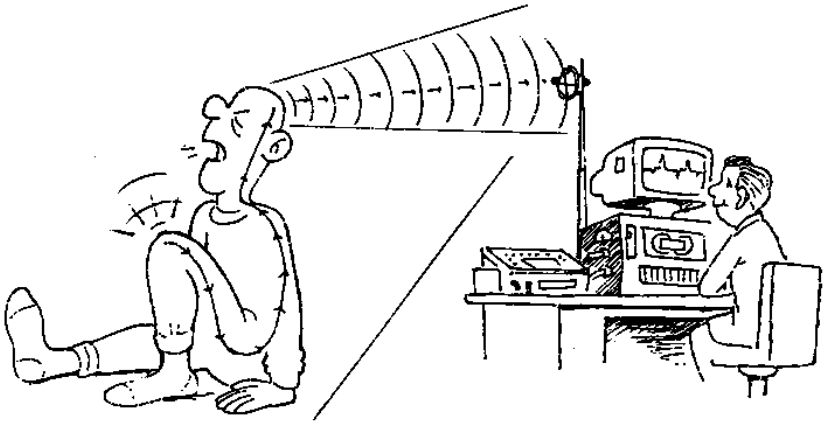

۲ ـ دستگاه فرستنده آثار درد سر زانو را که یادداشت کرده به مغز دیگری می‌فرستند و آن شخص احساس درد در سر زانویش می‌نماید.

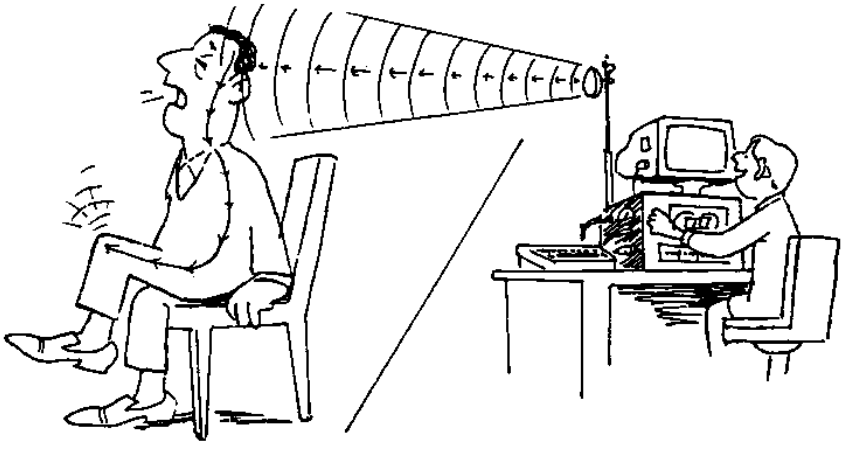

فرستنده و گیرنده مغز

مغز انسان درست مانند یک فرستنده و گیرنده رادیو تلویزیونی همیشه و درهمه حال فعال است و آنچه درخود دارد بصورت امواج الکترومنیتیک ساطع می‌سازد و یا امواجی را روی همان طول موج از خارج دریافت می‌دارد.

با این اختلاف که فرستنده یا گیرنده‌های تلویزیونی فقط با نور (تصویر) و صدا سروکار دارند درحالیکه فرستنده گیرنده مغز ما علاوه بر نور و صدا با مزه‌ها با بوها و احساسهای گونه‌گون و اداره امور داخلی و خارجی بدن هم سروکار دارد.

دیاگرام از طریق خطوط قرمز و سیاه امواج دریافتی و ساطع شده را نشان می‌دهد.

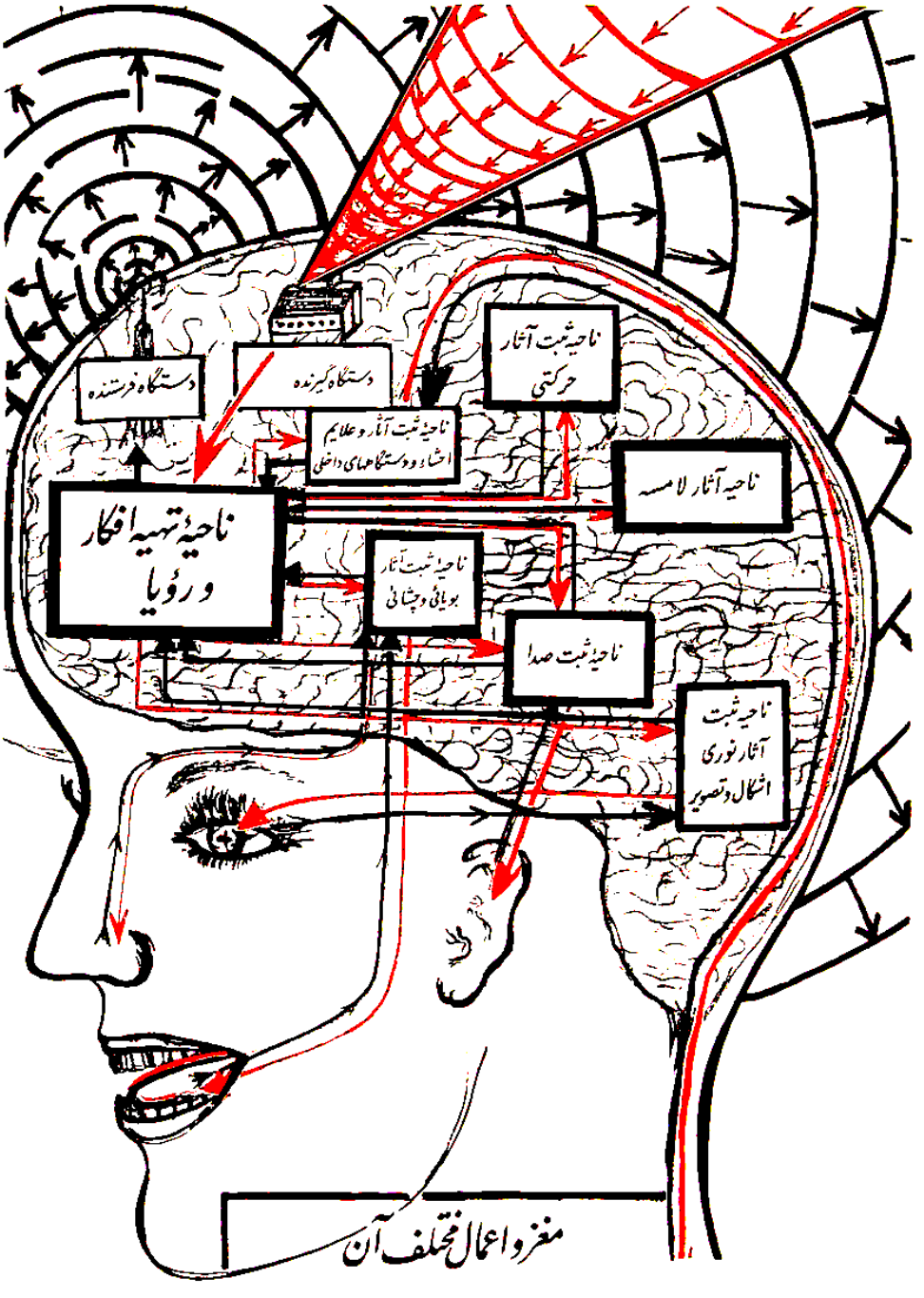
دستگاه فرستنده
دستگاه گیرنده
ناحیه ثبت آثار حرکتی
ناحیه ثبت آثار و علایم احشاء و دستگاههای داخلی
ناحیه آثار لامسه
ناحیه تهیه افکار و رؤیا
ناحیه ثبت آثار بویائی و چشائی
ناحیه ثبت صدا
ناحیه ثبت آثار نوری اشکال و تصویر
مغز و اعمال مختلف آن

۱ ـ خطوط سیاه: خط سیر جریان الکتریکی عصبی پنج حس را به نواحی مختلف و سپس ارتباط آنها را با ناحیه افکار و سرانجام بعنوان یک فرستنده نشان می‌دهد.

۲ ـ خطوط قرمز: برگشت امواج را به مغز، از گیرنده به ناحیه افکار و از ناحیه افکار به نواحی مختلف، و از نواحی مختلف مغز به تمام بدن را نشان می‌دهد.

سیستم کنترل برای اداره افراد چه می‌کند؟

۱ ـ طول موج افراد جهان را چون شناسنامهٔ آنها در بایگانی کامپیوترها نگهداری می‌کند که هروقت خواست از انبار کامپیوتر خارج نموده و مورد بهره‌برداری قراردهد.

می‌دانید برای دسترسی به این اطلاعات تنها فشار یک دکمه کافی است!

چگونه طول موج افراد را بدست می آورند؟

اگر طرز کار منشور که نور را تجزیه می‌کند بدانید بسادگی خواهید توانست تشخیص دهید که طول موج انسانها را چگونه پیدامی‌کنند. اگر نور سفید که ترکیبی از نورهای مختلف با طول موجهای مختلف است به منشور بتابانید، منشور این نور سفید را برنگهای مختلف تجزیه می‌کند.

اگر صفحه مدرجی را مقابل آن قرار دهیم، و نورها را برآن صفحه بتابانید این نورها از مادون قرمز شروع شده و به ماوراء بنفش ختم می‌گردند بسادگی قادریم طول موجهای تجزیه شده را بررسی کنیم.

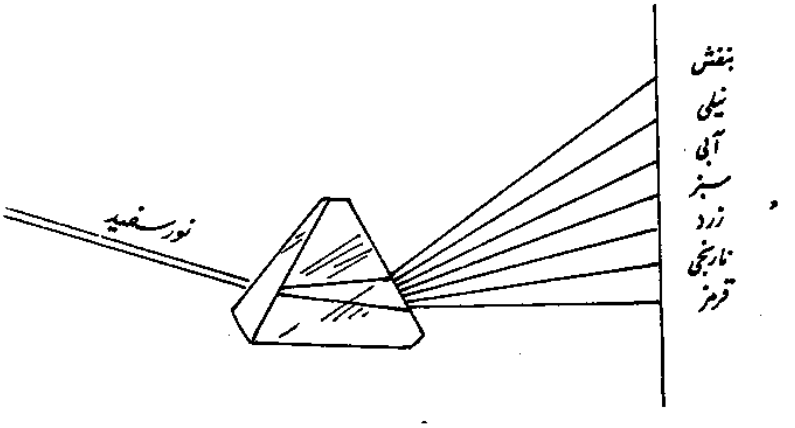

می‌دانیم که امواج الکترومنیتیک نیز شباهت کاملی به امواج نوری دارند.

بدین ترتیب که اگر شما چند طول موج را به جدا کننده‌های الکترونیکی

بسپارید بسادگی آنها را از هم جدا کرده و با ارائه اعداد معینی روی صفحه، آنها را مشخص می‌کنند.

اگر خوب دقت کنید رادیوهای عادی با باندهای مختلف خود یک نوع تعیین کننده طول موج هستند.

علاوه براین ما هم اکنون سیستمهای خودکاری داریم که طول موج فرستنده‌ها را می‌گیرد و اعلام می‌کند و حتی جای فرستنده را هم تعیین می‌نماید باتوجه به توضیحات فوق فکر کنید طول موج مغز فردی را داریم این فرد وارد مجلسی می‌شود که در آن مجلس بیست نفر دیگر وجود دارند.

زن و مرد، بزرگ و کوچک، بدین ترتیب، همراه امواج مغز شناخته شده بیست طول موج دیگر ارسال می‌گردد.

امواج دریافتی روانه سیستمهای کامپیوتری جداکننده می‌شود. در یک هزارم ثانیه نتیجه بصورت ۲۱ طول موج ارائه می‌گردد.

حال ۲۱ عدد در اختیار داریم، می‌خواهیم بدانیم که طول موج ۲۸۲۹۲ مگاسیکل مال کیست؟

این طول موج را به فرستنده الکترونیک می‌دهیم اگر کد سرفه را همراه آن طول موج سوار کنیم فردی که در جمع سرفه کرد طول موجش ۲۸۲۹۲ مگاسیکل است.

برای اطمینان خاطر چندبار این کار را تکرار می‌کنیم درنتیجه متوجه می‌شویم که طول موج ۲۸۲۹۲ مگاسیکل به چه کسی تعلق دارد حالا طول موج دوم راکه ۳۷۰۱۴ مگاسیکل است به فرستنده می‌دهیم.

کد خارش بینی را همراه این موج می‌نمائیم یکی درجمع مدام دماغش را می‌خاراند، پس از چند بار تکرار و امتحان طول موج دومین نفر مشخص می‌گردد و برای سومی ۷۸۲۱۰ فین فین می‌فرستیم، و بدین ترتیب در مدتی بسیار کوتاه طول موج همه را می‌توان بدست آورد.

به کمک کامپیوترها یک بایگانی شناسنامه‌ای که علاوه برمشخصات عادی،

طول موج هم دارد ترتیب می‌دهیم، می‌دانید که علم کشف واقعیتها است بنابراین روشی را که ما بکار می‌بریم شاید محقق و دانشمند دیگری نپسندد و اصولاً سیستم دیگری را برای شناختن طول موج بکار برد که کاربرد بهتری را ارائه دهد.

بهرحال، کافی است از سیستمهای انبار اطلاعات با فشار یک دکمه بپرسند فلان کس در فلان قاره ـ فلان کشور، فلان استان، فلان شهر، فلان ده، فلان محله، فلان خانه، فلان اتاق، فرزند فلان کس، دارای شناسنامهٔ شمارهٔ فلان، طول موجش چند است؟ در یک دهم ثانیه عددی من باب مثال روی صفحه نوشته می‌شود ۳۷۰۲۱ مگاسیکل.

ادارهٔ فرد ـ ادارهٔ جامعه

گفتیم برای تماس با هر فردی یک فرستنده و گیرنده با طول موج معینی لازم داریم.

چراکه آن فرد جز از طریق طول موج خودش فرامینی را دریافت نخواهد کرد.

وانگهی برای ادارهٔ هر فرد قاعدتاً یک یا چند نفر باید او را زیر نظر داشته‌باشند. مگر احتمالاً افراد را به کامپیوترهای برنامه‌ریزی شده بسپارند!!

آنوقت با کمال تاسف برده‌داری بیرحمانه‌ای را به نام تمدن برقرار کرده‌ایم که شایسته مقام انسان نیست.

از این گذشته باید آرزو کرد که بشر تا این حد به ابتذال کشیده نشده باشد!! و بدوران توحش و بربریت تنزل نکرده باشد.

امروزه همانطور که می‌توان در هر نقطه جهان با هر شماره تلفنی در مدتی کوتاه تماس حاصل کرد.

باتوجه به اینکه مغز هر انسانی نیز با طول موج معینش بمثابه همین تلفن‌هاست.

با تکنیک‌های پیش‌رفته الکترونیکی و وجود هزاران قمر در فضا تماس با

مغزها در سراسر جهان کار ساده و پیش‌پا افتاده‌ایست! بدین ترتیب برای شهرهای بزرگ جهان داشتن چنین سیستمی که بتواند صدها هزار نفر را زیر پوشش داشته باشد کار مشکلی نیست، ما می‌دانیم تکنیک مخابرات الکترونیکی امروزه به مرحله‌ای از تکامل رسیده که بسادگی قادر است در آن واحد با تعدادی کنترل کننده معدود و محدود میلیونها نفر را زیر پوشش بگیرد و از طریق خلق احساسهای متشابه همه آنها را به یک کار دلخواه وادارد!! چگونه؟

فرض کنیم ۸ نفر در یک اتاق نشسته‌ایم و می‌خواهیم تصمیم بگیریم ترس سراپای وجود ما را فرامی‌گیرد که بدون شک روی تصمیم‌گیری ما اثر خواهد گذاشت.

حالا این تعداد را ده نفر کنید. صدنفر کنید. هزار نفر کنید. تکنیک کار یکی است.

حالا می‌خواهیم شهری را به‌کار خاصی واداریم قبلاً زمینه را آماده می‌کنیم مردم را درجهات خاص مهیا می‌نمائیم با فرستادن امواج خاص حامل فرامین مشترک همه را به یک کار موردنظر وامی‌داریم یا منصرف می‌کنیم.

سیستم کنترل از راه دور می‌خواهد در ما ترس را القا کند و ما را در اتخاذ تصمیم متزلزل سازد.

۸ نفریم با ۸ طول موج مختلف، دستگاه مرکزی از کامپیوتر می‌خواهد که از طریق مرکز فرستنده‌ها ۸ فرستنده با این طول موجها را آماده سازد.

عیناً مانند تلفن‌های خودکار اعداد روانه مرکز می‌شوند و درعرض چند ثانیه فرستنده‌ها با دقت صد در صد آماده فرستادن امواجند.

کد ترس را به سیستم مرکزی می‌دهیم و سیستم مرکزی آنها را روانه هشت فرستنده با هشت طول موج می‌نماید.

فرستنده‌ها این زبان مشترک را مخابره می‌کنند بدون شک ما ۸ نفر با اینکه دارای طول موجهای مختلف هستیم دارای یک حس مشترک خواهیم شد.

حالا از طریق این سیستم می‌خواهیم، حالت استفراغ ـ بیهوشی ـ استشمام بوی بد و هر عارضه عمومی را در فرد یا جمع ایجاد کنیم: طول موج افراد موردنظر را به کامپیوتر مرکزی ارسال می‌داریم.

کامپیوتر طول موجها را به فرستنده‌های الکترونیکی مجزا می‌دهد و طول موج فرستنده‌ها را براصل آن طول موج تنظیم می‌کند.

فرض کنیم می‌خواهیم روی ده هزار، صد هزار، یک میلیون نفر عارضه خاصی ایجاد نمائیم، به تعداد این افراد فرستنده‌هایی با طول موجهای خاص خودشان آماده می‌کنیم.

برای آنکه بدانید این کار امروزه چقدر ساده است، کافیست سیستم مخابرات ماهواره‌ای که امروز تلفن‌های سراسر جهان را بهم مرتبط می‌سازد درنظر آورید. برقرارکردن ارتباط با میلیاردها تلفن و نمره‌های مختلف در آن واحد از طریق این فرستنده‌های الکترونیکی ماهواره‌ای کار ساده‌ایست این‌گونه ارتباط‌هامسئله‌ای حل شده است، یعنی تعداد فرستنده‌ها و گیرنده‌ها دیگر مسئله‌ساز نیست.

بلکه نوع ارتباط برقرار کردن مهم است. فرض کنیم یک میلیون فرستنده با طول موجهای مختلف کد خاصی که حامل پیام عارضه‌ای خاص می‌باشند مخابره

می‌کنند. این پیام مشترک از طریق یک میلیون طول موج مختلف مخابره می‌شود.

یک میلیون گیرنده نیز که با این طول موج هم آهنگ است این پیام را دریافت می‌دارد.

درنتیجه یک عارضه یک شکل در یک زمان برای اعضای یک جامعه بوجود می‌آید.

برای اطمینان بیشتر این اخبار را نقل از روزنامه کیهان ـ حوادث ـ همشهری مطالعه فرمائید.

کیهان دوشنبه ۲۳ فروردین ۱۳۷۲ شماره ۱۴۷۴۱ صفحه ۱۵

حوادث از گوشه و کنار جهان

شیوع یک بیماری ناشناخته میان دختران مصری، مدارس این کشور را به تعطیلی کشاند.

طی یک هفته اخیر رسانه‌های جمعی مصر نسبت به بروز حالت اغماء دسته جمعی میان دختران مدارس چندین شهر این کشور، تبلیغات وسیعی را در پیش گرفتند.

این مشکل تا به آنجا پیشرفت که مدارس مصر را نیز به تعطیل کشاند.

مقامات رسمی رژیم مصر به روشنی درمورد جزئیات مربوط به این رویدادها اظهار نظر نکرده‌اند و این در حالی است که مطالب ضد و نقیض از سوی رسانه‌های این کشور منتشر شده‌است.

وزارت آموزش و پرورش نیز طی اطلاعیه‌ای بدون آنکه توضیحی پیرامون علت واقعی و نتایج تحقیقات درمورد حوادث اخیر مدارس این کشور بدهد به فاصله چند روز شروع مجدد فعالیت تحصیلی مدارس را اعلام کرد.

رسانه‌های جمعی مصر می‌گویند این عارضه تنها در مدارس دخترانه بروز کرده است.

آنها از ارائه اطلاعات بیشتر در این زمینه خودداری و آن را یک حالت عصبی

دسته جمعی توصیف می‌کنند.

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی در این میان برخی از نمایندگان مجلس مصر این حالت را ناشی از یک نوع تشعشع!!! دانسته‌اند وبرخی دیگر آن را توطئه‌ای که هدف از آن عقیم ساختن دختران مصری است توصیف کرده‌اند.

روزنامه حوادث، شنبه ۲۱ فروردین ۱۳۷۲ شماره ۵۰ صفحه ۹

۳۵۱ دانش‌آموز مصری همزمان غش کردند.

این حادثه عجیب در استان «بی‌هیرا» (۱۲۰ کیلومتری شمال قاهره) اتفاق افتاد.

۳۵۱ دانش‌آموز که بین سنین ۱۳ و ۱۴ سالگی هستند برای چند ساعت به حال اغماء افتادند، اما پس‌از به هوش آمدن گفتند ناراحتی خاصی ندارند.

عده‌ای از آنها گفته‌اند بوی ناخوشایندی را احساس کرده‌اند، برخی گفته‌اند ابتداء سردرد شدید گرفته‌اند و بالاخره جمعی هم از دل‌درد پیش از بیهوشی شکایت کرده‌اند.

تاکنون آزمایشهای گوناگونی که بر روی این افراد صورت گرفته هیچ نتیجه‌ای در برنداشته است، اما «راغب رویدار» وزیر بهداشت مصر می‌گوید: این حادثه یک «هیستری اجتماعی» است و عوارضی در برندارد. وی افزود:

۱۰ سال پیش هم حادثه مشابهی در سطحی کوچکتر در لندن اتفاق افتاده است.

درهرحال صرفنظر از این اظهارنظر وزیر بهداشت مصر، حالا مطبوعات مصری درباره علل این حادثه ده‌ها مطلب و مقاله به چاپ رسانده‌اند و خلاصه بازار شایعه درباره این حادثه خیلی گرم شده است.

گفتنی است که ده مدرسه در استان مذکور که شاگردانش دچار این بیهوشی موقت شدند یک هفته تعطیل شد.

همشهری شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۷۲ شماره ۸۰

صدها دختر مصری به طرز مرموزی غش کردند.

صدها دختر نوجوان مصری به طور اسرارآمیزی غش کردند، استاندار استان «بی‌هیرا» در ۱۲۰ کیلومتری شمال قاهره که این حادثه در آنجا رخ داد، دستور داد ده مدرسه تا شنبه آینده تعطیل باشند.

به گزارش آسوشیتدپرس، این رویداد از روز پنج‌شنبه شروع شد و طی آن دست‌کم ۳۵۱ دختر اکثراً ۱۳ ـ ۱۴ ساله برای چند ساعت به نوعی حالت اغماء دچار شدند، اما پس از بیداری اظهار داشتند که سلامتند.

طی روزهای بعد میزان مبتلایان کاهش یافت و از ۲۰۷ نفر در روز پنج‌شنبه به ۱۱ نفر در روز دوشنبه رسید. به نوشته روزنامه‌ها تعداد کمی از نوجوانان پسر نیز دچار همین حالت شدند.

برخی از دخترها گفتند ابتداء بوی ناخوشایندی احساس کردند و سپس هشیاری خود را از دست دادند.

برخی دیگر از سردردهای شدید و دل درد پیش از بیهوشی شکایت می‌کردند.

آزمایشهای گسترده خون و ادرار مبتلایان و همچنین آب و هوای مدارس هیچ نتیجه قاطعی در برنداشته است «راغب رویدار» وزیر بهداشت مصر عامل این رخداد را هیستری جمعی دانست.

وی گفت مواردی از این دسته از لحاظ روانشناختی در دختران این سنین غیرعادی نیست و این حالت هیچگونه عوارضی در برندارد.

وی خاطر نشان کرد ۱۰ سال پیش حادثه‌ای مشابه در مقیاس کوچکتر در لندن اتفاق افتاد، با این حال مطبوعات پر از شایعه‌های گوناگون درباره دلیل این حادثه است.

اخبار فوق نشان می‌دهد که سیستم کنترل بصورت دسته‌جمعی قادر به انجام هر عملی هستند.

اگر خوب دقت کنید اشاره از طرف مسئولین مصری به تشعشع صورت گرفته! که منظور امواج است.

عوارض ـ از جمله استشمام بوی خاص، که منبع بو در اطراف افراد نیست. بلکه از طریق امواج در آن‌ها ایجاد می‌گردد.

عارضه استفراغ ـ تهوع و سرانجام اغماء دسته‌جمعی و سپس بهوش آمدن دسته‌جمعی و هم زمان ـ و اگر ناراحت نشوید سکته‌های فردی و دسته‌جمعی!! در کشورهای گوناگون چون انگلیس و هند و مصر....

لطفاً مدرک زیر را نیز بادقت مطالعه فرمائید تا اعتقاد پیداکنید که دقیقاً با سیستم کنترل از راه دور می‌توان یک جامعه را به انجام یک کار مشترک واداشت.

* * *

آقای پرفسور جان تایلور professor John Taylor استاد کرسی ریاضیات کالج سلطنتی لندن در کتاب super minds که به تاریخ ۱۹۷۵ میلادی برابر با ۱۳۵۵ شمسی در لندن منتشر کرده می‌نویسد:

در شب جمعه ۲۳ نوامبر ۱۹۷۳ یعنی تقریباً دوسال قبل از انتشار کتاب ذکر شده، شخصی به نام یوری گِلِر Uri Geller روسی تبار تبعهٔ اسرائیل!!! نمایشات جالب و باور نکردنی ارائه داد. از جمله: خم کردن اجسام فلزی، از کار انداختن عقربه ساعت، شکستن شیشه از طریق نگاه، و خواندن افکار دیگران (که درجای خود در همین کتاب به آن اشاره خواهد شد).

عده‌ای با بهت و ناباوری صحنه‌ها را ورانداز می‌کردند و عده‌ای نیز آنرا نوعی شعبده‌بازی و چشم‌بندی می‌پنداشتند!!! درست هم زمان با این نمایشات عجیب و غیرعادی یوری گلر صدها تلفن رادیو تلویزیون لندن بصدا درآمد. مردم انگلستان از سراسر کشور با تعجب و بهت فراوان اعلام می‌نمودند که بچه‌ها و یا یکی از اعضای خانواده آنها عیناً کارهای آقای گِلِر را انجام می‌دهند. یعنی با نگاه، چنگال و قاشق و کارد و میله‌های فلزی را خم می‌کنند. شیشه‌ها را می‌شکنند و... وسائل پلاستیکی را تکه تکه می‌نمایند.

هزاران نفر نتوانسته بودند با تلفن تماس بگیرند از طریق ارسال نامه و عکس مطالب فوق را تأئید کردند. بعدها از شیشه‌های شکسته شده وسائل فلزی خم شده و عکس‌های مربوطه آن شب موزه‌ای تشکیل شد که عده زیادی از آن بازدید نمودند. (نمونه‌های چندی از آن شب تاریخی)

Two views of the handle of a silver teaspoon coiled by psychic powers. (Macmillan London)

top A seven-year-old boy with his handiwork. (Syndication International)
above Clear plastic fractured at various points. The white lines show where stress is greatest. (Macmillan London)

Metal sculptures created by a 10-year-old boy's psychokinetic powers. (Professor John Taylor)

پرفسور تایلور در این کتاب ۱۹۲ صفحه‌ای سعی کرده که مسئله را با دید علمی و با معیارهای ریاضی توجیه نماید و الحق از عهدهٔ این کار هم برآمده است. و در جمع‌بندی کلی اعلام می‌دارد که مجموعاً این اعمال از نظر علمی تجزیه و تحلیل گردید و مسلم گشت که بهیچوجه فریب و حقه‌بازی و چشم‌بندی نیست. و انجام هم‌زمان آن در سراسر انگلستان می‌رساند که این نمایش یک برنامه‌ریزی مسلم علمی است که از داخل کرهٔ زمین اداره می‌شود و نوعی نمایش قدرت محسوب می‌گردد.

صرفنظر از محتویات کتاب و اظهارنظرهای متفاوت دانشمندان انگلیسی، این کتاب بعنوان یک سند گویا، حکایت از این دارد که سیستمی از طریق کنترل افراد، هم زمان در سراسر یک کشوری قادر است هزارها نفر را به یک کار خاص و مشترک وادارد.

ایجاد جنگ اعصاب و بهره‌برداری‌های روانی

هرچه انسان فهمیده‌تر باشد، تفهیم مطلب به او آسان‌تر است و احتیاج به توضیحات کمتری دارد.

بدین طریق ارتقاء سطح دانش و بینش، انسان را به جایی می‌رساند که اشاره‌ای، مطلب را برای او مجسم می‌کند که در عرف روان‌شناسی آنرا تداعی معانی می‌نامند.

مثال کوچکی رهنمون شما خواهد بود.

اگر شاهد صحبت کردن دو نفر با هم باشید که یکی هروقت شروع می‌کند حرف بزند دومی عطسه جانانه‌ای بکند نه یکبار نه دوبار بلکه بارها برای شما و برای کسی که می‌خواهد حرف بزند، چه حدس و گمانی پیش خواهد آمد؟!!

عطسه اولی تصادفی بوده عطسه دومی سرماخورده عطسه سومی عادت است (چرا درست وقتی من شروع به حرف زدن می‌کنم!؟) نه این آدم می‌خواهد

مخالفت خود را نشان دهد اما جسارت و صراحت ندارد.

بدین وسیله مخالفت خود را اعلام می‌کند. علائم دیگر هم هر کدام به گونه‌ای اثر نامطلوب روی بیننده می‌گذارند دست روی بینی مالیدن انگشت تعجب بدهان گرفتن سرفه کردن فین فین کردن خاراندن اعضای تناسلی (چپ چپ نگاه کردن یا سیاه سیاه رفتن) و ..... حالا فرض کنید که سیستمی بتواند بطور تصنعی این علائم را به انسان تحمیل کند.

مثلاً دماغ را بخاراند ناخودآگاه دستمان را برای خاراندن به روی بینی بگذاریم.

عطسه ایجاد کند، سرفه، فین‌فین، چشمها را به چپ چپ نگاه کردن (یا سیاه سیاه رفتن) وادارد، در اعضای تناسلی بموقع خارش ایجاد کند که مجبور شویم بخارانیم. علامت تعجب بسازد!!!! و..... چه خواهد شد؟!

ما شما را بدو جلسه واقعی می‌بریم تا آثار سوء و بالعکس مفید آنرا از نزدیک بررسی کنیم.

فرض کنید شش نفر دوست قدیمی و صمیمی مدتها همدیگر را ندیده‌ایم از جور زمانه و زیرو بم‌های آن بتنگ آمده قصد دیدن همدیگر را نموده‌ایم.

تجدید خاطرات گذشته، گذشتهٔ بی‌آلایش، بی‌دغدغه بی‌نظر و بی‌چشم داشت را بازگو کنیم از بدزمانه بگسلیم و مدتی در صفا و صمیمیت تجدید قوا کنیم روح را صیقل دهیم و احیاناً بعلت اعتماد و اطمینان بنیان یک جهان یک رنگی و مراوده‌ای پی‌گیر و ثمربخش را بنهیم.

از قضای روزگار این امواج ناخوانده یا همراه یکی از ما به آن جلسه راه می‌یابد. یا همینطور که در گوشه و کنار پرسه می‌زند از لابلای دیوارها و پنجره‌ها خود را بدرون ما جا می‌زند بدون آنکه ما از وجود آن اطلاعی داشته باشیم. هنوز خنده‌های نشاط‌آور، و قهقهه‌های شادی‌بخش بیان خاطرات در فضا طنین افکن نشده که صدای سرفه‌های پی‌درپی و یا مقطع یکی از حضار چشمها و مغزها را متوجه دوست عزیز می‌کند یکبار، دوبار، سه بار، آثار خشم و غضب در بقیه

قیافه‌ها هویدا می‌شود.

این زبان آزار دهنده اعصاب است، ولی سخنی هم در اعتراض نمی‌توان گشود.

زیرا بلافاصله (اتهام دیوانگی برپیشانی اعلام کننده می‌چسبد) بنابراین همه این زبان اعصاب خردکن را می‌شناسند و آن را بوضوح احساس می‌کنند ولی با کمال تأسف نمی‌توانند دم برآورند.

دومی پشت سر هم فین فین می‌کند نه یکبار بلکه صدبار، سومی پشت سر هم خمیازه می‌کشد مثل این است که شبهای متمادی نخوابیده و چهارمی با دست مدام به بینی مبارکش می‌کشد، گوئی می‌خواهد بینیش را از جا بکند.

پنجمی نیز بعلت احساس خارش در اعضای حساسه! مدام به ور رفتن با آن مشغول است.

ششمی با عطسه‌های جانانه‌اش چرت همه را پاره می‌کند!!

این وضع مدتی ادامه می‌یابد، درحالی که تمام این حرکات تصنعی بوده و به یک یک آنها تحمیل شده و هر شش نفر در عین حال که از دیدن حرکات رنج می‌برند

ولی ناخودآگاه به آن مبادرت می‌ورزند و همدیگر را رنج می‌دهند.

در هر شش قیافه سوءظن خوانده می‌شود، سیستم کنترل آنرا تقویت نموده و درنتیجه همه بهم مظنون می‌شوند ـ ابتدا گوشه و کنایات شروع می‌گردد و سرانجام مجلس با جملاتی رکیک و حرکاتی احمقانه با دنیایی از سوءظن بپایان می‌رسد.

بنیان دوستی با همین جلسه از هم می‌پاشد، و هریک خاطرهٔ بد و تلخی از این برخورد با هم به ارمغان می‌برند.

اگر یکی دو بار این جلسات تکرار شود و با همین رنج و تعب بپایان برسد بر همه مصاحبتها و خاطرات صمیمانه و دوستی‌های گذشته خط بطلان کشیده می‌شود.

انسانها همه بتنهایی رو می‌برند ـ از هم گریزان و روگردان می‌شوند و بدین‌سان دنیا پر از سوءظن و شک و تردید و دودلی می‌گردد.

«حالا بالعکس پیام صفا و صمیمیت»

می‌خواهیم از طریق سیستم کنترل چند نفر را بشکلی بهم جوش بدهیم و از آنها پایه و اساس یک تشکیلات مخفی را به دلیل انجام کار خاصی بنیان گذاریم. احساس علاقه را روانه مغزهای آنها می‌کنیم.

سپس چشمها را بیکدیگر می‌دوزیم هر نگاهی که به نگاه دیگری تلاقی کرد امواج عشق و محبت را روانه مغزهایشان می‌کنیم.

کد خنده را در دستگاه فرستنده می‌گذاریم و همراه امواج مدام جاری می‌سازیم.

احساس اعتقاد و اطمینان را به آنها القا می‌نمائیم، یکی دو ساعت که چنین جلسه‌ای برقرار شد بنیاد دوستی و مودت چنان استوار می‌گردد که با تمام وجود بیکدیگر علاقمند می‌گردند تو گوئی که یک روح درچند قالبند درنتیجه این افراد:

۱ ـ درکنار هم می‌مانند.

۲ ـ با هم کار می‌کنند.

۳ ـ در هر مسیری که سیستم کنترل بخواهد بدون ترس و شک و تردید حرکت خواهند کرد.

نتیجه: سیستمهای کنترل قادر خواهند بود:

۱ ـ هروقت بخواهند بهم نزدیکمان کنند و اساس و بنیادی را بگذارند!!

۲ ـ برعکس ـ قادرند بساطمان را در هم بریزند و از هم دورمان سازند.

«ایجاد سوءظن»

تصور کنید سیستم کنترل قادر باشد در هریک از اعضای بدن بصورت مصنوعی درد ایجاد کند.

چگونه از این طریق می‌تواند سوءظن ایجاد کند؟ (می‌خواهد فردی را به سوءظن مبتلا کند) فرد مورد نظر بمهمانی می‌رود.

کسی چیزی را به او تعارف می‌کند آنرا می‌خورد بلافاصله در ناحیه سینه احساس درد می‌نماید.

فردا به رستوران می‌رود گارسون غذا را جلوی او می‌گذارد غذا را میل می‌کند، قلبش درد می‌گیرد.

می‌رود خانه خاله‌اش میوه به او تعارف می‌کنند می‌خورد کتفهایش بشدت درد می‌گیرد، می‌رود خانه دوستش یک شیرینی به او تعارف می‌کند پایش بشدت درد می‌گیرد، می‌رود بستنی فروشی یک بستنی می‌خورد دوباره قفسه سینه‌اش درد می‌گیرد.

خودتان را بگذارید جای آن شخص چه فکر می‌کنید؟ بدون شک به این نتیجه می‌رسید که همه تبانی کرده‌اند که شما را از پا درآورند.

به همه کس و همه چیز سوءظن پیدامی‌کنید. بدون شک با معیارهای خودتان نیز چیزهایی سر هم می‌کنید و نتایجی صحیح یا ناصحیحی هم از محاسبات خود بدست می‌آورید ولی ماحصل چنین وضعی جز انسانی که به همه کس و همه چیز سوءظن دارد نخواهد بود.

عکس آن، بخواهیم اعتماد شخص یا اشخاص خاصی را بفرد معینی جلب کنیم.

دردهای مصنوعی برای افراد می‌سازیم و یا اشخاص را با دردهای طبیعی به نزد فرد موردنظر می‌فرستیم ـ این شخص حرکات خاصی می‌کند یا حرفهای خاصی می‌زند درحالیکه این به اصطلاح معجزه گر این اعمال را می‌کند و این حرفها را می‌زند، سیستم کنترل با فرستادن امواج بهبودی درد را از بدن خارج می‌سازد.

پس از چند بار تکرار این آزمایش چه اتفاقی خواهد افتاد؟ جلب اعتماد تا حد قبول شفابخشی و معجزه.

قبل از ادامه بحث لطفاً خبر مستند زیر را که در روزنامه کیهان شماره ۱۲۳۸۳ یکشنبه ۲۸ بهمن‌ماه ۱۳۶۲ در صفحه ۱۶ تحت عنوان علم یا حقه‌بازی؟ چاپ شده مطالعه فرمائید.

مسکو ـ خبرگزاری فرانسه:

ژونا، در کلینیک بسیار شیک خود که در قلب مسکو و درچند قدمی وزارت خارجه شوروی قراردارد ایستاده و دستانش را در چند سانتیمتری گردن بیمارش تکان می‌دهد.

بیمار زنی است که در چند سال پیش تصادف اتومبیل داشته و دچار ناراحتی است و پزشکان، دیگر نمی‌توانند کاری برایش انجام دهند!!

ژونا به او می‌گوید «آرام باش، تاچند دقیقه دیگر حالت بهتر خواهد شد»

در همین حال ۷ تا ۸ بیمار دیگر در اتاق مجاور منتظرند تا این زن «معجزه‌گر!!!» به درد آنها هم برسد.

در خاتمه این جلسه زن بیمار می‌گوید:

«دیگر هیچ دردی احساس نمی‌کنم»

(چند جمله را برای جلوگیری از اطاله کلام می‌اندازیم)

ژونا می‌گوید من از فاصله دور ماساژ می‌دهم!! در مورد شفابخشی او نظرهای متفاوتی وجود دارد.

اما جالب اینجاست که دولت علمی و سوسیالیستی!! کار او را جدی گرفته است!! و جالب‌تر آنکه آکادمی علوم شوروی نیز قدرت او را در زمینه تاثیر بر سیستمهای قلب و عروق بیماران خویش تائید کرده است.

گزارشی که در ماه ژوئیه گذشته (بوسیله آکادمی علوم) انتشار یافته حاکی است که او دو بیمار زیر ۲۵ سال را که از زیادی ضربان قلب و فشار خون رنج می‌بردند را معالجه کرده است.

ضربان بیماری که ۱۶۰ بار در دقیقه بوده به ۱۲۰ بار در دقیقه کاهش داده و فشار

بیمار دوم راکه ۱۶ روی ۹ بوده به ۱۰ روی ۷ تقلیل داده است.

پزشکی که دوست ژونا است می‌گوید قدرت او بخصوص در درمان زخمها جالب است بطوری که وی قادر است زخمهایی را که درمان آن ماهها طول می‌کشد در ۶ جلسه یا کمتر درمان کند!!!

او هر روز ۳۰ تا ۳۵ بیمار که یک سوم آنها خارجی هستند شفا می‌بخشد.

از هر بیمار خارجی ۵۰۰ دلار برای هرجلسه می‌گیرد، بیماران خارجی، سفرای آمریکا، ایتالیا ـ هند ـ کویت و ..... وزرای امریکائی و روسی ـ فضانوردان امریکا چون «راسل شویکارت»، اسقف اعظم کلیسای ارتودکس، رهبر حزب سبزهای آلمان!! و ..... او معتقدینی هم دارد.

جالب است که ژونا در پاسخ آنها صریحاً اعلام می‌کند

((این به عهده علم و دانش است که حرف آخر را بزند!!!!!))

«اشاعه خرافات»

می‌توان شخص بی‌سوادی را انتخاب کرد و از طریق خوابهای القایی مطالبی را به او القا نمود و حتی تصویر فردی را در رؤیای او مجسم کرد.

خواب چنین است:

علی ساعتش راگم می‌کند. کجا؟ درکلاسش، زیر میز دوستش می‌گذارد.

سیستم کنترل این را می‌داند دوستش آنرا برمی‌دارد، به دستش می‌بندد و بخانه می‌رود.

آنرا در خانه می‌گذارد و چون علی گم شدن ساعت را با اتهام دزدی اعلام می‌کند دوستش از خجالت این اتهام ساعت را در منزل نگه می‌دارد و به روی خودش نمی‌آورد.

علی به فالگیر بی‌سوادی که خیلی معروف شده مراجعه می‌کند شب قبل

سیستم کنترل وضع علی و دوستش و ساعتش را بصورت فیلم به او القا کرده فالگیر تا نام علی را می‌شنود تمام رؤیای خواب شب قبل را بخاطر می‌آورد.

رو به علی می‌کند و می‌گوید که دوست نزدیک تو فلان کس ساعت تـو را برداشته و به خانه برده در اتاق خوابش روی طاقچه زیر کتاب گذاشته است.

علی با کلک خاصی به خانه دوستش می‌رود به اتاق خواب رفته کتـاب را برمی‌دارد و ساعتش را زیر کتاب می‌یابد.

خودتان را به‌جای علی بگذارید، چه اعتقادی به فالگیر بیسوادی که در ازاء ۵۰۰۰ ریال!!! این حقایق مسلم را در اختیار علی قرارداده پیدامی‌کنید؟

اگر دو یا سه واقعه شبیه این اتفاق افتاد که فالگیر با همین صراحت مسائل را توضیح داد این فالگیر برای افراد باسواد هم مرشد و راهبر نخواهد شد؟ چه رسد به افراد عامی و عادی!

منزوی کردن افراد اجتماعی و موثر (کارا)

فردی را مجسم کنید با سواد، با شخصیت، سخن‌دان، سخن سنج، سخن شناس، سخن‌پرداز، سخنران، کلامش موثر و برجان نشین، رفتارش سرمشق، و جناتش دلنشین.

چنین فردی اگر خدمتگزار باشد قادر است که زمین و زمان را بهم بدوزد.

درجمعی سخن آغاز می‌کند، یکی چرت می‌زند یکی چپ چپ به او نگاه می‌کند (سیاه سیاه می‌رود) یکـی بـا عصبـانیت وسـط حـرفش مـی‌دود، یک خودخواه متظاهر بی‌سواد با او به جدال می‌پردازد، یکی با عطسه‌های جانانه برمدار جانش ضربه‌وارد می‌کند.

از این ورطه بهر تقدیر شده جان بدر می‌برد در مجمعی دیگر و درمحفلی دیگر با فردی دیگر و جمعی دیگر این مسائل اتفاق می‌افتد نه یکبار بلکه ده‌ها بار

چه خواهد شد؟ و این همه‌بینش و دانش و هنر به چه‌سرنوشتی دچار خواهد گردید؟ در خویش فروخواهد رفت، برای خود خواهد سوخت، شاید هم اثرِی مکتوب خلق کند.

اما سراسر یأس و بدبینی و سرخوردگی و ..... برعکس اگر از این جنگولک بازی‌های عصبی هم جان سالم بدر برد و جا را خالی نکرد در رفتار خودش اخلال می‌کنند و موجبات بی‌ارزش کردن او را به اشکال مختلف فراهم می‌سازند. او را به عنوان یک فرد افراطی ـ هتاک متجاوز ـ پرگو ـ حاشیه رو ـ متظاهر ـ از خود تعریف کن ـ نخود هر آش! همه کاره و هیچکاره ـ نشان می‌دهند. مکانیسم کار چنین است که درحین صحبت کردنش ـ مطالب سریال را با تکرار کردن کلمات خاص یا با ایجاد سرفه از فرم خارج می‌کنند.

با ارسال احساسهای نابجا مدام گوینده را از مسیر منطقی خارج کرده و او را مجبور به انتخاب جملات متناسب با آن احساس مصنوعی می‌نمایند.

گوینده از این شاخ بدان شاخ می‌پرد و مطالبی را که عنوان می‌کند بدون آنکه خودش بداند از محتوا خالی می‌شود.

(لطفاً این خبر را که در روزنامه جنگ هفته جمهوری اسلامی ۶۰/۲/۲۶ در صفحه ۲۴ تحت عنوان شایعات بین‌المللی چاپ شده مطالعه فرمائید)

ریگان «ممنوع السرفه» شد

در اتاق‌های در بسته کاخ سفید و در کریدورهای آن صحبت از نخستین سخنرانی رونالد ریگان است.

مهمترین مشکلی که در ارتباط با سخنرانی ریگان بوجود آمده است انتخاب سوژه داغ و تبلیغاتی نیست. بلکه «سرفه»های بدون ترمز و غیرارادی رئیس جمهور امریکاست که تمام محاسبات تبلیغاتچی‌های حرفه‌ای کاخ سفید را برهم

زده است.!!)

نوع دیگر خرد کردن شخصیت چنین افرادی بدست خودشان وادار کردن آنها، به استفاده از لحنهای جاهل‌گونه است.

فرد لحن صحبت را بصور تقلید غیرمؤدبانه و جاهلانه ادامه می‌دهد که در شنونده اثر بسیار نامطلوبی بجای می‌گذارد. نوع دیگر کوشش می‌کنند نگذارند جکهای جالب و معقول و مؤدبانه را شخص موردنظر فرابگیرد ولی در فراگیری جکهای مستهجن و مبتذل او را یاری می‌کنند که بخاطر بسپرد.

به کاربردن چنین مطالب جک گونه نیز اثر معکوسی بر شخصیت او خواهد گذاشت.

«نزاع خانوادگی»

ایجاد صفا و صمیمیت و یا نزاع و اختلاف بین زن و شوهر، اعضای خانواده.

از طریق القاء سوءظن، عصبانیت، تنفر و انزجار می‌توان رابطه زن و شوهرها را تیره نمود و تاحد برخورد شدید پیش برد البته زن و شوهرهایی که آمادگی ذهنی و شخصیت قابل انفجار دارند زودتر می‌توان به این کار واداشت.

گاهی نتیجه زد و خوردها مرگ و آدم‌کشی هم بدنبال دارد.!!

«می‌توان از طریق فکر کردن انسان را نسبت به کسی یا اشخاصی یا واقعه‌ای بدبین یا خوش بین کرد.»

فرض کنید راجع به کسی دارید فکر می‌کنید سیستم کنترل فکر را می‌خواند و همراه آن حس تنفر انزجار و دلهره و ... القا می‌کند.

پس از چندین بار فکر کردن به آن شخص یا افراد یا آن عمل نسبت به آن شخص و افراد و یا آن عمل حالت محافظه‌کارانه همراه با ترس و دلواپسی بخود خواهید گرفت.

این امر موجب خواهد شد که به گرد آن شخص یا اشخاص و آن عمل نروید.

بالعکس:

دارید به فرد یا افراد خاصی یا عملی فکر می‌کنید سیستم کنترل محبت و عشق و شادی و لذت و جسارت را القا می‌کند.

پس از چند بار تکرار نسبت به آن فرد یا افراد یا آن عمل نه تنها علاقمند می‌شوید بلکه راغب می‌گردید که با آنها تماس برقرار کنید و یا آن عمل را با رغبت و علاقه خاصی انجام دهید.

این روش را بین والدین و فرزندان نیز می‌توان بکار برد.

با گسیل امواج خنده، محبت، صفا، و عشق و علاقه می‌توان مسائل غیرقابل حل خانوادگی را که انتظار برخورد واقعی می‌رود بسادگی حل کرد.

می‌توان فرزندان را به احترام گذاشتن به والدین و فرمانبرداری از آنان واداشت، می‌توان به والدین گذشت و صبر القا نمود و آنها را نسبت به فرزندانشان وادار به مهربانی و عطوفتی بیشتر کرد.

با القاء حس همدردی به یک یک اعضای خانواده می‌توان آنها را به همکاری سازنده وادار نمود.

قدرت فراگیری را می‌توان افزایش داد و بالعکس به صفر تقلیل داد

فراگیری عبارتست است از آنکه کسی چیزی یا مطلبی را بشنود، بخواند ببیند یا هر دو یا هر سه و آنها را:

۱ ـ بخاطر بسپارد. ۲ ـ فراموش نکند.

درجه فراگیری به زمان بخاطر سپردن و زمان فراموش کردن بستگی دارد. حال اگر وسیله‌ای بکار ببریم و در مسیر فراگیری از طریق ایجاد دردهای موضعی یا عمومی و احساسهای گونه‌گون اخلال کنیم بدون شک مجال دریافت گزارشات را مخدوش خواهیم کرد و خودبخود در سلسله مراتب فراگیری خلل وارد خواهیم ساخت.

هرچه اخلال بیشتر باشد قدرت فراگیری کم خواهد شد، تا جائیکه به صفر خواهد رسید.

برعکس در افرادی که دارای هوش متوسط یا وافری هستند با افزودن نیروی پتانسیل مغز قدرت فراگیری آنان را بشکل بی‌سابقه‌ای می‌توان افزایش داد بطوریکه مشکل‌ترین معادلات ریاضی را حل کنند و مطالب زیادی را بسرعت بحافظه بسپارند.

قدرت بدنی را نیز قادریم افزایش و بالعکس تقلیل دهیم.

با گسیل نیروی پتانسیل نوعی دوپینگ یعنی افزایش نیرو بوجود می‌آوریم و با کنترل و فرمان به دستها و پاها قدرتی قهرمان مانند و افسانه‌ای به حرکات می‌بخشیم که افراد در خود نیروی بیش از حد متعارف و معمول احساس کنند.

به قهرمانهای ورزشی بهتر از دیگران می‌توان با این نیروهای اضافی کمک نمود و موفقیت آنان را در مقابل رقیب تضمین کرد.

بالعکس می‌توان با ایجاد ضعف که ما آنرا پتانسیل منفی می‌نامیم فردی قوی را دچار ناتوانی و ضعف چشم‌گیر نمود که بسادگی در مقابل ضعیفی از پا درآید.

کنترل رفتار انسان

اجازه دهید قبل از بررسی علمی کنترل رفتار یکبار دیگر بطور اختصار روابط سیستم‌های گیرنده حسی شش گانه را بررسی کنیم و سپس به بحث خویش برگردیم.

گفتیم که هرگیرنده حسی از طریق تبدیل انرژی‌ها بمغز گزارش می‌دهد و معمولاً داشتن اطلاعات کامل برای شناخت چیزی مستلزم دریافت گزارشات از حسهای مختلف است.

فرض بفرمائید گلی را می‌بینیم، برای شناخت واقعی این گل نام آنرا از گوش

بوسیله صدا می‌شنویم، رنگ و شکل آنرا از چشم می‌بینیم و بوی آنرا از بینی حس می‌کنیم.
فرض کنید این گل، گل یاس باشد.

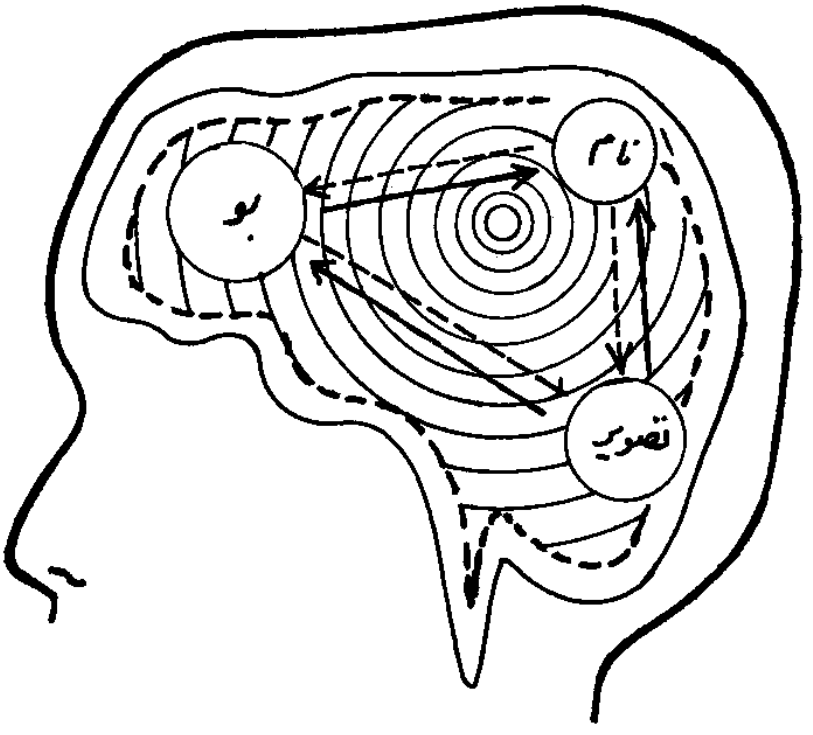

پس از چندین بار دیدن و بوئیدن و شنیدن اسم گل یاس، اطلاعات کاملی از این گل در مغز ضبط می‌گردد.
هر وقت نام گل یاس را می‌شنویم بوی گل یاس را به یاد می‌آوریم هرگاه بویی بمشام ما برسد که اگر شبیه بوی گل یاس باشد نام و شکل گل یاس را بخاطر می‌آوریم.
علت آنستکه هنگامی که هر حسی گزارش خود را در ناحیه خاص خود جداگانه ثبت می‌کند، با گزارشهای بعدی حسهای دیگر در همان زمینه ارتباط نرونی برقرار می‌نماید.
این ارتباط از طریق رشته‌های عصبی درون مغز برقرار می‌گردد. تجربه به ما می‌آموزد که این ارتباط‌ها کوچکترین بازتابی در خارج از مغز ندارند، مگر آنکه

بشکلی از اشکال بین گزارشات حسی و یکی از اعمال رفتاری داخلی یا خارجی ارتباط مستقیم برقرارسازیم.

ارتباط این گزارش با یک رفتار و تکرار آن باعث می‌شود که هر گزارش دریافتی حسی رفتار ویژه‌ای را موجب گردد.

من باب مثال: فرض کنید قراقوروت که ماده‌ای ترش مزه است و باعث ترشح فراوان بزاق می‌شود میل کنید، و هرگاه که شما قراقوروت را می‌خورید کسی کلمه قراقورت را با صدای بلند اعلام کند، پس از چند بار تکرار این دو عمل با هم، شنیدن (کلمه قراقوروت) بتنهایی جای واقعیت غذا را خواهد گرفت و غدد مترشحه، بزاق ترشح خواهند نمود. و دهان شما پر از آب بزاق خواهد شد.

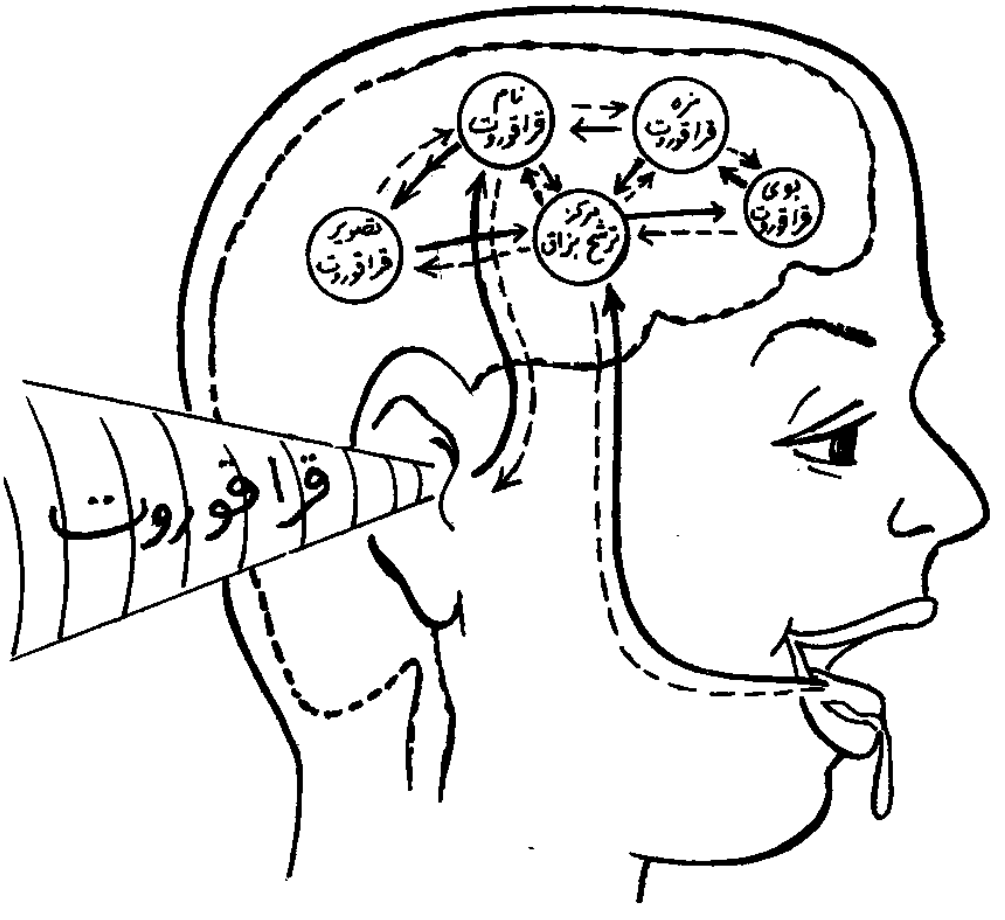

هنگام خوردن قراقوروت شکل آنرا با چشم می‌بینیم و در ناحیه تصویر ضبط می‌گردد. مزه آن از طریق سلسله اعصاب زبان به مغز گزارش می‌گردد.

نام قراقوروت از طریق سلسله اعصاب گوش به مغز گزارش می‌گردد.

مغز از طریق مرکز رفتار فرمان ترشح بزاق را صادر می‌کند و بزاق ترشح می‌شود.

بین این چهار ناحیه در مغز یک ارتباط عصبی تنگاتنگ برقرارمی‌شود. اگر این کار را چند بار تکرار کنیم این ارتباط شدیدتر می‌گردد تا جایی که هر کدام از این نواحی نواحی دیگر را تحریک و به فعالیت وامی‌دارد.

۱ ـ اگر قراقوروت خوردیم بزاق ترشح می‌شود و کلمه قراقوروت بیاد ما می‌آید.

برعکس اگر کلمه قراقوروت را شنیدیم بدون آنکه قراقوروتی در کار باشد، غدد مترشحهٔ بزاق دهان ترشح خواهند کرد. حال اگر اعمال هماهنگ خوردن قراقوروت و صدا را بیشتر تکرار کنیم یواش یواش انسانی که تحت این آزمایش قرارمی‌گیرد به کلماتی هم که ق داشته باشد حساسیت نشان می‌دهد و اگر این اعمال را برای مدت بیشتری ادامه دهیم هر صدای (ق) مانندی باعث ترشح خواهد شد.

می‌گوئیم این انسان شرطی شده و بازتاب این شرط ترشح بزاق است بدون دلیل. آزمایش دیگر فکر کنید گربه‌ای را به شما نشان دهند و هر باری که شما گربه را می‌بینید تیری نزدیک شما شلیک کنند.

۱ ـ دیدن گربه (تصویر)

۲ ـ صدای تیر (صدا)

۳ ـ مرکز رفتار در مغز تحریک می‌گردد و باعث ایجاد ترس و درنتیجه تکانی در شما می‌گردد.

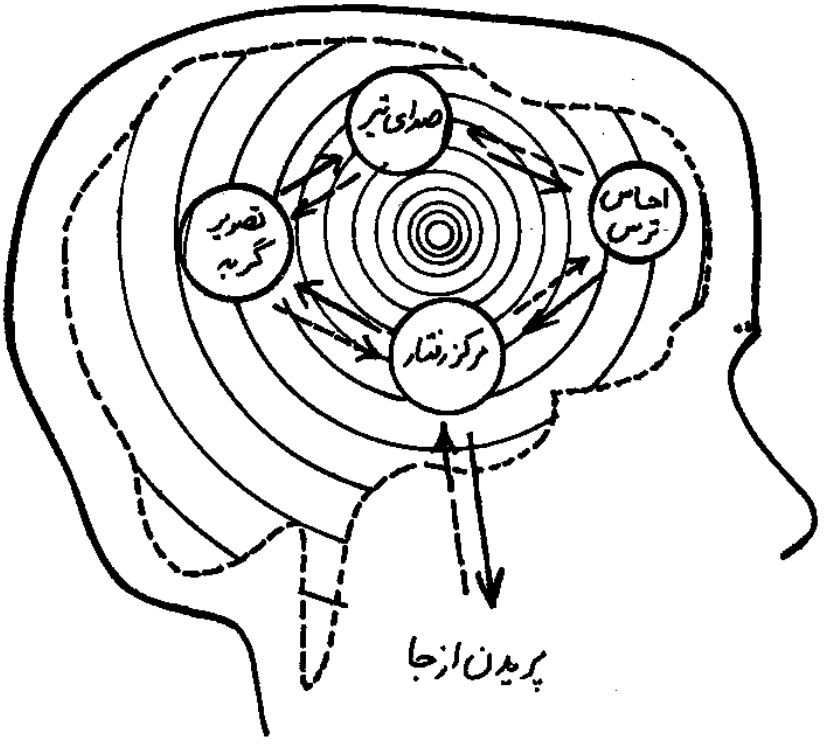

این سه مرکز از طریق این سیستم الکتریکی عصبی بهم مرتبط می‌گردند و هرکدام از آنها قادرند ناحیه دیگری را تحریک کنند.

پس از چندین بار تکرار انسان نسبت به دیدن گربه شرطی می‌شود و بازتاب رفتاری آن پریدن از جا و مستولی شدن ترس وافر براندام خواهد بود.

اگر آزمایش بازهم بیشتر تکرار شود انسان نسبت به حیواناتی که شبیه گربه هم هست همین بازتاب رفتاری را نشان می‌دهد. و اگر آزمایش بیشتر تکرار شود انسان نسبت به پوستهای براق و رنگارنگ حتی پالتو و لباسهای پوستی هم بازتاب نشان می‌دهد.

دبیر جوانی تعریف می‌کرد که مرغ زیبا و قشنگی داشتیم که روزی یک تخم مرغ به ما می‌داد این مرغ دستی شده.بود و از کسی نمی‌ترسید ما صاحب یک دختر بچه کوچکی هم بودیم هنوز راه نیافتاده بود می‌توانست بنشیند و چهار دست و پا راه برود.

رابطه این مرغ با این بچه یکطرفه بود مرغ به او نزدیک می‌شد و ابتدا دختر بچه او را نوازش می‌کرد ولی سرانجام پروبال او را می‌کند.

این مرغ بیچاره ما هم تحمل می‌کرد. مادر بچه متوجه این مطلب شده بود. ناخودآگاه هر وقت بچه تصمیم می‌گرفت دست به مرغ بزند با یک ضربه چیزی به چیز دیگر او را از این کار باز می‌داشت. برای انصراف کودک از این کار ضربه‌ها رفته رفته شدیدتر شده بود تا جائی که بچه بهراس می‌افتاد و گریه می‌کرد. البته این اعمال دور از چشم من باز هم ادامه پیدا کرده بود و باعث شده بود که نه تنها کودک از مرغ می‌ترسید بلکه از دیدن هر پرنده‌ای نیز ناراحت می‌شد و پشت خود را به پرنده می‌کرد و ترس خود را هم پنهان نمی‌ساخت.

این تجربیات عینی که بشر ناخودآگاه بدان دست یافته باعث گردید که عده‌ای را بر این باور و اعتقاد راسخ سازد که بتوان با شرطی سازی رفتار انسان را عوض کرده، او را در راههای دلخواه سوق دهند، و عملاً ثابت گردید که چنین کاری امکان‌پذیر هست.

چرا که، عده‌ای از دانشمندان از طریق شرطی کردن توانستند عادات ناپسند معتادان بموادمخدر یا الکل را تغییر داده یا متوقف کنند.

آنها با محرکهای ناخوشایند مثل بوهای تهوع‌آور یا محرکهای دردآور چون شوکهای الکتریکی توانستند بیماران معتاد خویش را معالجه کنند.

بدین ترتیب که در هر نوبت استعمال الکل یا موادمخدر یک شوک الکتریکی دردآور یا بوی قوی استفراغ را به بیمار دادند.

پس از تکرار چندین بار شوک الکتریکی استعمال الکل یا موادمخدر نه تنها نشئه‌ای ایجاد نکرد بلکه استعمال الکل یا مواد مخدر دردزا یا تهوع آور نیز گشت.

نقش احساس در رفتار

هرعملی که در بدن انسان صورت پذیرد، موجب می‌شود که یک سری تبادل الکتریکی عصبی صورت گیرد.

بالعکس هرگاه یک سری تبادل الکتریکی عصبی صورت گرفت عملی یا رفتاری از ما سر می‌زند. قبلاً هم درمورد حسها توضیح دادیم.

هر حسی تعدادی مبدل داشت که انرژی‌ها را بیکدیگر تبدیل می‌نمود و سرانجام روانه مغز می‌کرد.

در آنجا این انرژی‌ها به انرژی پتانسیل تبدیل گشته و ضبط می‌شد و متناسب با خود امواجی نیز ساطع می‌کرد برحسب تعریف دقیق حس که عبارتست از مبادلات الکتریکی عصبی درونی و تعدادی رفتار نامحسوس درونی و محسوس بیرونی.

احساس ترس را مجسم کنید:

۱ ـ مبادلات الکتریکی عصبی درونی صورت می‌گیرد.

۲ ـ فرمان به قلب برای آماده باش (رفتار نامحسوس درونی) اولین استارت خون را به داخل قلب می‌ریزد و قلب به تپش می‌افتد (رفتار محسوس بیرونی) رنگ پریدگی ـ از جا پریدن ـ لرزیدن و .... با توجه به تجربه فوق احساس دلهره، پائین یا بالارفتن ضربان قلب، نابسامان شدن حرکات تنفسی، احساس تنفر انزجار بیزاری، در نهایت دل بهم خوردن، تهوع و .... همه و همه تبادلات الکتریکی عصبی هستند که یک یا چند عضو داخلی و خارجی بدن را به کاری وامیدارند (که آنرا رفتار می‌نامیم).

این احساسهای مرتبط با رفتار از حداقل آغاز می‌گردند تا حداکثر که کاملاً مشهود و چشم گیر می‌شوند.

در تعاریف قراردادی دو نوع احساس تشخیص داده شده است:

۱ ـ احساس مثبت یا خوش‌آیند.
۲ ـ احساس منفی یا بدآیند.
بکرات اتفاق می‌افتد که رفتار خاصی موجب رضایت خاطر گشته و برای انسان جالب و زیبا و لذت‌بخش است.
از خوردن غذایی خوش طعم و خوشمزه و خوشبو حس مطبوعی به انسان دست می‌دهد. دیدن دوستی صمیمی، پیداکردن چیزی که گم کرده‌ایم، تشنه‌ای که به آب زلال می‌رسد، گرسنه‌ای که به غذا می‌رسد، محروم مسائل جنسی که بمراد می‌رسد، به عبارت دیگر بوی خوش، دیدن رویی زیبا، شنیدن آوا و آواز زیبا .... احساس آفرین‌های درخوری هستند که احساسهای مثبت می‌آفرینند.

بالعکس شنیدن خبری بد، حرف ناسزا، خوردن غذای بد مزه، بوئیدن بوئی نامطبوع، دیدن منظره‌ای رقت‌آور چندش‌زا و برخورد با کسی که از او تنفر دارید، یادآوری خاطرات گذشته خلاف اخلاق و ... همه و همه احساس آفرین‌های بدآیند یا منفی هستند.

مسائلی را که از آن یاد شد ارتباط طبیعی رفتار با احساس را نشان می‌دهد. با تجربه دریافتیم که هر عملی خاطره‌ای می‌شود و ایجاد احساس خاصی می‌کند.

اگر بعدها خاطره آن عمل بدلیلی ظهور کند، بدون آنکه آن عمل تکرار شود، احساس خاص مربوط به آن بوجود می‌آید. کافیست بترتیبی ناحیه‌ای از مغز که با آن عمل یا رفتار مرتبط بوده تحریک کنیم. حال اگر بترتیبی بتوانیم احساس را برانگیزیم، خاطره آن عمل ظهور می‌کند.

یا شناخت احساسها می‌توان رفتار شخص را بصورت خاص و معقول شکل داد.

با بدلخواه آنرا دستکاری کرد. دادن پاداش‌های خوش‌آیند در مقابل رفتار موردنظر، انسان را به آن کار و عمل راغب می‌سازد.

بالعکس مجازاتهای دردانگیز و بیزارکننده و تنبه ساز انسان را از راه و مسیر عملش دور می‌سازد.

باید توجه داشت که احساسها همانطور که گویای واقعی مفاهیم رفتار بوده و

هستند قادرند به رفتار مفاهیم عکس واقع نیز بدهند. این عمل را شرطی شدن معکوس می‌نامند.

مکانیسم احساس و رفتار را در مغز با هم مرور می‌کنیم. بسیار گرسنه هستیم به غذای نامطبوع و فاسدی برمی‌خوریم.

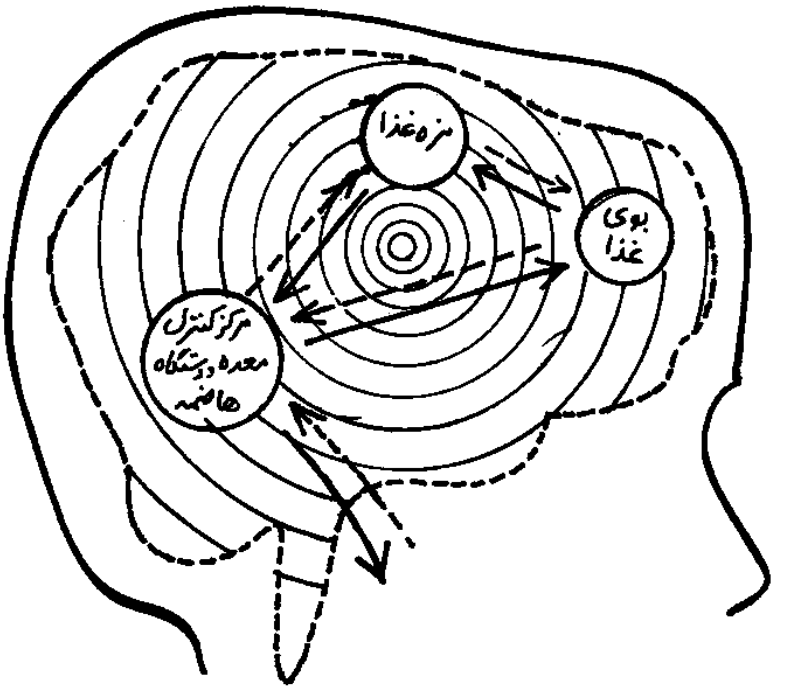

بمحض آنکه یک قاشق آنرا به دهان وارد می‌کنیم مزه بسیار بد و بوی تهوع‌آور آن ما را وادار می‌کند که غذا را بدور افکنیم و اشتهایمان نیز کور شود.

ببینیم در مغز چه فعل و انفعالی صورت می‌گیرد مبدلهای زبان انرژی شیمیایی (مزه) را به الکتریکی تبدیل می‌کنند و از طریق سلسله اعصاب بطرف مغز روانه می‌سازند.

مبدلهای بینی انرژی شیمیایی (ذرات بو) را به الکتریکی تبدیل کرده و روانه مغز می‌سازند. بین این دو ناحیه و مرکز دستگاه هاضمه از طریق اعصاب درون مغز بلافاصله رابطه برقرار می‌گردد.

حالت تهوع از طریق تحریک معده و ترشح غدد مختلفه حاصل می‌شود.

یکبار دیگر تمام این اعمال را مرور می‌کنیم. خوردن غذاهای فاسد و نامطبوع و گزارش آن به مغز باعث دو نوع رفتار ۱ ـ نامحسوس درونی ۲ ـ محسوس بیرونی. نامحسوس درونی انزجار، محسوس بیرونی تهوع می‌باشد.
متناسب با تمام این فعل و انفعالات امواجی از مغز ساطع می‌گردد این امواج را دریافت می‌کنیم و بصورت کدی در بایگانی سیستم کنترل، نگه‌داری می‌نمائیم چند روز بعد همین امواج را روی طول موج مغز همان شخص درحالیکه مشغول خوردن غذای مطبوعی است روانه می‌کنیم.

با آنکه غذا سالم و خوشمزه است، مزه بدی احساس و بوی بدی بمشامش خواهد رسید و احساس انزجار و حالت تهوع به او دست خواهد داد. و باعث خواهد شد که از خوردن غذا منصرف گردد!!
کسی را که با تمام وجود دوست داری می‌خواهی ببوسی همان بوی نامطبوع را روانه مغزت می‌کنند از آن شخص متنفر می‌شوی!!!
بدین‌ترتیب از یک تحریک حسی، بازتاب رفتاری ایجاد می‌کنیم و چون این بازتاب خلاف واقع است به آن بازتاب شرطی معکوس می‌نامیم.
بالعکس می‌خواهیم شما را عاشق و دلباخته شخص مسنی که از زیبایی هم برخوردار نیست بنمائیم. باز از ایجاد حسهای غیر واقع خوش‌آیند و لذت‌بخش و جاذب استفاده می‌نمائیم و فردی که شرایط واقعی دوست داشتن را ندارد به شما تحمیل می‌نمائیم.

احساس زدایی

تا بحال با دادن پاداش‌های لذت‌بخش و خوش آیند و یا با مجازاتهای درد انگیز و تنفرزا و بیزاری آفرین و تنبه‌ساز، موجبات رفتار شخص را فراهم می‌ساختیم.

سیستم دیگری از اصلاح رفتار داریم و آن بی‌تفاوت‌کردن از طریق احساس زدایی است.

ابتدا با هم اشکال طبیعی احساس زدائی را بررسی می‌کنیم و سپس شکل

مصنوعی آن که شرطی‌سازی رفتاری می‌نامیم مورد مطالعه قرارمی‌دهیم.

قصابی را درنظر بگیرید که درحد تبهر و اشتهار کوچکترین احساس ترحمی نسبت به بریدن سر حیوانات ندارد. یعنی اگر شما میلیونها حیوان را جلوی او سر ببرید ککش هم نمی‌گزد.

طبیب حاذقی را مجسم کنید که بسادگی بدون کوچکترین احساس ناراحتی شکم بیمار را با چاقوی جراحی می‌برد.

سربازانی که در جنگ انسانها را چون برگ خزان برزمین می‌ریزند بخاطر آورید شکارچی‌هایی که حیوانات بی‌گناه را شکار می‌کنند بیاد آورید. چه شده که بدین مرحله رسیده‌اند؟ که احساس ترحمی که در هر انسان وجود دارد، در وجود آنها زایل گشته؟!

یک انگیزه و یک احساس و سپس تکرار، موجب می‌گردد که انگیزه، احساس را پاک کند و خود بتنهایی جایگزین آن گردد. انگیزه قصاب شغل و اداره زندگی خود و خانواده‌اش می‌باشد این انگیزه رفته رفته بر احساس ترحم و رقت قلب مسلط می‌شود.

تکرار عمل نیز به آن کمک می‌کند رفته رفته احساس تقلیل می‌یابد و انگیزه افزایش، تا جایی که دیگر محلی برای احساس باقی نمی‌ماند و کشتن حیوان یک عمل ساده و عادی جلوه می‌کند.

این تجربه مسلم و غیرقابل انکار می‌رساند که می‌توان هرکسی را از طریق شرطی‌سازی تدریجی به بی‌احساسی یا بی‌تفاوتی سوق داد.

درنهایت می‌توان برتمام غرایز فائق آمد و نسبت به آنها نیز بی‌تفاوت بود. حتی می‌توان غریزه مادر بودن را از مادر سلب کرد. و او را در مرگ فرزندش بی‌تفاوت ساخت!!

اجازه دهید شکل مصنوعی این احساس زادیی را بررسی کنیم. یک انسان رقیق‌القلب از دیدن یک منظره دلخراش حالش بهم می‌خورد.

رنگش می‌پرد، ضربان قلبش کند یا تند می‌شود، تنفسش از مدار طبیعی خارج

می‌گردد. ترشح غدد مختل می‌شود. بطوریکه سبب ایجاد شکم روش و یا خشک شدن دهان و قبض شدن مزاج می‌گردد.

بطور کلی سیستمهای داخلی خارج از عرف عادی باعث اعمال خاصی می‌شوند.

بعبارت ساده‌تر هر عملی موجب یک سری اعمال درونی و بیرونی می‌گردد. مجموعه فعل و انفعالات عصبی درونی را احساس و بازتابهای بیرونی آنرا رفتار می‌نامیم.

حال اگر رفتار محسوس بیرونی مستقل و بدون برانگیختن فعل و انفعالات درونی صورت بگیرد احساسی ظهور نمی‌کند.

حال اگر از طریق فرستنده‌های الکترونیکی شخصی را به کاری وادار یم یعنی یک رفتار خالص و مستقل به او دیکته کنیم و نگذاریم قسمتهای دیگر مغز فعال شوند کوچکترین احساسی دست نخواهد داد و فرد بی‌تفاوت، عیناً مانند یک ماشین بی‌احساس به کار مبادرت می‌ورزد.

یعنی به سرباز فرمان فشار آوردن به ماشه مسلسل را می‌دهیم، اجرا می‌کند.

گزارش چشمانش را که می‌خواهد به مغز بدهد و حکایت از کشتار بیرحمانه‌اش کند و همچنین گزارش کوشش را که می‌خواهد صدای شلیک را اطلاع دهد سد می‌کنیم و نمی‌گذاریم با قسمتهای دیگر مغز در ارتباط قراربگیرند.

برای آنکه مطلب را بدرستی درک کنید به این مثال توجه کنید:

با ریموت کنترل تلویزیون کانالی را می‌گیرید. نور را به حداقل می‌رسانید یعنی صفحه سیاه سیاه است فقط صدا را زیاد می‌کنید از تلویزیون فقط صدا را می‌شنوید.

پس شما بسادگی قادرید هر قسمت را از قسمت دیگر جدا کنید و فقط، قسمتی را وادار به فعالیت کنید و قسمت دیگر را از فعالیت باز دارید.

برعکس تصویر را می‌آورید و صدا را به صفر تقلیل می‌دهید روی صفحه

تلویزیون تصویر دارید ولی کوچکترین صدایی از آن نمی‌شنوید.

اگر چنین است سیستمهای الکترونیکی بسادگی قادر به اینکار هستند و می‌توانند مغز را وادارند که یک عمل را انجام دهد و اعمال دیگری را انجام ندهد.

برای اصلاح رفتار بدلخواه قادریم فرد را از احساس خالی کنیم و او را بکلی نسبت به مسائل خاصی بی‌تفاوت سازیم و درحالیکه او را وادار به انجام کاری با کمال دقت می‌کنیم کوچکترین جای پایی در حافظه او نگذاریم و یا اگر شاهد واقعه‌ای خاص است نگذاریم در او کوچکترین احساسی برانگیخته شود.

درست مانند آدمی که نه می‌بیند و نه می‌شنود!!

مکانیسم علمی این فعل و انفعال را در مغز در گزارش جیمز مور می‌خوانیم این گزارش در سیصد و پنجاه صفحه تهیه گردیده، در قسمتی از گزارش آمده است: علائم رادیویی به قسمتهای خاصی از مغز هدایت می‌گردند، او توضیح می‌دهد که هرگاه انسان بطور طبیعی یک تحریک الکتریکی بسیار کوچک را از یک منبع خارجی مثلاً راه بینایی یا شنوایی یا غیره دریافت دارد درنتیجه آن یک احساس به وجود خواهد آمد.

مثلاً مانند خشم حاصل از دیدن گروهی پسر بچه که مشغول کتک زدن یک پیرزن باشند. «همین گونه برانگیختگی و احساس خشم را می‌توان از طریق فرستادن علائم رادیویی به مغز انسان نیز بوجود آورد. بدون آنکه هیچ عامل واقعی برای برانگیختگی خشم وجود داشته باشد. و عیناً همانگونه خشم و غضب شدید را احساس کرد.»

و بالعکس می‌توان منظره خاص خشم برانگیزی را دید و خندید!!! یا بی‌تفاوت بود! بخش دوم این فرایند که احساس‌زادیی است مفصل‌تر و پیچیده‌تر است. در مغز یک ماده شیمیایی بنام استیل‌کالاین وجود دارد که کارش برزدن یا سد کردن تحریکات الکتریکی از چشم‌ها، گوش‌ها، بینی و بطورکلی انتهای اعصاب به آن قسمت از مغز که مرکز حافظه و احساس است می‌باشد.

به عبارت دیگر استیل کالاین در نقش وصل کننده یا قطع کننده مسیرهای

عصبی چشم، گوش، بینی، زبان یا لامسه به لایه کرتکس عمل می‌کند.

این ماده «استیل کالاین» الکتریسیته ساکن تولید می‌کند که باعث بستن راه ورود دیده‌ها و شنیده‌ها و همه دریافتهای دیگر می‌گردد به این ترتیب شخص از آنچه می‌بیند، می‌شنود، می‌بوید، مزه می‌کند و یا لمس می‌نماید کوچکترین خاطره‌ای بدست نمی‌آورد. به عبارت دیگر فکرش خالی خالی می‌گردد!! ملاحظه فرمودید که با این اوصاف انسان می‌تواند مرتکب عملی شود بدون آنکه در «حافظه او» کوچکترین اثری برجای بماند که درنتیجه احساس نیز در پی‌نخواهد داشت.

پس اگر ما از طریق سیستم کنترل از راه دور فرمان سد کردن راههای عصبی خاصی را صادر نمائیم نسج‌های استیل کالاین دار فعال شده و با ایجاد الکتریسیته ساکن باعث مسدود شدن مسیر گزارش گشته و پیامی به مغز نخواهد رسید. رفتار صورت می‌گیرد ولی کوچکترین احساسی دست نمی‌دهد.

((شرطی سازی انسان از طریق دیدن فیلمهای ویدیوئی و سینمائی))

ما قادریم از طریق امواج رادیویی در حالیکه افراد فیلمی را می‌بینند نسبت به حادثه هیجان انگیز خاصی علاقه یا انزجار بوجود آوریم.

یعنی قادریم با القاء احساسهای دلخواه فرد را نسبت به عملی که در فیلم صورت می‌گیرد راغب نموده و آنرا بعنوان یک الگوی رفتاری در حافظه‌اش ضبط کنیم.

و بالعکس بمثابه یک حرکت غیرقابل قبول او را از انجام آن عمل بیزار سازیم.

لطفاً خبر مستند زیر را نیز در تائید مطالب فوق مطالعه فرمائید و سپس به مطالعه ادامه دهید.

«کتاب عملیات کنترل فکر صفحه ۱۴۹»

«تکنولوژیستهای روانی ادعا می‌کنند که آنچه جهان برای اصلاح و درمان توده‌های منحرف و بیچاره‌اش!! نیاز دارد، زندان و تجدید سازمان شهری و اداری و از این قبیل مسائل نیست بلکه فقط چند کیلو ولتی برق لازم است تا

برمغز اجتماع مورد استفاده قراربگیرد!!!!!!

«پاداش‌ها و مجازات‌ها»

هرچه پاداشها و مجازاتها با احتیاجات اولیه وفق داده شود بازتاب شرطی رفتار، شدیدتر و تغییر رفتار، چشمگیرتر خواهد بود.
دادن غذاهای لذیذ به گرسنه بعنوان پاداش بهتر از لباس اثر می‌گذارد. همانطورکه دادن یک لباس گرم به یک لخت و عور در زمستان سرد بهتر از پول است و ....

احتیاجات اولیه هر انسان

۱ ـ حفظ بقا و فرار از مرگ و نابودی
۲ ـ غذا خوردن ـ آشامیدن ـ هوا.
۳ ـ مسائل جنسی
۴ ـ به ترتیب لباس و مسکن ـ بهداشت و آموزش و تفریح و ..... در اولویتهای بعدی قراردارند.

بطور کلی انسان مجموعه‌ایست که متولد می‌شود، نمو می‌کند، بزرگ می‌شود، بحد کمال می‌رسد، پیر می‌شود و سرانجام می‌میرد.

در این مسیر از طریق حسهای مختلفش اطلاعاتی از اطراف خودش بدست می‌آورد.

(می‌بیند، می‌شنود، می‌بوید، می‌چشد، لمس می‌کند و از طریق امواج حس ششم اطلاعاتی دریافت می‌کند) هرچه در مورد مسئله‌ای یا چیزی اطلاعات بیشتری از حسهای گونه‌گون خود دریافت کند آن چیز یا مسئله را بهتر خواهد شناخت.

پس می‌داند و برای حفظ و بقای خود، چیزهائی را می‌خواهد که باید بدست آورد. از دانستنیهای خود بهره می‌گیرد و یک سلسله اعمال و رفتار برای رسیدن

به خواسته‌هایش انجام می‌دهد. بدون شک باید بیاندیشد تا اعمالش را منطقی‌تر و اصولی‌تر سازد. درنتیجه انسان مجموعه‌ایست از تعدادی رفتار درونی نامحسوس و تعدادی رفتار بیرونی محسوس به نام اعمال.

«احساس و رفتار»

یک انسان طبیعی مستقل، مجموعه‌ای از احساس و رفتار است که از طریق موارد ذیل شکل می‌گیرد:

۱ ـ دریافت اطلاعات از طریق حسهای ششگانه.

۲ ـ دانستن

۳ ـ اندیشیدن

۴ ـ خواستن

۵ ـ اعمال و رفتار

رفتار شناسان معتقدند که انسان را از طریق اعمالش می‌توان شناخت. و می‌توان او را از طریق اعمال بدیگران معرفی کرد.

پس باید تمام هم و غم خود را صرف آن کرد که رفتار انسان را بر اصول دلخواه قرارداد. معنی دیگر این جمله این است که به احساسات و عواطف او نباید وقعی نهاد!!

«شرطی‌سازی»

صرفنظر از پاولوف که معتقد بود با شرطی سازی می‌توان تمام اعمال و رفتار انسان را تحت انقیاد در آورد، آقای پروفسور جیمز مک کانل رئیس بخش

پژوهشی سلامت فکر در دانشگاه میشیگان نیز می‌گوید:
آن روز رسیده است که بتوانیم به کمک ترکیب عواملی مانند محرومیتهای حسی و خوابهای تلقینی و دقت در نحوه ارائه پاداشها و مجازاتها موفق شویم رفتار افراد را تحت کنترل تقریباً مطلق درآوریم.

می‌دانیم که مردمک چشم منحصراً در مقابل نور حساس است و هرگاه نوری به آن بتابد منقبض می‌گردد و پس از قطع تابش نور منبسط می‌شود.

پروفسور مک کانل توانست با صدا، مردمک چشم را منقبض کند. بدین ترتیب که عده‌ای را مقابل منبع نور نشاند و هرگاه چراغ را روشن می‌کرد زنگی را نیز بصدا درمی‌آورد.

پس از چندین بار تکرار نور با صدا فقط زنگ را بصدا درآورد، ملاحظه نمود که مردمک چشم هم در مقابل صدا منقبض می‌گردد درست مانند سگ پاولوف که صدای زنگ، بزاقش را به ترشح وامی‌داشت.

پروفسور مک کانل آزمایش را بشکل دیگری ادامه داد بدین ترتیب که سویچ قطع و وصل نور را به دست خود افراد آزمایش شونده سپرد و فقط فرمان می‌داد «بسته» آنها کلید را می‌زدند نور را می‌دیدند و بالطبع مردمک چشم هم منقبض می‌شد.

بعد می‌گفت «باز» عضلات مردمک منبسط می‌شد. پس از چند ساعت تکرار این آزمایش، پروفسور مک کانل به جای چراغ فقط می‌گفت بسته. مردمک منقبض می‌شد.

خود پروفسور می‌گوید این افراد را نزد دکتری بردم و گفتم که آنها با دستور من مردمک چشمشان را منقبض و منبسط می‌کنند.

دکتر مدتی خندید، و گفت تو که می‌دانی انقباض مردمک چشم یک عمل غیرارادی است.

من بدکتر گفتم ولی من این افراد را چنان تحت کنترل دارم که به فرمان من آگاهانه مردمک چشم را منقبض می‌کنند.

بعد پروفسور به افراد شرطی شده‌اش دستور می‌دهد «بسته!» و بلافاصله مردمک چشم آنها از فرمان پروفسور اطاعت می‌کند.

و با این کار دکتر را گیج می‌سازد.

حالا مکانسیم کار را در مغز ملاحظه کنید.

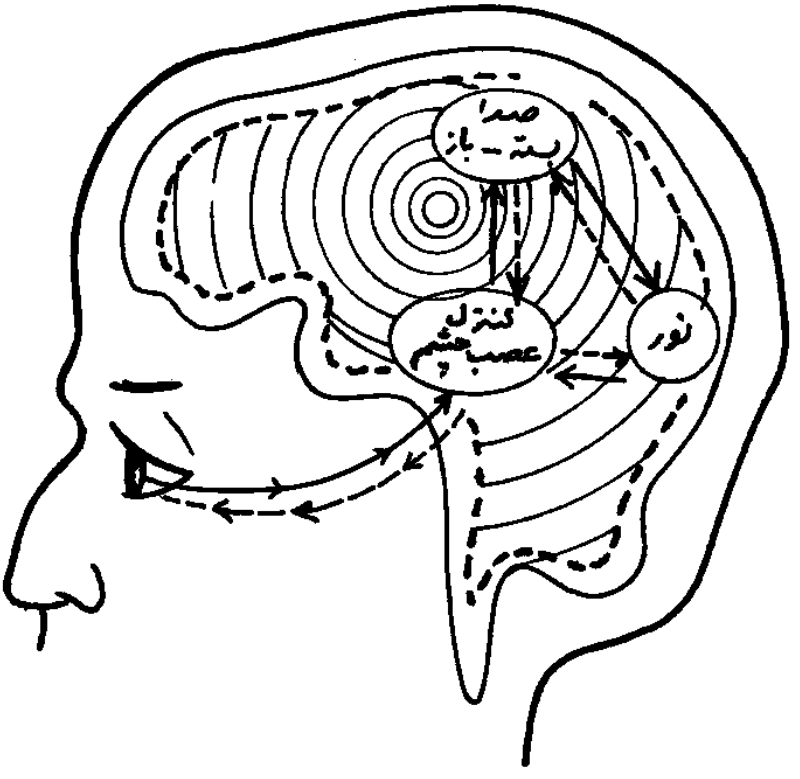

(مکانیسم کار در مغز)

در مغز بین سه قسمت ناحیه ضبط صدا، ناحیه ضبط نور، مرکز کنترل عضلات چشم یک ارتباط تنگاتنگ عصبی برقرار می‌شود و متناسب با آن هم امواجی ساطع می‌گردد.

تکرار این آزمایش این ارتباط عصبی و موجی را زیادتر می‌کند بطوریکه پس از چند بار تکرار هریک از این محرکها این مسیر را طی می‌کنند و آثار رفتاری

مشترکی بوجود می‌آورند.

یعنی مردمک چشم را منقبض می‌کنند بدین ترتیب شخص شرطی شده، در مقابل صدای (بسته) همان کار نور را انجام می‌دهد. در مقابل امواج حامل پیام «بسته» هم همان کار نور را انجام می‌دهد.

چرا که ما در این سیکل بسته محرک و رفتار سه محرک داریم که می‌توانیم هرکدام را جایگزین دیگری کنیم ـ نور ـ صدا ـ امواج الکترومنیتیک!!

حال اگر از طریق فرستنده الکترونیکی پیام کلمه بسته را روی طول موج مغز افراد مورد آزمایش روانه سازیم مردمک چشم آنها بدون دلیل منقبض و منبسط می‌گردند. درحالیکه نه نوری هست و نه صدایی.

این همان مطلبی است که در گزارش سیصد و پنجاه صفحه‌ای آقای جیمزمور بنام «روش کنترل درون مغزی رادیو هیپنوتیک» از آن نام می‌برد و می‌گوید هرگونه «برانگیختگی احساس و انجام عملی» را می‌توان از طریق فرستادن علائم رادیوئی به مغز انسان القا نمود.

«تعریف جامع شرطی کردن انسان»

شرطی کردن یعنی بوجود آوردن ارتباط تنگاتنگ بین رفتار و یک محرک که این محرک می‌تواند از طریق یک حس گزارش شود.

این حس می‌تواند شنوایی باشد، صدا. پس محرک صدا است.

می‌تواند بینایی باشد، نور — محرک نور است.

می‌تواند بویایی باشد، بو — محرک بو است.

می‌تواند چشایی باشد، مزه — محرک مزه است.

می‌تواند لامسه باشد ـ محرکهای سرما، گرما، زبری، تیزی یا کندی است.

می‌تواند حس ششم باشد ـ امواج. — محرک امواج است.

همانطور که ملاحظه گردید محرکهای گزارش شده را نیز مـی‌توان جـایگزین محرکهای دیگر نمود در سگ پاولوف، نور جایگزین مزهٔ غذا می‌شد و غدد بزاقی ترشح می‌کردند.
در اشخاص مورد نظر پروفسور مک کانل، «صدا» جایگزین نور می‌شد و مردمک چشم را منقبض می‌کرد.
در سیستمهای کنترل از راه دور امواج الکترومنیتیکی جایگزین تمام محرکها می‌گردند.

خلاصه‌ای از بخش گذشته:

تا بحال شش حس شناخته شده.
۱ ـ حس بینایی ـ چشم ـ نور
۲ ـ حس شنوایی ـ گوش ـ صدا
۳ ـ حس بویایی ـ بینی ـ بو
۴ ـ حس چشایی ـ زبان ـ مزه
۵ ـ حس لامسه پوست و سرانگشتان ـ سردی ـ گرمی ـ نرمی ـ زبری ـ تیزی ـ کندی ـ درد ـ خارش و هر نوع تماسی با بدن.
۶ ـ حس ششم مغز و اعصاب ـ امواج
۱ ـ هر حسی از طریق تبدیل انرژی‌ها به الکتریسیته اطلاعات بدست آورده را به مغز می‌فرستد و متناسب با مبادلات الکتریکی امواجی از خود ساطع می‌سازد.
۲ ـ بین مراکز دریافتی گزارشات گونه‌گون رابطه تنگاتنگی برقرارمی‌شود بطوریکه هر قسمت قادر است قسمت دیگر را بتحریک وادارد.
۳ ـ چون معمولاً حسها با رفتارهای درونی و بیرونی مرتبط می‌گردند، از طریق شرطی سازی قادریم محرکها را با رفتارهای متفاوت مرتبط سازیم.

و رفتار را با محرک‌هایی که با آن ارتباط مستقیم ندارد تنظیم نموده و انسان را به اعمال موردنظر واداریم پس بجای آنکه کسی را با کلام یعنی صدا مورد خطاب قراردهیم و انجام کاری را از او بخواهیم می‌توانیم از نور یا از بو یا از امواج برای انجام کاری استفاده کنیم.

حال چون دستورالعمل با معیارهای عادی بکلی متفاوت است مرتکب عمل قادر نیست عامل اصلی را شناسایی کند. و اگر خدای ناکرده مرتکب خلافی شد، عامل اصلی خلاف شناخته نخواهد شد.

شاهدان عینی هم چون با معیارهای معمولی قضاوت می‌کنند از درک واقعیت محروم خواهند بود.

۴ ـ در سیستم شرطی‌سازی تمام اعمال ارادی و غیرارادی را فقط با یک تحریک حسی کنترل می‌کنیم و انسان را بهرکار دلخواه وامی‌داریم. امروزه این حس تحریکی حس ششم محسوب می‌شود (امواج الکترومنیتیک)

۵ ـ چون رفتار بشکل طبیعی با چند عمل درونی و بیرونی بهم ربط می‌یابند بالطبع زاینده و ایجاد کنندهٔ احساس‌های متفاوت مثبت (خوش آیند) و یا منفی (بدآیند) خواهند بود.

۶ ـ شرطی سازی به سه شکل صورت می‌گیرد ۱ ـ از طریق دادن پاداش ۲ ـ مجازات ۳ ـ احساس زدایی.

۷ ـ شرط‌ها می‌توانند صوتی باشند صدای زنگ ـ ضربه ـ یا کلمات .

می‌توانند نوری باشند ـ نور ـ یا تصویر.

می‌توانند بویی باشند ـ بوهای مختلف.

می‌توانند مزه‌ای باشند ـ مزه‌های گونه‌گون.

می‌توانند حرارتی ـ تیزی یا کندی ـ نرمی یا زبری ـ درد ـ خارش باشند.

می‌توانند موجی باشند ـ امواج الکترومنیتیکی.

۸ ـ بازتاب‌ها می‌توانند احساس باشند.

می‌توانند رفتار باشند.

می‌توانند احساس و رفتار باشند.

خوابهای تلقینی و شرطی‌سازی انسان

در این مقال ما برآن نیستیم که مکانیسم خواب و مسائل مربوط به آن را چون هیپنوتیزم (خوابهای مصنوعی) و ..... بررسی کنیم. کتابهای متعددی وجود دارد از جمله «فکر و خواب» تالیف خود من که با مطالعه آن مکانیسم خواب و رؤیاها را که با زبان ساده‌ای بازگو شده در خواهید یافت.در اینجا با سرعت و گـذرا مبحث خواب را بررسی می‌کنیم تا به مطلب موردنظر که خواب‌های تلقینی است برسیم.

خواب بخشی از حیات موجودات زنده است که مغز به رگلاژ درون (هم آهنگ کردن دستگاه‌های داخلی) می‌پردازد. به همین دلیل پایان هر بیماری یک خواب عمیق و بدست آوردن عافیت است.

«خوابهای عمیق و سالم ما را سرحال و پرنشاط و شاداب می‌سازند. پس کلید ارتباط با خارج قطع می‌گردد و مغز دیگر قادر نیست از طریق حسهای پنجگانه دریافتی از خارج داشته باشد.

چه گونه می‌توان بخواب رفت.

۱ ـ با سیستمهای ریتمیک یعنی تکرارهای ملایم. انرژی‌های نوری، صوتی و لمسی و .... می‌توان افراد را بخواب برد. بهترین شاهد این مدعا صدای قژ و قژ گهواره بچه است که او را بخواب می‌برد.

۲ ـ درمرحله خواب قشر خاکستری (قشری از مغز که نرونها در آن قرار دارند) اگر فعال بماند رؤیاسازی می‌کند و مستقل از سیستم رگلاژ داخلی، خود رؤیا می‌سازد و خود می‌بیند. گاهی خود نیز به وقفه فرومی‌رود و خواب از رؤیا تهی می‌گردد که آنرا خواب عمیق می‌نامیم.

۳ـ گاهی در ساختن رؤیاها انرژی زیادی مصرف می‌شود که افزایش آن، راه را به سیستم‌های حرکتی داخلی باز می‌کند و در نهایت منجر به بیداری می‌گردد. از جمله:

رؤیاهای جنسی که منجر به انزال می‌گردد. رؤیاهای جنایی ـ برخوردهای شدید ـ موفقیتهای جالب توجه و بحرکت درآوردن دست و پا و برخورد آنها به وسایل اطرافمان و.....

۴ـ معمولاً خوابهای هیجان‌زا پس از بیداری بیاد می‌مانند و عیناً یک واقعیت در ضمیر آگاه انسان نقش می‌بندند.

۵ـ اگر چند خواب انسان بحقیقت بپیوندد انسان به تمام رؤیاهایش جان می‌دهد. و انتظار عملی شدن آنها را خواهد داشت.

۶ـ با توجه به آنکه رؤیاها چون آموزش سمعی و بصری اثر قاطع دارند، اگر بطریقی بتوانیم به این صندوق به اصطلاح محرمانه مسلط گردیم و در ساختن رؤیاها، بدلخواه دخالت کنیم، انسان را می‌توان بمراتب سریع‌تر و سهل‌تر شرطی نمود حتی قادر خواهیم بود القائاتی را به او بنمائیم که در تمام مدت عمرش نه شنیده و نه دیده باشد.

۷ـ هیپنوتیزم کننده چه می‌کند؟

ـ شخص را خواب می‌کند.

ـ تمام راه‌های مغز را می‌بندد.

ـ فقط یک راه را برای ورود به آن باز نگاه می‌دارد.

یعنی از طریق طول موج یک صدا، آنهم صدای هیپنوتیزم کننده. به همین دلیل در بین جمع اگر هیپنوتیزم کننده کسی را بخواب کرد. خواب شده صدای هیچ کس را نمی‌شنود فقط صدای هیپنوتیزم کننده را می‌شنود. چرا؟

دستگاه‌های مبدل صوتی ـ نوری ـ بویی ـ مزه‌ای ـ و لمسی ما قادر به دریافت فرکانس‌های معین و مشخصی هستند.

گوش انسان فرکانسهای صوتی بین ۲۰ تا ۲۰/۰۰۰ سیکل در ثانیه را می‌شنود.

کمتر از این تواتر (مادون صوت) و ماورای این تواتر (ماورای صوت) را نمی‌شنود.
هیپنوتیزم کننده با القائات خود ترتیبی می‌دهد کـه گیرنده‌هـای هـیپنوتیزم شونده بین فرکانس‌های ذکر شده در فوق فقط یکی را دریافت خواهد کرد.

«صوت و مشخصات آن»

هر صوتی سه مشخصه دارد:
۱ ـ شدت که به انرژی مکانیکی بستگی دارد هرچه این انرژی بیشتر باشد شدت صوت بیشتر خواهد بود. اگر شدت صوت را با دیاگرام نشـان دهـیم مـتوجه می‌شویم که هرچه دامنه نوسان بیشتر باشد شدت صوت بیشتر است و بالعکس.
۲ ـ دومین مشخصه صوت زیر و بم بودن آن است که در فیزیک آنرا ارتفاع صوت می‌نامند و به تعداد نوسان یا تواتر صوت بستگی دارد.
در دیاگرام فوق دو صوت در عین حال که دامنه نوسانشان با هم فرق دارد ولی تعداد نوسان یا تواترشان یکی است نشان داده شده است

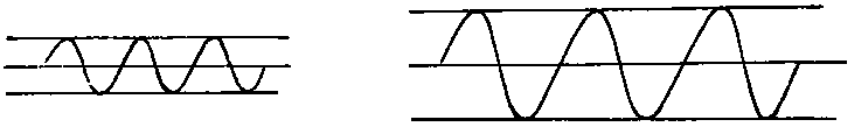

در اینجا دو صوت که دامنه نوسانشان یکی باشد و تواترشان با هم فرق داشته باشد انتخاب می‌کنیم.

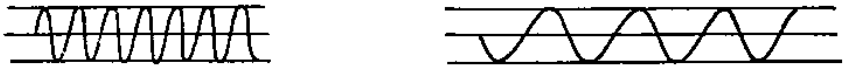

اگر به دو دیاگرام فوق دقت کنید در می‌یابید که صوتی که تعداد تواترش کمتر است بم بوده و صوتی که تعداد تواترش بیشتر است زیر است.

عده‌ای از فیزیک دانها اعتقاد دارند که طنین هم سومین مشخصه صوت است. و دلیل آنها هم اینست که دیده شده چند صوت که دامنه نوساناتشان یکی است تعداد تواترشان هم یکی است ولی انسان تشخیص می‌دهد که از دو یا سه منبع تهیه شده‌اند مانند صدای ویلن، نی ـ سنتور ـ تار و غیره.

عده‌ای هم اعتقاد دارند که اگر دو صوت دارای شدت و ارتفاع یکسان باشند بفرض آنکه از منابع مختلف ساخته شده باشند با هم فرق نخواهند داشت.

به همین دلیل انسان قادر است ادای تمام سازها را درآورد و در بعضی مواقع اینکار آنقدر با مهارت صورت می‌گیرد که نمی‌توان تشخیص داد که ساز است یا انسان و یا دیده شده که با سازها صدای حیوانات را درمی‌آورند که تشخیص آنها از هم مقدور نیست. بدین ترتیب هر صوتی با دو مشخصه تمیز داده می‌شود.

۱ ـ شدت

۲ ـ تواتر

«مقایسه تلفن با گوش انسان»

بهترین راه برای دریافتن به اینکه گوش انسان چگونه اصوات با طول موجهای مختلف را روانه مغز می‌کند پی‌بردن به مکانیسم کار تلفن است.

باید دید که ابتدا دو تلفن چه گونه بهم وصل می‌شوند.

از طریق نمرهٔ خاصی. نمرهٔ خاصی یعنی چه؟

تلفن فرستنده از طریق نمره‌گیر، انرژی مکانیکی را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند و از طریق سیم تلفن راهی مرکز تلفن خودکار می‌نماید.

هر عددی تعدادی پالس الکتریکی متناسب با خودش در سیم جاری می‌کند (پالس مقدار معینی الکتریسیته است). این پالسها بعلت قدرت ویژه فقط قادرند از مسیرهای معینی عبور کنند در نتیجه اگر تلفن موردنظر اشغال نباشد جریان

الکتریکی تا تلفن گیرنده پیش می‌رود.
گوشی تلفن گیرنده برداشته می‌شود. حالا هردو تلفن بهم مربوطند. از این طرف تلفن شما هر صدایی با هر فرکانسی بفرستید گوشی دومی عیناً همان فرکانس را آنطرف تحویل می‌دهد.
در اینجا دو منبع تهیه صدا داریم این طرف انسان، که سازندهٔ صدا است و آنطرف گوشی تلفن است که عیناً همان صدا را با شدت و تواتر متشابه می‌سازد و تحویل می‌دهد. (بخاطر داشته باشید تا شما گوشی را زمین نگذارید، شخص دیگری قادر نیست که با آن تلفن تماس برقرار کند.)
حالا تئوری فوق را بصورت علمی بررسی می‌کنیم.
داخل سیم تلفن الکتریسیته جاری است و صوت را حمل می‌کند. گفتیم امواج صوتی دو مشخصه دارند. ۱ ـ شدت ۲ ـ تواتر سه نفر با همین سیم با طرف مقابل صحبت می‌کنند. دارای سه‌شدت و سه‌تواتر هستند و ((بابا آمد)) راپیام می‌دهند.
تغییرات داخل سیم را ملاحظه کنید:

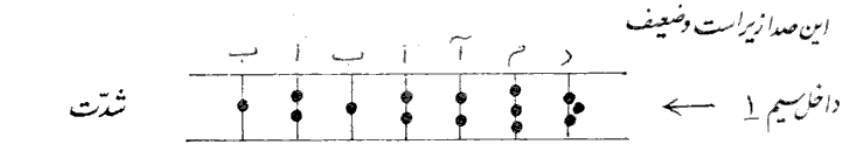

در مقایسه با صدای شمارهٔ ۱ :

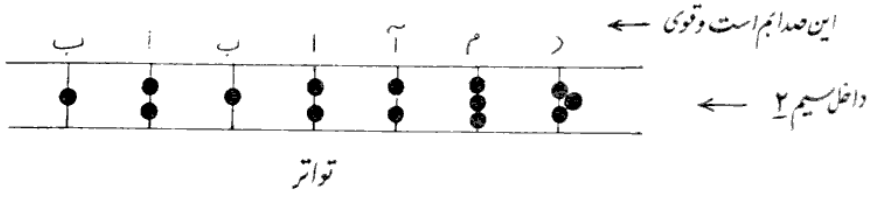

در این مورد، هم تواتر فرق دارد هم شدت.

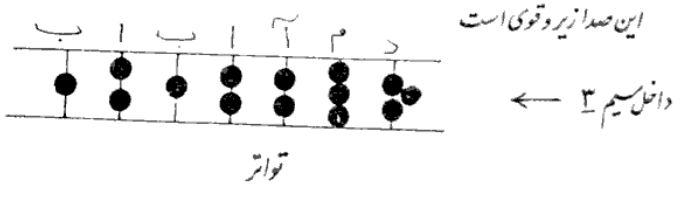

در این مورد تواتر یکی است ولی شدت فرق دارد.
بسادگی دریافتید که از یک سیم چه‌گونه صداهای مختلف با شدت و تواتر مختلف به الکتریسیته تبدیل می‌شوند و سپس چه‌گونه در گوشی مقابل عیناً صدای متشابه بدست می‌آوریم.

در دیاگرام‌ها نشان داده شد که الکتریسیته جاری درسیم درست متناسب با تغییرات امواج صدا تغییر می‌کنند.

همین تغییرات درگوشی مقابل، صوت اولیه را ارائه می‌دهند.

تغییرات صوت در فرستنده‌ها وگیرنده‌ها

در فرستنده ها وگیرنده‌ها همین اعمال صورت می‌گیرد. با این اختلاف که جریان برق با تغییرات ویژه خودش به امواج الکترومنیتیک تبدیل شده و با سرعتی برابر 3×10^8 m/s
با ۳۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر در ثانیه حرکت می‌کنند و به گیرنده می‌رسند.
گیرنده این امواج را دریافت کرده و آنرا به الکتریسیته و سپس به صدا تبدیل می‌سازد.

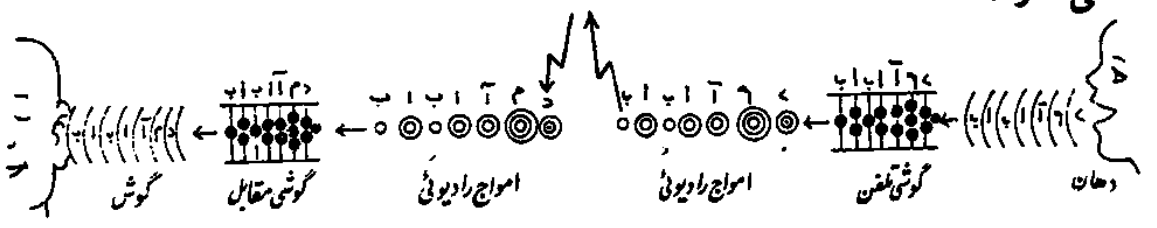

امواج صدا — دهان
جریان برق — تلفن
امواج رادیوئی — فرستنده
امواج رادیوئی — گیرنده
جریان برق — تلفن
امواج صدا — گوش انسان

امواج الکترومنیتیک

اما بهتر است امواج الکترومنیتیک را هم خوب بشناسید و سپس به ادامه بحث بپردازیم.

اگر یک میله آهنی را بردارید و یک سیم دور آن بپیچید و دو سر سیم را به یک منبع الکتریسیته وصل کنید بطوریکه در داخل سیم جریان برق عبور کند میله آهنی آهن‌ربا می‌شود.

اگر سنجاق یا هر قطعه آهنی را به آن نزدیک کنید این آهنربای مصنوعی آنرا جذب خواهد کرد فقط این نیست که این میله آهن را جذب کند بلکه دارای این خاصیت می‌گردد که در اطراف خود میدان یا حوزه می‌سازد. این میدان متناسب با تغذیه الکتریکی در تغییر است، و قوت و ضعف خواهد داشت.

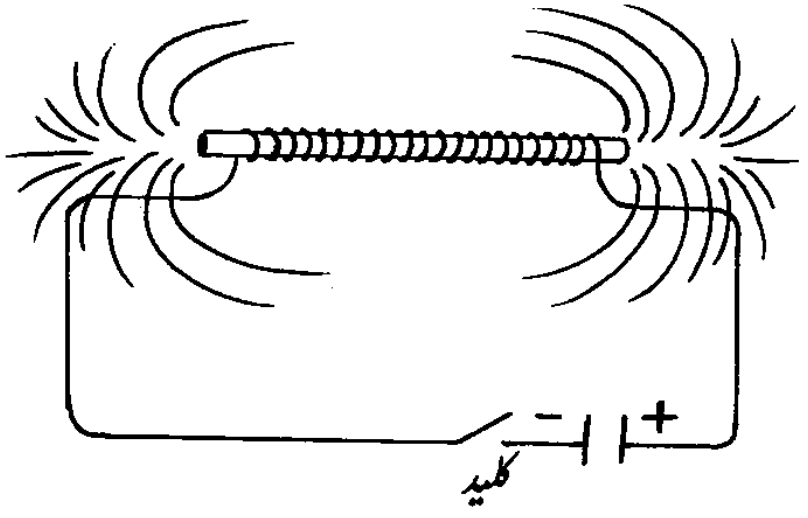

چگونه به وجود این میدان پی‌می‌بریم.

میله آهنی را که سیم پیچ‌شده زیر یک ورقه مقوایی قرارمی‌دهیم.

روی ورقه را مقداری براده‌آهن می‌ریزیم به محض اینکه کلید جریان را وصل کنیم جریان برق در سیم عبور می‌نماید ملاحظه می‌کنید که براده‌ها روی صفحه مقوایی در خطوط منظمی قرارمی‌گیرند که نمودار خطوط قوایی است که از طریق آهن‌ربا به آنها اعمال می‌گردد.

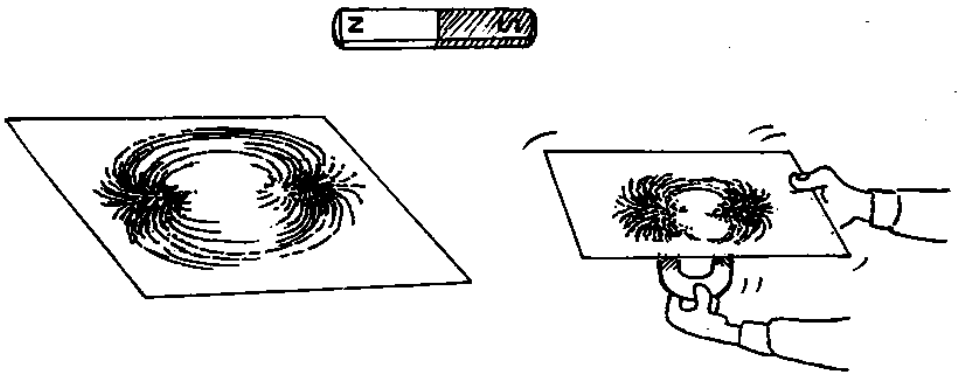

آزمایش فوق نشان می‌دهد که هر جریان الکتریکی در اطراف خود یک میدان مغناطیسی ایجاد می‌کند حال اگر مدار نوسان کننده کوچک و بسته باشد شعاع عمل آنها منحصر به اطراف و مجاور آنها خواهد بود.

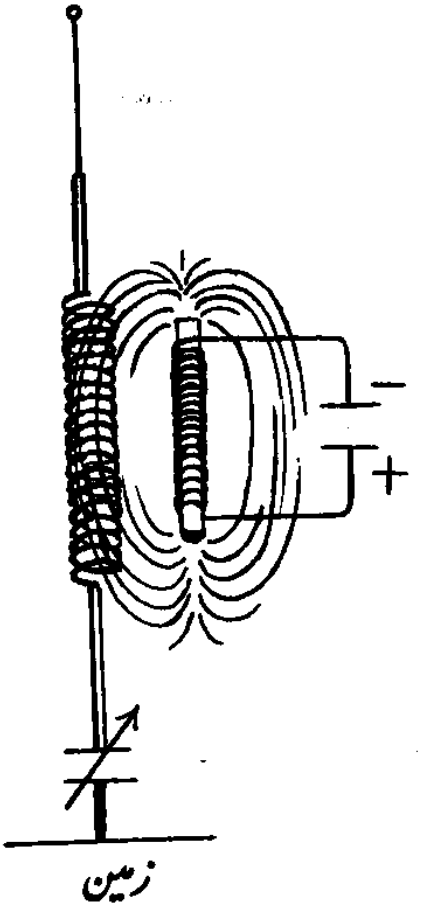

برای وسیع‌تر کردن دامنه میدان و ارسال امواج به فواصل دورتر از مدار نوسان کننده باز استفاده می‌کنند که آنرا آنتن می‌نامند. مطابق شکل زیر، اگر میدان اصلی را به نوسان کننده‌های باز بسپاریم قادریم امواج را به فواصل دور گسیل داریم.

بدین ترتیب، ما قادریم هرجریان الکتریکی را به امواج الکترومنیتیک تبدیل کنیم و آنها را روانه فضا سازیم. خواص امواج الکترومنیتیک آنست که از غیرهادی‌ها بسهولت می‌گذرند و در هادی‌ها جذب می‌گردند و به جریان الکتریکی تبدیل می‌شوند.

باتوجه به مکانسیم‌هایی که در فوق بدان اشاره شد ما برای رساندن پیامهای صوتی از طریق فرستنده‌ها مشکلی نخواهیم داشت.

«مقایسه چشم با فرستنده‌های تلویزیونی»

چشم انسان قادر است رنگهای با طول موجهائی بین یک تا ۸۰۰ میلی میکرون را تشخیص دهد. نور سفید ترکیبی از تمام این رنگهاست. هر نوری مانند صوت دو مشخصه دارد:

۱ ـ شدت

۲ ـ تواتر یا فرکانس که همان تعداد نوسانات در واحد زمان است.

هنگامی که انرژی نوری به انرژی الکتریکی تبدیل می‌شود پالسها دو چیز را باید جابجا کنند:

۱ ـ شدت نور

۲ ـ فرکانس یا تواتر آنرا عیناً مانند صوت با این اختلاف که بعلت سرعت بالای نور، تواترهای نوری بسیار فشرده و زیادتر از تواترهای صوتی هستند. ولی مکانیسم عمل عین همان سیستم قبلی است.

بنابراین هنگامی که تصویری از طریق دوربین‌های تلویزیونی دریافت می‌شود و از طریق سیمهای الکتریکی به فرستنده‌های الکترومنیتیکی ارسال می‌گردد و در آنجا نیز بدست امواج سپرده می‌شوند، آنچه که رل اصلی را بازی مـی‌کند شدت و تواتر است. (یعنی دامنه موج و تعداد نوسان در واحد زمان)

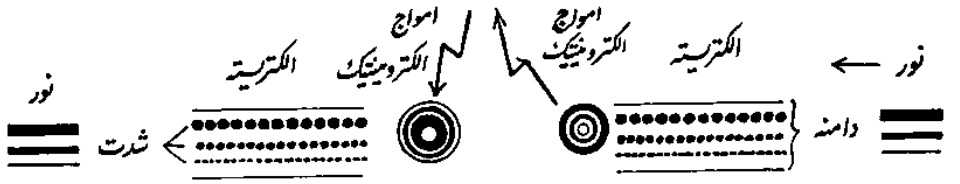

مدولاسیون

عمل مدوله کردن بدین‌سان است که طول موجهای مختلف را در فرستنده بر هم سوار می‌کنیم و بصورت یک موج در می‌آوریم و در گیرنده دوباره آنها را از هم جدا می‌کنیم.
به دیاگرام زیر نگاه کنید مکانیسم این عمل را در می‌یابید.

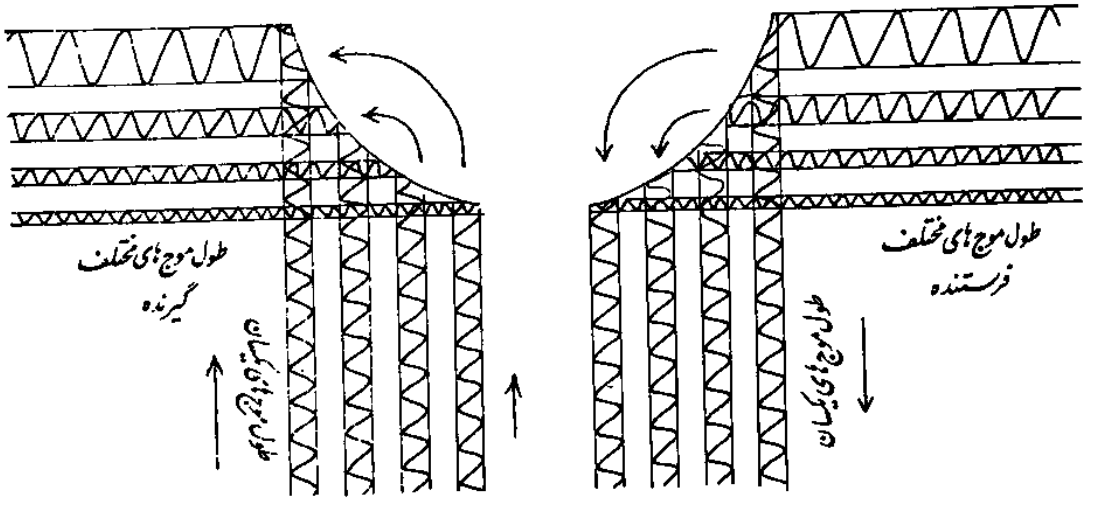

ترکیب صدا و نور و جداکردن آنها از یکدیگر:

ترکیب صوت: هرگاه چند صوت با شدت و تواتر مساوی یا مختلف با هم جمع شوند ترکیب جدید را ارائه می‌دهند. این دو صوت را در نظر بگیرید هرگاه این دو صوت با هم ترکیب شوند از ترکیب آنها یک هارمونی جدید بوجود می‌آید.

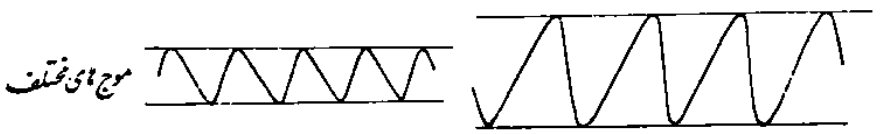

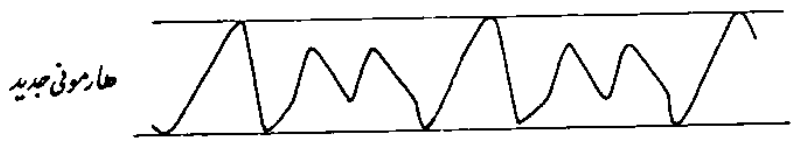

در ارکسترهای بزرگ که صدها ساز با هم کار می‌کنند، تشخیص صدای سازها بشکل جداگانه امکان‌پذیر نیست. مگر سازی که بدستور رهبر ارکستر قوی می‌شود یا بدلیلی به میکروفون نزدیک‌تر است.

درمورد نور نیز همین پدیده حکم فرماست. از ترکیب نورهای اصلی نورهای جدیدی بدست می‌آید و از مجموع آنها نور سفید ساخته می‌شود.

در سیستم گیرنده‌ها و فرستنده‌ها دقیقاً این مسئله بچشم می‌خورد. اگر این طرف تلفن صدنفر با هم صحبت کنند در آنطرف تلفن صدای همهمهٔ همه را با هم می‌شنویم و فقط یکی از صداها که به گوشی تلفن نزدیک‌تر است، واضح‌تر شنیده می‌شود. در فرستنده رادیوئی هم عیناً همین وضع حاکم است.

هنگامی که گوینده از صحنه شلوغ فوتبال رپرتاژ تهیه می‌کند و ارسال می‌دارد صدای خودش که به میکروفون نزدیک است واضح‌تر از صدا و همهمه هزاران تماشاچی به گوش می‌رسد.

درمورد نور و تصویر نیز عیناً این مثال گویا است. در همان ورزشگاه که

صدهزار تماشاچی چون نقطه‌هایی نشان داده می‌شوند. دوربین گاهی یکی از آنها را بزرگ می‌کندو بیننده آن چهره را بهتر می‌بیند وگرنه تصاویر تماشاچی‌ها که انعکاسی از نورهای مختلف با طول موجهای مختلف هستند، ترکیب شده و بصورت یک تصویر یک پارچه، تلفیق رنگها را ارائه می‌دهند، که تشخیص افراد بطور دقیق و منسجم امکان‌پذیر نیست.

تصور می‌رود اکنون با داشتن اطلاعات دقیقی که درمورد تبدیل انرژی‌های صوتی و نوری و الکتریکی و الکترومنیتیکی بدست آوردید، بد نیست طرز جدا کردن سیستم نوری و صوتی را هم درگیرنده‌های تلویزیونی بررسی کنیم.

در فرستنده‌های رادیوئی ـ صوت به الکتریسیته و الکتریسیته به امواج الکترومنیتیک تبدیل می‌گردد. در حالیکه در فرستنده‌های تلویزیونی صوت و نور (تصویر) به دو انرژی الکتریکی و سپس به الکترومنیتیکی تبدیل می‌شوند.

می‌دانیم که سرعت نور هزارها برابر بیشتر از صوت است (رعد و برق و نور آن و صدای آن بهترین شاهد این مدعا است که نور آنرا بلافاصله می‌بینیم در حالیکه صدای آنرا مدتها بعد می‌شنویم).

در مقایسه نور و صوت باید قبول کرد که تعداد تواترهای صوتی بمراتب کمتر از تعداد تواترهای نوری است. و شدت آن نیز کمتر از شدت نور است.

بهمین دلیل نور قادر است میلیاردها کیلومتر طی طریق کند در حالیکه صوت بسادگی مستهلک می‌شود. باتوجه به این ویژگیها فرض کنیم که انرژی صوتی و نوری را به امواج الکترومنیتیکی تبدیل کنیم. در گیرنده دوباره آنها را به انرژی الکتریکی تبدیل خواهیم ساخت. دو سری پالس در سیم جاری می‌گردد:

۱ ـ حامل شدت و تواتر صوتی.

۲ ـ حامل شدت و تواتر نوری

کافیست سیستمی بکار بریم که سه راهی مانند باشد از یک راه دو شدت و تواتر وارد می‌شوند پایان دو راهی‌ها مبدلهای ما قراردارند. مبدل صوتی فقط قادر است پالسهای حامل صوت را تبدیل کند و پالسهای نوری را رد می‌کند و

مبدلهای نوری فقط قادرند پالسهای حامل انرژی نوری را به تصویر تبدیل کنند. بدین ترتیب مشکلی پیش نخواهد آمد.

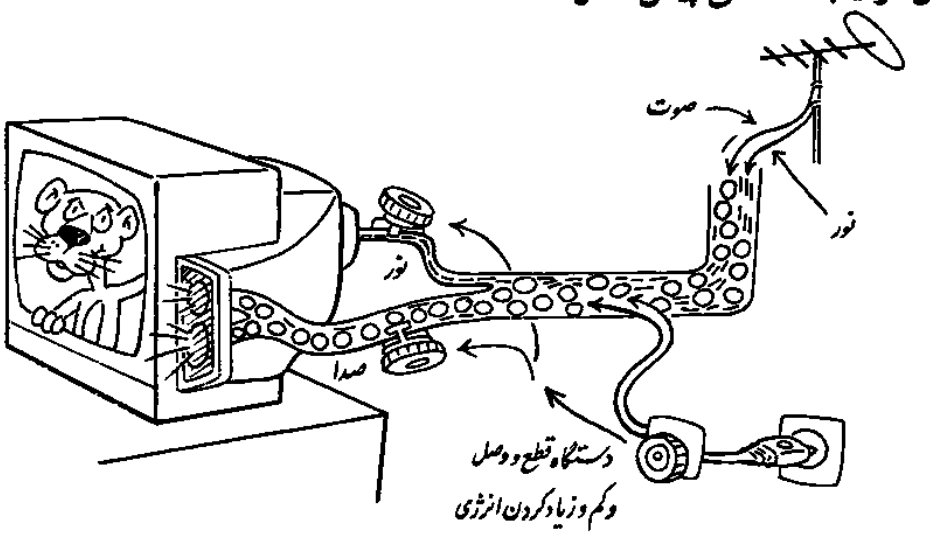

چون دامنه و تعداد نوسانهای صوتی بکلی با دامنه و تعداد نوسانهای نوری متفاوت است مبدلها نیز کوچکترین مشکلی ندارند.

فرض کنیم مقداری دامنه و تواتر نوری به مبدل صدا وارد شد. این مبدل نسبت به این دامنه و تعداد نوسان حساس نیست یعنی توان دریافت آن را ندارد پس کوچکترین اثری روی آن نمی‌گذارد. بالعکس مبدلهای نوری نسبت به دامنه و تعداد نوسانهای صوتی که بسیار کم است بی‌تفاوتند چرا که این دامنه و تعداد نوسان آنقدر ضعیف است که نمی‌تواند کوچکترین اثری روی آن بگذارد.

کنترل از راه دور ویدئو و تلویزیون

حالا با اطلاعات علمی فوق به سراغ یک ویدئو میرویم. ویدئوها هم تلویزیونهای رنگی هستند و هم می‌توانند از بایگانی خود فیلمی را به معرض نمایش بگذارند.

با یک سیستم کنترل از راه دور:

۱ ـ آن‌را روشن می‌کنیم.
۲ ـ قادریم فرمان به او بدهیم که از بایگانی یعنی از فیلم استفاده کند.
۳ ـ در این مرحله قادریم فیلم را در هر تصویری که بخواهیم ثابت نگهداریم.
۴ ـ فیلم را تند یا کند کنیم.
۵ ـ نور آنرا کم و زیاد یا تنظیم کنیم.
۶ ـ فیلم را برگردانیم.
۷ ـ دوباره ببینیم. و باز هم تکرار کنیم...
۸ ـ می‌توانیم ویدئو را خاموش کنیم و تلویزیون را روشن کنیم.
۱ ـ می‌توانیم کانالها را عوض کنیم.
۲ ـ روی هر کانال صدا را بدلخواه کم یا زیاد کنیم.
۳ ـ نور را کم یا زیاد کنیم.
۴ ـ می‌توانیم فقط از صدا استفاده کنیم و تصویر نداشته‌باشیم.
۵ ـ می‌توانیم فقط تصویر داشته‌باشیم صدا نداشته‌باشیم.
۶ ـ در این مرحله برنامه‌ها را نمی‌توان بعقب برگرداند. بقولی برنامه زنده است. یعنی فرستنده می‌فرستد و گیرنده تبدیل می‌کند و بصورت صوت و تصویر ارائه می‌دهد. رئوس مطالب اصلی را یکبار دیگر با هم مرور می‌کنیم. در ویدئو تلویزیون می‌توانیم. از راه دور:
۱ ـ به سراغ بایگانی برویم (فیلم داخل ویدئو)
۲ ـ برنامه‌های زنده‌ای که فرستنده در حال فرستادن آن است.
تغییرات ممکن را بدهیم. (کانال‌های مختلف را بگیریم)
حال اگر سیستم ویدئو تلویزیونی را با سیستم کنترل از راه دور انسان مقایسه کنید ملاحظه می‌نمائید که عیناً می‌توان بمثابه یک ویدئو تلویزیون با مغزانسان تماس گرفت.
۱ ـ مقداری برنامه زنده به آن داد.
۲ ـ از بایگانی خاطرات آن بدلخواه استفاده کرد ...

مکانیسم کار: خوابهای تلقینی

سیستم کنترل عیناً مانند یک هیپنوتیزم کننده عمل می‌کند. ولی برخلاف هیپنوتیزم کننده عادی برای تمرکز اندیشه روی مبحث خاصی، از طریق فرستادن تحریکهای مزاحم، گرم کردن کف پاها، غش رفتن دست و پا، ایجاد دردهای موضعی، احساسهای کاذب هیجان‌انگیز، و تحریکهای جنسی جلوی خواب طبیعی را سد می‌کند.

در چنین شرایطی اندیشه آغاز می‌شود، سیستم فکر خوانی، اندیشه‌های ایجاد شده را بررسی می‌کند. مدام مطالب اندیشه عوض می‌گردد. درجایی که مورد نظر است کلید خواب زده می‌شود. امواج مزاحم قطع و خواب به انسان مستولی می‌گردد.

جز تعدادی از نرونها که در آخرین لحظه فعال باقی می‌مانند تمام قشر مغز در وقفه فرو می‌رود. کسی که پشت فرستنده کنترل قرار دارد عیناً مانند هیپنوتیزم‌گرهای عادی فرمان خواب را با صدای خودش بما القا می‌کند. بخواب، تو داری بخواب میروی. تو حالا برای دیدن خواب آماده می‌شوی، تو فلان کس را داری می‌بینی. او به تو حمله می‌کند. او را بزن. بزن محکم ولش نکن فرار کرد. سنگ را برداشت. مواظب باش پرت کرد. مواظب باش توی سرت نخورد. همراه این القائات، هیجانات شدید ترس و (تپش قلب و بالا رفتن ریتم حرکت ریه‌ها) به کمک کامپیوترها متناسب با صحنه‌ها تنظیم می‌شود. بدلیل شدت هیجانات از خواب می‌پرید.

یکبار دیگرخواب را بصورت اندیشه مرورمی‌کنید. سیستم کنترل قادر خواهد بود صحت پیاده شدن رؤیاهای القایی را از خواندن اندیشه شما بررسی کند.

اگر درست جا افتاده بود که هیچ، درغیر اینصورت دوباره شما را بخواب می‌کند. و از طریق القاء همان خواب را تجدید می‌کند.

بهمین دلیل گاهی اتفاق می‌افتد از اول شب تا صبح فقط چند صحنه تکرار می‌شود. در ضمن سیستم کنترل اطلاع دارد که شخصی را که شما در خواب

دیده‌اید فردا می‌خواهد این کار را انجام دهد.

فردا صبح درحالیکه شما این خواب را دیده‌اید و خاطری مشوش دارید از خانه خارج می‌شوید. شخص موردنظر سرراهتان سبز میشود. عیناً واقعه اتفاق می‌افتد و شما!! چه نتیجه‌ای خواهید گرفت؟ اگر چندین بار چنین رؤیاهایی داشته باشید و بعد هم اتفاق بیافتد شما نسبت به رؤیاهای خود شرطی می‌شوید. رؤیاهای شما برای شما می‌شوند دستورالعملهای زندگی، که بدون کوچکترین مقاومتی مرتکب اعمالی می‌شوید که با هیچ معیار منطقی نمی‌خواند. «بخاطر داشته باشید که فرد دوم را نیز بهمین شکل می‌توان شرطی کرد و بطور کلی برخورد بین افراد را برنامه‌ریزی نمود» بنابراین، جایی که نباید بعضی از حرفها را بزنید می‌زنید. بعضی جاها که باید بعضی از حرفها را بزنید نمی‌زنید. بعضی جاها که باید خونسرد باشید از کوره درمی‌روید، و بالعکس جایی که باید جدی باشید بی‌تفاوتید. جایی که نباید بخندید می‌خندید. جایی که باید بخندید عبوسید خلاصه در یک کلام حلقه‌ای بر گردنم افکنده دوست! (یا دشمن!) می‌برد هرجا که خاطرخواه اوست!!

این سند علمی را نیز در مورد خوابهای تلقینی مطالعه فرمائید و بمطالعه کتاب ادامه دهید. این سند از پرونده (EDOM - RHIC) استنساخ گشته که از پرونده قتل پرزیدنت جان اف کندی توسط سیا تهیه شده است. طبق این مدارک طرح تبدیل انسان به آدمهای مصنوعی تشریح شده که می‌بایست از طریق امواج رادیویی کنترل و طوری برنامه‌ریزی شوند که بمجرد دریافت فرمان، آدم بکشند. بنا برگفته آقای جیمز مور در اولین مرحله برنامه‌ریزی (RHIC) قاتل آینده را به خواب تلقینی عمیقی فرو می‌برند، و او را طوری شرطی می‌سازند که به مجرد شنیدن صدای بخصوصی مجدداً به خواب تلقینی فرو رود.

هرکسی را می‌توان با یا بدون اطلاع خودش زیر کنترل گرفت و طوری برنامه‌ریزی نمود که (به مجرد شنیدن آن صدا یا هر تحریک معین شده) به اعمال خاصی دست بزند. و رفتار بخصوصی را در پیش گیرد. «مور» می‌افزاید این کنترل

که برای تمام عمر موثر است، ممکن است هفته‌ها، ماه‌ها و یا حتی سالها بعد از اولین برنامه‌ریزی درحالت بیداری خواب مانند بکار افتد!!!!

«مکانیسم کنترل حرکت»

حالا برای آنکه بدانید چقدر راحت می‌توان حرکت یک جسم متحرکی را با دقت تنظیم کرد، به توضیحات ذیل توجه فرمائید. اگر گوی کوچکی را روی صفحه رها کنید که از عرض و طول به آن نیرو وارد کنیم گوی ما درنتیجه این دو نیرو بهر نقطه دلخواه حرکت خواهد کرد.

کافیست دو دکمه یکی رفت و برگشت عرضی را تنظیم کنید و یکی رفت و برگشت طول را.

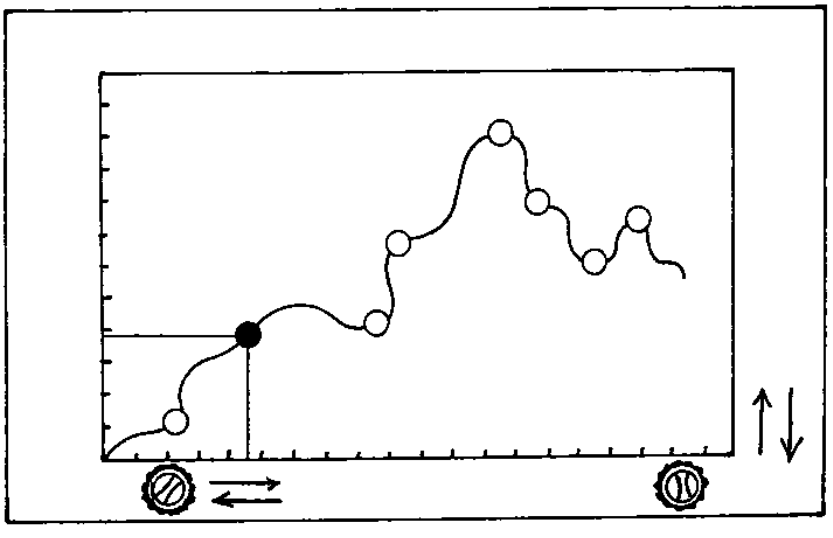

می‌توانیم جسم متحرک را روی این صفحه در نتیجه این دو نیرو بهر کجا که بخواهیم ببریم. خطوطی که روی صفحات کامپیوترها با در دست داشتن دو دکمه رسم می‌کنیم برمبنی همین اصل استوار است.

حال اگر قادر باشیم به همین جسم متحرک نیروی دیگری درجهت ارتفاع وارد سازیم قادر خواهیم بود موقعیت جسم متحرک را در تمام جهات در فضا تنظیم کنیم.

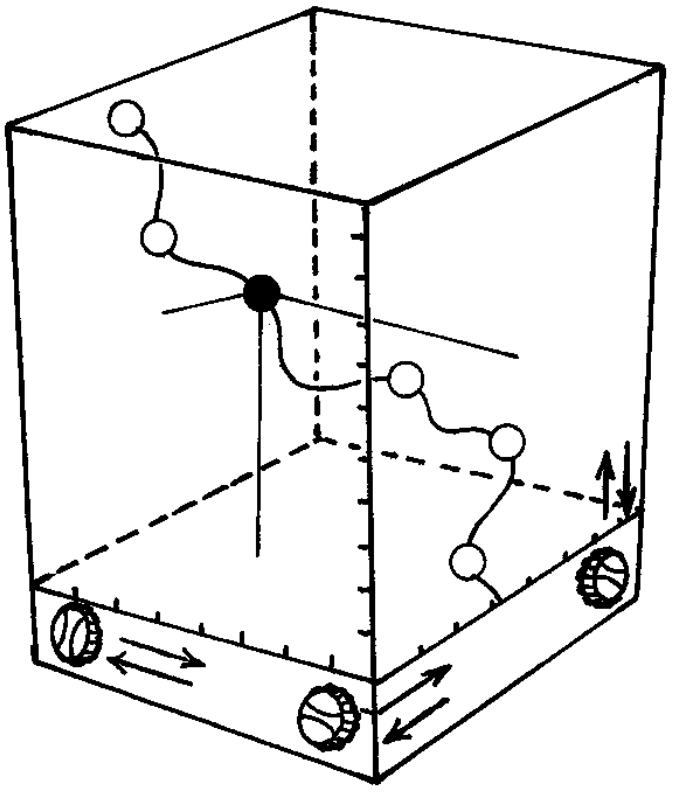

تعیین حرکات اقمار مصنوعی و قراردادن آنها در مدارهای خاص، تعیین مسیر موشکها، دستهای مکانیکی، کانال کن‌ها، جابجا کننده‌های آشغال‌های شهری. از همه مهمتر دستهای مصنوعی و پاهای مصنوعی که از امواج مغزی دستور می‌گیرند براساس همین قوانین برنامه‌ریزی می‌شوند.

باتوجه به توضیحات فوق متوجه می‌شوید که صدور فرمان از طریق سیستم‌های کنترل از راه دور چقدر ساده و انجام اعمال حرکتی در انسان بچه سادگی می‌تواند صورت گیرد.

می‌توان به دستها و پاها فرامینی صادر کرد که گهگاه معانی خاصی را برای بیننده تداعی کند، درحالیکه انجام دهندهٔ آن بهیچوجه متوجه عمل خود نباشد. به دیگر اعضای حرکتی نیز می‌توان عیناً همین فرامین را صادر کرد، گردن، سر، صورت، لب و بهترین مثال چشمک زدن بی‌اراده است!! انجام حرکاتی با دست و اشاراتی با دست که معانی مستهجنی می‌دهد ولی مرتکب شونده بهیچوجه متوجه عمل خود نیست. اگر چنین است گاهی انگشت سبابه بدون دلیل برماشه اسلحه‌ای می‌تواند فشار آورد!! و بالعکس می‌توان انگشتی را که خود مصمم است برماشه اسحله فشار آورد خشک کرد و از کار انداخت!! این خبر را مطالعه فرمائید:

«روزنامه ابرار ۱۸ آذرماه ۱۳۶۸ شماره ۳۱۸ منبع خبر آسوشیتدپرس، ((گورباچف از یک سوءقصد نجات یافت. یک جوان آلمانی که در جریان سفر میخائیل گورباچف رهبر شوروی به ایتالیا مأموریت داشت وی را بقتل برساند، در شهر ناپل دستگیر شد. خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی بنقل از روزنامه (ایل ماتینو) چاپ ایتالیا گزارش داد. این فرد که خود را کارل سوسرلند معرفی کرد. اعتراف نمود که از یک گروه تروریستی آلمانی مبلغ ۳۰ هزار دلار برای انجام این مأموریت دریافت داشته، اما هنگام سوء قصد توانایی انجام آنرا از دست داده است.»

«استفاده از احساس‌ها برای شرطی‌سازی»

بطور طبیعی انسانها احساس‌های مشترکی دارند که درمجموع خوش آیند و بدآیند هستند. سیستمهای کنترل می‌توانند با ضبط این احساس‌ها و استفاده از

یک بایگانی اطلاعاتی و بکمک کامپیوترهای برنامه‌ریزی شده آنها را روانه مغز افراد موردنظر سازند.

فرد موردنظر بدون کوچکترین مقاومتی آنها را دریافت خواهد داشت و بلافاصله از طریق سلسله اعصاب داخلی بازتابهای رفتاری آنها که گاهی درونی و گاهی بیرونی هستند از خود بروز خواهد داد.

دلهره احساسی است که قلب را آماده برای افزایش ضربانهای از ۷۵ به بیشتر می‌کند. گویای خبری ناگوار است. احساس شرم و خجالت نرونهای خاصی را به فعالیت وامی‌دارد که سرانجام رگهای صورت را تحریک می‌کنند. خون بیشتری درصورت جمع می‌شود.

شخص شرم‌زده و خجالت کشیده سرخ می‌شود و در نهایت قطرات عرق روی پیشانی او بعنوان عرق شرم سرازیر می‌گردد و این صحنه سراپا تصنعی را کامل می‌نماید.

بدین ترتیب قادریم احساس‌های تصنعی بوجود آوریم، که هیچ عامل خارجی و داخلی نداشته‌باشد. و بفرض آنکه وجود داشته باشد می‌توان آنرا بدلخواه تشدید و خفیف نمود و حتی به صفر تنزل داد. و از یک انسان خجول، انسان پرروئی ساخت که در تاریخ سابقه نداشته باشد و بالعکس از گستاخ وقیحی ـ آدمی سر به راه و فروتن ارائه داد. گاهی برای تعویض فکر و اندیشه سیستم کنترل به احساسهای تصنعی متوصل می‌گردد. بدون شک هر احساسی خاطره ویژه‌ای را در انسان زنده می‌کند. بهمین دلیل احساسهای ناپسند خاطرات بد زندگی را مجسم می‌سازد. واحساسهای خوش آیند خاطرات خوش را به روی صحنه می‌آورد. با القاء احساسهای گونه‌گون و تعویض آنها می‌توان افکار را ورق زد و آنرا خواند. و کاراکتر انسان را بررسی کرد.

می‌توان با ایجاد احساس کاذب گرسنگی و اشتها، باعث چاقی و بی‌قوارگی شد، بالعکس با احساس سیری تصنعی موجبات ضعف و ناتوانی را ایجاد نمود. در یک جمله تمام احساسهای زیبا و نازیبا که منشاء و تقویت کننده کل فعل و

انفعالات یک انسان است می‌توان بطور تصنعی ایجاد نمود.

عشق که خود منشاء حیات و خلاقیت است با این سیستم می‌توان به منجلاب فسادش کشید و یا چنان به انزجار و تنفر تبدیلش کرد که جهنم از آن ساخت. البته در این احساسهای تصنعی عوامل طبیعی بی‌تأثیر نیستند. برای ایجاد عشق به زیبا صنمی یا پریچهری سیستمهای کنترل اشکال فراوانی ندارند.

من ندانم به نگاه تو چه رازی است نهان ـ که من آن راز توان دیدن و گفتن نتوان.

بلکه اشکال آنها ایجاد تنفر به چنین افرادی است. بالعکس ایجاد عشق نسبت به کسانیکه از زیبائی بهره‌ای ندارند، و سن و سالِ طراوت و زیبائی عشق آفرین از آنها سلب شده، مشکل است. در عوض ایجاد حس تنفر و انزجار نسبت به آنها ساده و آسان است.

با همه این اوصاف هنگامی که سخن از تصنع شد باید به عشق واقعی هم شک برد. و دیگر دوست داشتن و تنفر داشتن دست من و شما نیست!!! می‌توان عاشق دیوی شد و از فرشته وشی زیبا متنفر بود!! و در یک کلام احساس‌ها بهترین وسیله شرطی سازی انسانها خواهد بود.

(ایجاد درد)

در تمام نواحی خارجی و داخلی بدن می‌توان ایجاد درد نمود بدون آنکه کوچکترین دلیلی برای آن وجود داشته باشد. و بالعکس ایجاد خارش در تمام نواحی خارجی بدن بطوریکه در اثر خاراندن زخم شود. و در یک جمله آنچه بصورت طبیعی در این جامعه انسانی صورت می‌گرفته قادریم به اشکال مصنوعی ایجاد کنیم که بی‌اختیار این شعر تداعی می‌شود.

طبیب از درد می‌پرسد، من از درمان درد امّا

نه من آگاه از دردم نه او آگه ز درمانم

باور کردنی نیست ولی حقیقت دارد که با سیستم کنترل می‌توان در هر کجای بدن ایجاد انفکسیون نمود و زخمی ایجاد کرد. و بعنوان عاملی برای ایجاد احساسهای ناهنجار یاس و ناامیدی قطع امید و سرخوردگی عدم علاقه به زندگی و گوشه گیری و انزوا .... از آن استفاده نمود.

(سیستم کنترل و اندیشه)

انسان برای محفوظ و سالم نگاه داشتن خویش احتیاج به شناختن اطراف خود دارد و باید از چند و چون اطراف خود اطلاعات دقیق و جامعی بدست آورد.

به همین دلیل از طریق حسهای پنجگانه اطلاعات لازم را بدست می‌آورد و در بایگانی اطلاعات خود آنها را جمع‌آوری می‌کند. اطلاعات صوتی (صداها، گفتگوها) تصویری (عکسها، مناظر، حرکات و...) شیمیائی (مزه‌ها، بوها) لامسه‌ای (حرارت، برودت، زبری، نرمی، تیزی، کندی). همه و همه را با تبدیل انرژی‌ها و مبدل‌های پنجگانه روانه مغز می‌کند. در آنجا به یک زبان مشترک اندیشه و یا فکر تبدیل می‌سازد.

می‌دانیم که هر تصویری، مزه‌ای، بویی، صوتی، و مشخصات فیزیکی و شیمیایی نامی دارند، رنگها در عین داشتن مشخصات متفاوت اسمی دارند.

اصوات درعین داشتن زیر و بم و فرکانس مختلف نام خاصی را یدک می‌کشند.

انسانها، حیوانات، گیاهان، اشیاء همه و همه نام دارند و صفات ویژه‌ای نیز دارند. به همین دلیل تعداد زیادی کلمات بنام صفت، ویژگی‌های آنها را بتصویر می‌کشند.

کلمات بسیاری افعال و کاربرد آنها را در زمانهای مختلف مشخص می‌سازند. کلماتی بنام اعداد تعداد آنها را معلوم می‌سازند. باین ترتیب مغز از کلمات

بعنوان سمبلهایی که از نفس واقعیت دو مرحله دورند استفاده می‌کند و با سر هم کردن آنها اندیشه و فکر را بوجود می‌آورد. یعنی تمام ضبطی‌های خود را به کلام ترجمه می‌کند.

از این رو هرگاه فکر می‌کنیم این کلمات هستند که در سلسله اعصاب جاری می‌شوند و اندیشه را می‌سازند. اگر خوب دقت کنید هنگام فکر کردن کلمات از طریق تارهای صوتی بصدای بسیار بسیار خفیف تبدیل می‌شوند و احساس می‌شود که از طریق زبان نیز به بیان بی‌صدا درمی‌آیند!! یعنی دقیقاً می‌گوئید ولی صدایی از شما برنمی‌خیزد!! پس این کلمات باید قبلاً در مغز جاری شوند و از طریق سلسله اعصاب اعضای مربوطه یعنی ریه‌ها، تارهای صوتی عضلات حلق و دهان و از همه مهمتر زبان را متناسب با خود به تحریک وادارند.

هنگام فکر در مغز منحصراً مبادلات الکتریکی صورت می‌گیرد. که بصورت پالسهای مشخص در مدارات بسته نرونی جابجا می‌گردند. برای شناخت این مکانیسم بهتر است ولوم رادیویی را که روی طول موج معینی دارد کار می‌کند به صفر برسانید.

دقیقاً فعل و انفعالی که در رادیو دارد صورت می‌گیرد کاری است که در مغز هنگام اندیشه صورت می‌گیرد حال اگر ولوم را زیاد کنید صدای آن را می‌شنوید.

بنابراین حرف زدن یعنی با صدا فکر کردن ـ (رادیو حرف می‌زند و برنامه پخش می‌کند) ساکت بودن و فکر کردن (رادیویی است که کار می‌کند ولی ولوم صدا را به صفر تقلیل داده‌ایم.

دیاگرام زبان اندیشه

این جمله را فکر کنید (بابا به برادر آب داد.)

دقت کنید درست به آن می‌ماند که دارید بی‌صدا حرف می‌زنید. حالا بیائید بجای حروف قراردادی الفبای فارسی، که نماینده یک صدا هستند عدد بگذاریم.

آ = ۱

ب = ۲

د = ۳

ه = ۴

ر = ۵

اگر زبان نوشتاری فارسی بابا به برادر آب داد. را با عدد عوض کنیم خواهد شد ۱۲ ۱۲ - ۴۲ - ۵۳۱۵۲ - ۲۱ - ۳۱۳ . حالا به جای اعداد نقطه یعنی پالس الکتریکی می‌گذاریم و می‌شود:

.. . .

حالا پالسهای الکتریکی را تبدیل به امواج الکترومنیتیک می‌کنیم.

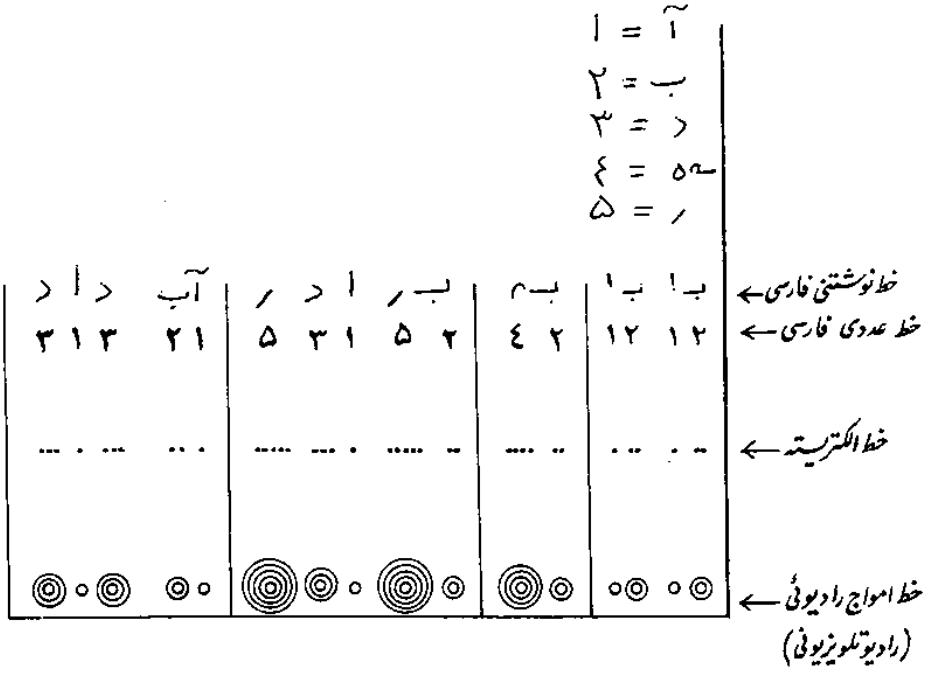

بدین ترتیب فکر و اندیشه در مدارهای بسته نرونی بعنوان انرژی الکتریکی جاری می‌گردند و درعین حال امواج متناسب با خود نیز می‌سازند و ساطع

می‌کنند. به‌عبارت ساده‌تر، مغز از اطراف خود از طریق گزارشگران حسی اطلاعاتی دریافت می‌کند.

این اطلاعات یک مرحله از واقعیت دور می‌شود یعنی الگوهایی که در مغز از اطلاعات دریافتی ساخته می‌شود عین خود واقعیت نیست. بدین‌ترتیب که از دیدن یک ساختمان یک ماکت کوچکتر در مغز ساخته نمی‌شود. یا از غذاها، مزه‌ها، بوها، رنگها و .... عین آن به مغز روانه نمی‌گردد.

بلکه از طریق یک سلسله مبادلات انرژیتیک الگوهای قراردادی را جایگزین واقعیتها می‌کند و تازه بعلت متنوع بودن این الگوها یکی از آنها را بعنوان زبان مشترک انتخاب می‌نماید.

برای فهم بهتر مطلب اجازه بدهید از یک مثال ساده مدد بگیریم. مغز ما از میوه‌ای بنام لیموترش اطلاعاتی کسب کرده:

۱ ـ از طریق چشم‌ها: رنگ سبز متمایل به زرد آن، کروی بودن آن، بعداز پاره شدن شکل داخلی آن.

۲ ـ از طریق دستها: نرمی روی پوست آن.

۳ ـ از طریق زبان: مزهٔ ترش آن.

۴ ـ از طریق بینی: بوی مطبوع آن.

۵ ـ از طریق گوش: نام او و خواص متعدد آن.

تمام این اطلاعات از طریق حس‌ها به انرژی الکتریکی تبدیل شده و به مغز رفته در آنجا نیز از طریق تبدیل انرژی الکتریکی به پتانسیل، ضبط گردیده است.

در این تبدیلات الگوهای داخلی مغز چند مرحله از نفس واقعیت مربوط به انسان، حیوان، گیاه و اشیاء دور شده است. یعنی:

۱ ـ خود این موجودات داخل مغز نشده‌اند پس یک مرحله از نفس آنها دور شده‌ایم.

۲ ـ از تصویر، مزه، بو، رنگ و درجه حرارت و .... هیچکدام اثری در مغز

نمی‌بینیم. پس از الگوهای درجه دو هم یک مرحله دور شده‌ایم.

بدین ترتیب مغز الگوهای خاصی را برای ضبطی‌های خود را برگزیده است. که آنها را بصورت پالسهای الکتریکی درآورده و با دقت خاصی آنها را در جای خود قرار می‌دهد. مغز قادر است هرگاه که بخواهد این اطلاعات را مرور کند. هنگام مرور، اندیشه و فکر ظاهر می‌شود و از طریق سلسله اعصاب حلق و دهان پالسهای الکتریکی را به حرکتی تبدیل نموده و بیان آغاز می‌گردد.

بنابراین یکی از ویژگیهای مغز در مواقع سلامت کامل و استراحت یا وضع مناسب بررسی اطلاعات دریافتی بصورت اندیشه یا فکر است، که معمولاً از سر هم کردن اطلاعات قبلی اعم از یادآوری خاطرات، اعمال روزانه، آرزوها، یا برنامه‌ریزیهای گونه‌گون در مغز ظهور می‌کند.

معمولاً اندیشه به زبان مادری ترجمه می‌شود و از طریق ریه‌ها و اعضای حلق و دهان و زبان و دندان و لبها بصورت گفتار در می‌آید. اگر خوب دقت کنید فکر کننده دارد حرف می‌زند ولی صدایش در نمی‌آید. درست مانند رادیوی بازی که ولوم آن را به صفر تقلیل داده باشند.

باتوجه به این توضیحات سیستمهای کنترل با بدست آوردن امواج ساطع شده مغز بسهولت قادرند افکار انسان را بخوانند و با تجزیه و تحلیل کردن آن شخصیت هر انسانی را شناخته و او را اداره کنند.

ما هم اکنون در لابراتوار خود در ایران دستگاهی داریم که بصورت شماتیک الگوهای فکری و رفتاری مغز را ارائه می‌دهد این دستگاه بسادگی تمام فعل و انفعالات الکترومنیتیکی مغز را از چند متری دریافت می‌کند و به زبان اعداد ارائه می‌دهد.

کافیست یک مبدل دیگری، به این دستگاه بیافزائیم که این اعداد را به زبان نوشتاری هر زبانی ترجمه کند.

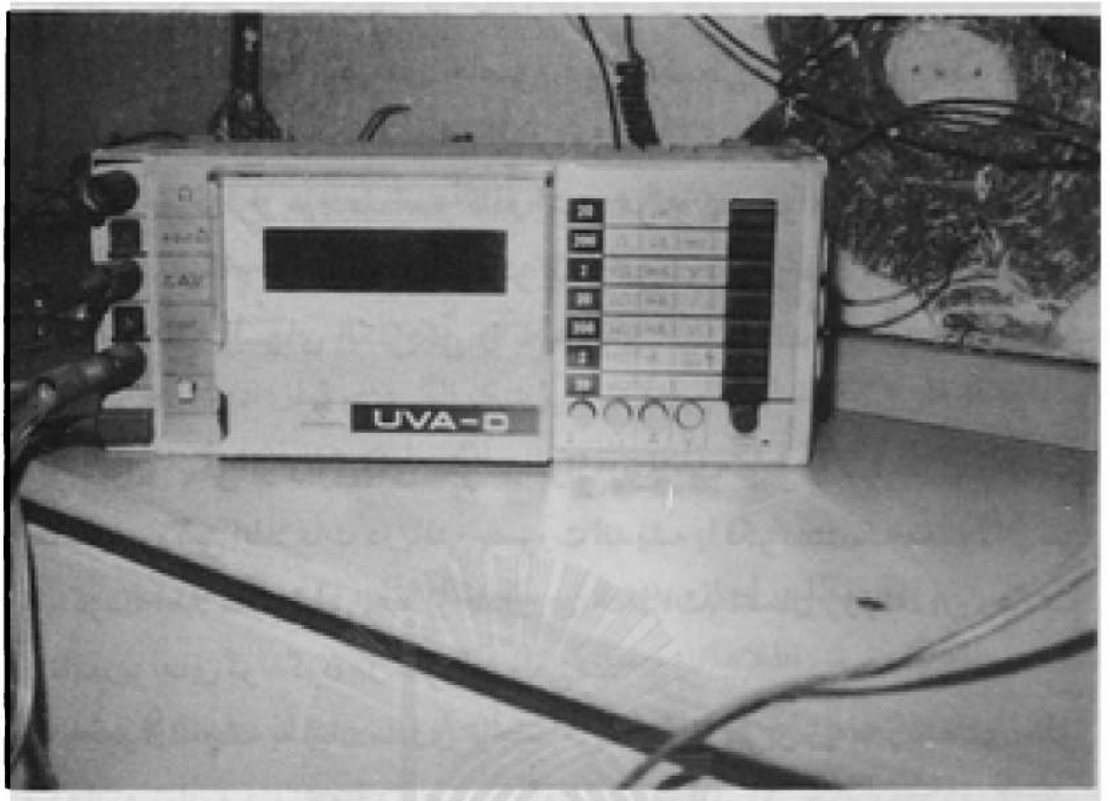
UVA-B

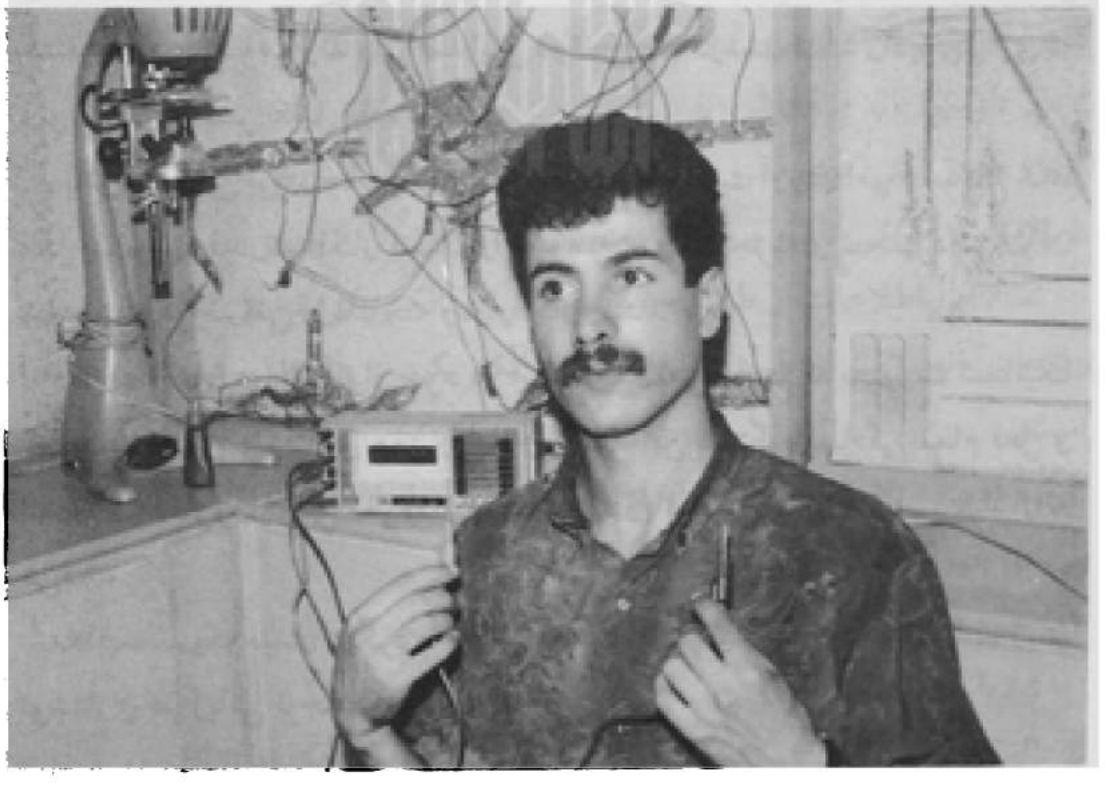

تاریخچه‌ای از خواندن فکر و اندیشه

فکر و اندیشه را بدو صورت می‌توان خواند.

۱ ـ از طریق امواج صوتی

۲ ـ از طریق امواج الکترومنیتیکی

۱ ـ خواندن اندیشه و فکر از طریق ثبت آثار صوتی سالها است که بحقیقت پیوسته و آقای اندره موروا عضو فرهنگستان علوم فرانسه کتابی تحت عنوان «ماشین خواندن افکار» برشته تحریر درآورده.

در این کتاب اندره موروا آغاز و انجام این کشف و اختراع را با زبانی ساده و با مدارک مستند و تاریخ مشخص اعلام می‌دارد آقای ذبیح‌الله منصور نیز آنرا به فارسی برگردانده است.

خلاصه کتاب بشرح زیر است:

دانشگاه نظامی وست موت آمریکا که ریاست آنوقت آنرا پروفسور اسپنسر بعهده داشت، ایشان را با حقوقی معادل شش هزار دلار بسمت استاد ادبیات فرانسه استخدام می‌کند.

اندره موروا و خانمش به شهر وست موت می‌روند و در دانشگاه بکار مشغول می‌شوند موروا می‌گوید که این دانشگاه یکی از مجهزترین لابراتوارهای فیزیک دنیا را داشت بهمین دلیل آقای پروفسور «هائیگی» یکی از کسانیکه جایزه نوبل خود را در سن سی و هشت سالگی بمناسبت نظریاتش درباره ذرات درون اتم دریافت کرده بود دپارتمان فیزیک را اداره می‌کرد.

او مرا شاید به این دلیل انتخاب کرده بود که ادیب بودم. و کلماتی را که برای ساختن مفاهیم فکرم از آن استفاده می‌کردم درست و صحیح بودند.

اصل اختراع بر این منوال بود که پروفسور دستگاهی را ساخته بود استوانه‌ای شکل نظیر ساعت به حرکت درمی‌آمد درون آن یک فیلم باریکی پیچیده شده بود

در داخل لوله دستگاه‌های حساسی کار گذاشته شده بود که امواج صوتی حلق و مجرای تنفسی را بسادگی دریافت می‌کرد. عدسی دواری این آثار را بکمک لامپی که اشعه مادون قرمز از خود ساطع می‌کرد متناسب با تغییرات صوتی برصفحه می‌تابانید حال اگر این دستگاه را نزدیک کسی می‌گذاشتیم و او به فکر می‌پرداخت صدای بسیار خفیف ساخته شده از حلق و مجاری تنفسی او سیستمهای حساس دستگاه را بکار وامی‌داشت و فیلم علائمی را ثبت می‌کرد فیلم را در لابراتوار ظاهر می‌کردند افکار هرکسی را می‌خواندند.

این دستگاه در آغاز سال ۱۹۴۲ میلادی از طریق شرکت فورد بنام ماشین خواننده فکر به بازار آمد. در ۱۹۴۵ به انگلستان و در همان سال یکی از منصوبین آقای موروا بنام ماکزیم در خیابان هوسیمان پاریس فروشگاه بزرگی برای فروش این ماشین افتتاح نمود رویهم رفته فروش در انگلیس و امریکا بیشتر از فرانسه بود بهمین دلیل آمار طلاق و اختلافات خانوادگی حتی خودکشی‌هایی که این دستگاه بوجود آورده بود بیشتر بود منازعات و مشاجرات و غیره موجب شد تا کاتولیکها فرمانی از پاپ گرفتند و فروش آنرا تحریم نمودند.

پروتستانها نیز با آن موافقت کردند و لطمه‌زیادی، به ماشین خواندن فکر وارد آمد. من در آغاز تصور می‌کردم که این ماشین روابط بین افراد را بهبود خواهد بخشید ولی این ماشین عملاً کاری جز ویرانی خانواده‌ها و جدایی بین مردم انجام نداد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که در ۱۹۴۵ میلادی در همان حال که روی سیستمهای موجی رادیو برای تماس با مغز تحقیق آغاز شده سیستمهای صوتی تکمیل و به بازار آمده بود. بدون شک این سیستم جوابگوی خواسته کسانی که بدون اجازه می‌خواستند وارد محدوده مغز بگردند نبود از همه مهمتر برد دستگاه بسیار ناچیز بود و قدرت و توان آنچنانی هم نداشت. این دستگاه با تمام نقائصی که داشته حداقل می‌رساند که بشر سالها است که در این مسیر مجاهدت و فعالیت می‌کند.

۲ ـ از طریق امواج الکترومنیتیکی.

در بخشهای قبلی بتفصیل کاربرد سیستم فکر خوانی از طریق امواج الکترومنیتیکی مورد توجه قرارگرفته است. فقط در این بخش توان و قدرت سیستم را برفکر و اندیشه بررسی می‌کنیم. قبل از ورود به شکل کار لطفاً این اخبار مستند را مطالعه فرمائید و سپس به مطالعه ادامه دهید.

اخبار رادیو ایران

تاریخ ۷۱/۶/۱۷ برنامه بامداد.

شماره خبر ۳۵۲

مبنع خبر: اتریش

«گروهی از محققین اتریش موفق شدند دستگاهی اختراع کنند که می‌تواند معانی فعالیتهای الکتریکی مغز را کشف و مستقیماً به کامپیوتر بفرستد. (این مبدلی است که امواج الکترومنیتیکی مغز را پس از دریافت به زبان قابل فهم ترجمه می‌کند) پروفسور گرت پفورچلر رئیس این گروه تحقیقاتی درمورد نوع کار این دستگاه گفت مغز انسان از خود یک سلسله علائم الکتریکی ساطع می‌کند (امواج الکترومنیتیک) این علائم به دستگاه منتقل می‌شوند. این دستگاه معانی این علائم را تشخیص می‌دهد و به کامپیوتر منتقل می‌کند.

وی خاطر نشان می‌سازد این موفقیت گامی در راه رسیدن به هدف‌نهایی یعنی کشف افکار انسان از طریق فرستنده‌ها و گیرنده‌های الکترونیکی است. ما این توضیح کوچک را اضافه می‌کنیم که اتریش کشوری است درحال توسعه و سالها است که از این مرحله پرت است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

«شوروی دستگاهی اختراع نموده که بسادگی افکار انسان را می‌خواند»

روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۵۸ شماره ۱۵۹۷۳

منبع خبر ـ مسکو:

و خبرگزاری فرانسه

دو دانشمند شوروی موفق شده‌اند دستگاه الکترونیک بسیار پیچیده‌ای را اختراع کنند که از افکار انسان عکسبرداری می‌کند!

این دستگاه قادر نیست از تصورات بیماران تصویر جالبی ارائه دهد. بلکه از افکار و تصورات افراد کامل تصویرهای جالب معنی‌داری ارائه می‌دهد. بخصوص هنگامی که چیزی را می‌شنوند یا می‌خواهند بگویند (یعنی دارند فکر می‌کنند)

اگر دو خبر مستند فوق را با دقت مورد مطالعه قراردهید ملاحظه می‌فرمائید همان مطالبی است که ما بصورت تئوری عنوان می‌کنیم. که کلمات از طریق نرونها و سیستمهای عصبی برای بیان به ناحیه افکار آورده می‌شوند.

این مبادلات الکتریکی متناسب با خود امواجی ساطع می‌کنند که دستگاه‌های ساخت اتریش و اتحاد شوروی آنرا دریافت می‌کنند.البته بعنوان نمونه برای اثبات مسئله این دستگاهها می‌توانند آنها را بگیرند و به زبانهای قابل درک و فهم ما متناسب با همان واقعیتهای درونی ترجمه کنند.

این آخرین خبر را هم که از کشور خود داریم. مطالعه فرمائید و سپس ادامه بحث را مرور کنید. روزنامه اطلاعات چهارشنبه ۲۶ / خرداد و پنجشنبه ۲۷ خردادماه ۱۳۷۲ شماره ۱۹۹۳۴ ص ۵ دستگاهی به نام (ام ـ آر ـ آی) که هم اکنون در بیمارستان خاتم‌النبیا بکار مشغول است. بر اصل آنکه قادر است (امواج الکترومنیتیک) خارج شده از بدن را دریافت کند، مورد بهره‌برداری پزشکی قرارگرفته و ظاهراً برای گرفتن عکس از زوایای جسم آدمی تهیه شده است. صرفنظر از نوع استدلال‌های تخصصی این دستگاه ثابت کرد که ما قادریم امواج الکترومنیتیکی که بدن انسان سازنده آن است دریافت داریم.

در متن خبر یکی از مختصصین آقای دکتر فرهود صارمی دانشیار گروه رادیولوژی دانشگاه علوم پزشکی تهران می‌گوید که این دستگاه بیش از همه در تشخیص بیماریهای مغز و دستگاه عصبی و ستون مهره‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد.

و ما هم می‌دانیم که مغز و سیستم اعصاب کار فرستندگی و گیرندگی را انجام می‌دهند که درنتیجه امواج الکترومنیتیک ساطع می‌نمایند.

بهرحال باوجود این همه مدارک و شواهد هر آدم عاقلی اصل را بروجود مسلم و بی‌چون و چرای حقایق علمی می‌گذارد و آنها را به‌عنوان یک واقعیت ملموس می‌پذیرد و ابتدا از وجود آن آگاه می‌شود و سپس به چاره اندیشی عاقلانه، نه احساسات‌گونه می‌پردازد.

باچنین برداشتی باز هم بمرور کتاب می‌پردازیم:

۱ ـ فکر و اندیشه و سیستم کنترل

عقیده خاصی را نمی‌توان القا کرد یا از بین برد یعنی نمی‌توان یک مسلمان را یهودی یا یهودی را مسلمان نمود کمونیستی را طرفدار کاپیتالیست یا کاپیتالیستی را طرفدار سوسیالیست نمود ولی با سیستمهای روانی فرستادن احساسها و ایجاد موانع بمثابه پاداش و مجازات قادر است عقیده‌ای را دست کاری کند. و سرانجام صاحب عقیده را متقاعد سازد که اجرای چنین عقیده‌ای امکان‌پذیر هست یا نه و آیا این عقیده کاربرد علمی دارد یا ندارد و بصورت مصنوعی به او می‌قبولانند که (این تز درست یا غلط بودنش مطرح نیست) بلکه قابل اجرا یا غیرقابل اجرا بودنش مطرح است.

۲ ـ یک کلمه و یا یک جمله و چند جمله مربوط بهم را می‌توان القا نمود چیزی را بیاد آورد و یا انسان را مجبور کرد که کلمه یا جمله‌ای را بدون فکر بکار برد. بارها اتفاق می‌افتد که انسان جمله‌ای را نمی‌خواسته بگوید ولی نمی‌داند چرا گفته است!! (این مدرک مستند را از کتاب SUPER - MINDS مطالعه فرمائید. در شب جمعه ۲۳ نوامبر ۱۹۷۳ تلویزیون انگلیس از مهمان روسی الاصلی که تبعه اسرائیل شده دعوت کرده بود که در ضمن نمایش‌های جالب به چند نفر پیشنهاد کرد که یکی دو جمله را فکر کنند و سپس آن فکر را روی نامه‌ای بنویسند و آنرا در یک پاکت سربسته بگذارند او نیز جملات فکر آنها را روی کاغذی جدا می‌نوشت و در پاکتی می‌گذاشت. پس از آنکه پاکت‌ها را باز کردند و مقایسه

نمودند با یکی دو کلمه جابجا شده اصول فکر همه درست خوانده شده بود. البته این کتاب می‌گوید پس از این نمایشات دانشمندان انگلیسی جمع شدند و اعلام نمودند که مغز این مرد با دستگاهی از زمین اداره می‌شود!!!

ایجاد فراموشی

از طریق سیستم کنترل قادریم درمورد خاصی بصورت موقت یا همیشگی فراموشی ایجاد کنیم. مکانیسم کار را با یک مثال ساده در می‌یابید بارها به تلویزیون نگاه کرده‌اید، که روند فیلم در موارد خاصی کلید می‌شود یعنی فرستنده درعین حال که دارد امواج را می‌فرستد ولی دقیقاً روی لحظه‌ای از تصویر و صدا ترمز می‌کند.

فرستنده مشغول فرستادن است و گیرنده هم مشغول گرفتن ولی فقط یک تصویر و یک صدا و تا این ترمز برداشته نشود وضع به همین منوال ادامه دارد و مطلب دیگری روی صحنه نخواهد آمد.

این آزمایش را شما در خانه روی ویدیوهای خود با سیستم کنترل می‌توانید انجام دهید. قادرید هرکجا که بخواهید صحنه را قفل کنید. حال برگردیم به ایجاد فراموشی و کلید کردن نرون خاص.

فرض شعری را می‌خواهید به حافظه بیاورید ابتدا غلط آنرا می‌خوانید و مدام تلاش می‌کنید که درست آنرا پیداکنید آخرین نرون شعر غلط را کلید می‌کنند و شما هرچقدر کوشش می‌کنید قادر به تصحیح آن نخواهید شد.

بدنبال نام کسی می‌گردید سیستم کنترل آخرین نرون فعال را کلید می‌کند. نمی‌توانید آنرا پیداکنید. چیزی را جای خاصی می‌گذارید می‌توانند نگذارند آنرا بخاطر بیاورید. و آنرا پیداکنید!!

مهمتر از همه مطلبی را می‌خوانید ده بار صد بار نمی‌گذارند بخاطر بسپارید.

در مجلسی هستید سخنران مطلب جالبی را عنوان کرده نمی‌خواهند شما آنرا بفهمید. حالت چرت زدن خواب آلودگی در شما ایجاد می‌کنند، قادر بفهمیدن مطلب نخواهید بود.

درحین فکر کردن به حل مسئله‌ای ابداعی، اختراعی، دردهای موضعی در بدن شما ایجاد می‌کنند فکر را مختل می‌سازند، و نمی‌گذارند نتایج مطلوب بدست آورید.

بالعکس می‌توانند با تقویت پتانسیل مغز فراگیری را صدچندان کنند. حتی مطلبی ضروری را بیاد شما بیاورند. و ....

«سیستم کنترل و مسائل جنسی»

می‌دانیم که مسائل جنسی یکی‌از ارکان زیربنائی حیات انسانی است، و یکی از غرایز مهم‌است که‌بدلیل لزوم‌ادامه نسل، بخش عظیمی از لذات بدان واگذار شده. عشق یکی از زیباترین احساسهای بشری که سمبل خلاقیت و ابداع و اختراع و زندگی پرجاذبه است با مسائل جنسی در ارتباط تنگاتنگ است. این سیستم از دو قسمت:

۱ ـ احساسی

۲ ـ حرکتی تشکیل شده است.

سیستم حرکتی عبارتست‌از تحریک اعضای تناسلی از طریق فرمان به اعضاء و خون رسانی به آن و تنظیم مدت شروع تحریک تا پایان عمل همه و همه بوسیله سیستم اعصاب حرکتی انجام می‌پذیرد که کنترل آنها چه در خواب و چه در بیداری در هر لحظه‌ای امکان‌پذیر است.

بنابراین سیستم کنترل بسادگی و بسهولت هروقت بخواهد می‌تواند تحریک ایجاد کند حتی نعوظ بی‌دلیل. و بالعکس کلید کردن سیستم حرکتی!!! و ایجاد

حالت سردی و بی‌علاقگی تصنعی.

و اما احساس زیبای عشق ـ که مبادلات الکتریکی و الکترومنیتیکی تعدادی از نرون‌ها و یا یاخته‌های عصبی هستند بر اصول تمایل و علاقه، بی‌تفاوتی و تنفر استوار می‌شود، تشدید هر دو حالت، با استفاده از عده‌ای از عوامل طبیعی و تصنعی بسادگی امکان‌پذیر است. دیدن زیبارویی که بطور طبیعی هم می‌توان عاشق او شد. از این طریق می‌توان عاشق را تا سرحد جنون و از خود بیخودی پیش برد. و بالعکس می‌توان عشق واقعی را به تنفر و انزجار کشید.

درمورد قیافه‌های متوسط و احیاناً زشت، بدون شک سیستم کنترل تلاش و کوشش بیشتری باید بخرج دهد و مانند شکل اول نیست در این حالت ایجاد تنفر و انزجار آسان‌تر است.

در یک جمله شگردهای جنسی بخصوص احساسهای آن جزو مواردی است که سیستم کنترل به آسانی قادر است کسی را با کسی، کسانی را با کسی، و کسی را با کسانی نزدیک و دور کند و **یکی از موارد کاربردی بسیار موثر و چشم‌گیر این سیستم در امور اجتماعی است.**

برای ایجاد تنفر و انزجار، می‌توان با ایجاد بوهای بسیار بد هنگام دیدن فرد مورد نظر و احساس مزه‌ای بسیار بد استفاده نمود.

زیباترین افراد را اگر با بوی بد و مزه‌ای بد ملاحظه کنید و ورانداز نمائید ناخود آگاه ناحیه سنجش، قلم بطلان برهمه جاذبه‌های او می‌کشد!

«احساس بو و مزه»

سیستم کنترل می‌تواند احساس بوی خاصی را در شما ایجاد نماید. در حالیکه منبع بو در اطراف شما نباشد. بهتر است بگوئیم که سیستم کنترل با فرستادن پالسهای حامل بو در شما احساس بوی بد را برمی‌انگیزد. درست مانند اینکه

دارید چیزی را بو می‌کنید.
بخصوص هنگام نفس کشیدن از بینی این احساس بشما دست می‌دهد. و اگر از دهان نفس بکشید بو را احساس نخواهید کرد!! و اگر از هرکسی هم بپرسید که شما بویی احساس می‌کنید همه با تعجب می‌گویند خیالاتی شده‌ای!! مزه هم به همین شکل ولی جای مزه زبان است.

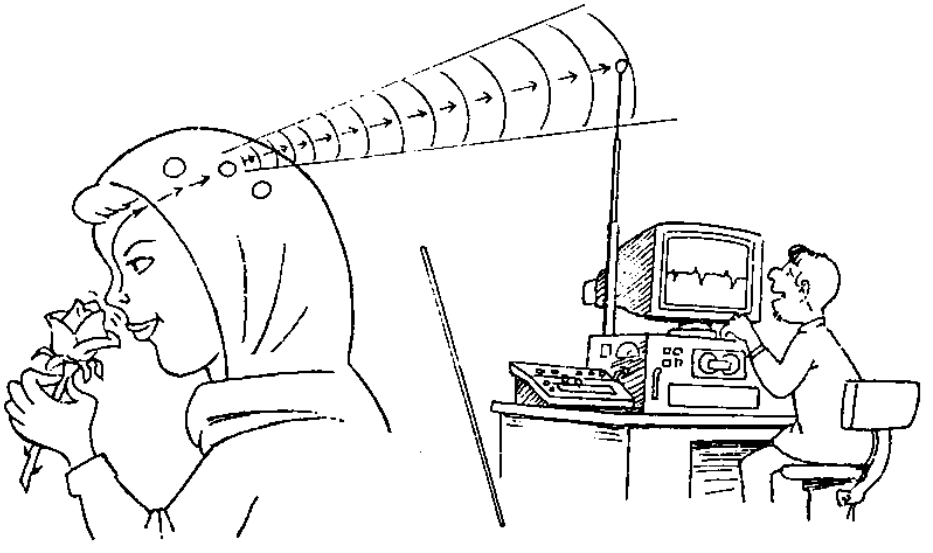

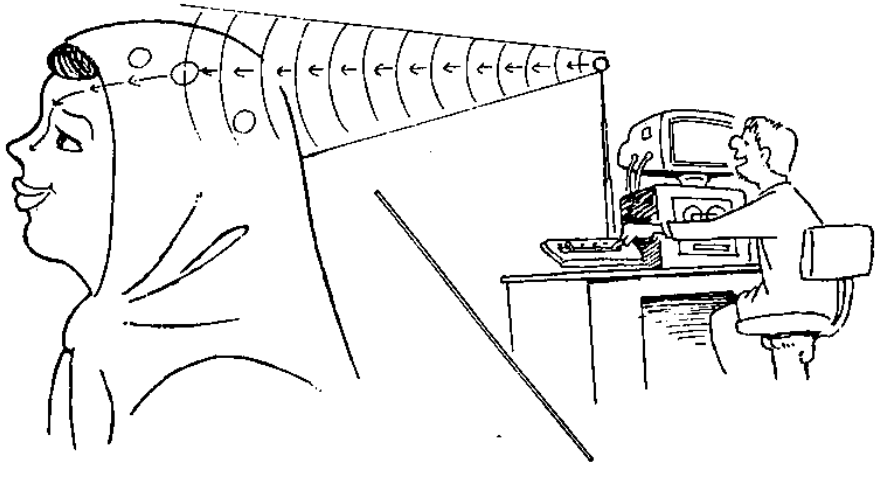

با چنین اوصافی که ذکر آن رفت. برای ادارهٔ یک انسان با سیستم کنترل هیچ مانع و رادعی وجود نخواهد داشت. آنچه مغز بطور مستقل درجامعه بدن قادر به انجام آن است از این طریق قاطع‌تر می‌توان عمل نمود.

حتی کارهایی را هم که مغز بهیچوجه قادر به انجام آنها نیست این سیستم بطور تصنعی قادر به انجام آن می‌باشد.

«چقدر می‌توان در مقابل امواج مقاومت کرد؟!»

کمترین مقاومتی در مقابل دریافت امواج نمی‌توان بخرج داد زیرا قدرت فرستنده مغز محدود به نیروی پتانسیل مغز است که بهرحال محدوداست. ولی سیستمهای کنترل با افزایش توان خود تا چندین هزار مگاوات آنچنان نیروئی روانه گیرنده‌های مغز می‌سازند که کوچکترین مقاومتی در مقابل آنها نمی‌توان انجام داد. تنها موردی که وجود دارد بشرط آنکه از کم و کیف این سیستم آگاه باشیم می‌توانیم احساسهای تصنعی را از طبیعی تمیز دهیم ولی از کیفیت احساس رهایی نداریم. یعنی گرفتار آن احساس می‌شویم و ناخودآگاه عکس‌العملهای مربوطه را نیز مرتکب می‌گردیم.

یعنی دلهره‌ای را که القا می‌نماید ظهور می‌کند شادی و نشاطی را که گسیل می‌دارد انسان را شاد می‌سازد و امواج حامل پیام غمی را که ارسال می‌کند سراپای وجود را فرا می‌گیرد و در چهره نشانهٔ آن ظاهر می‌گردد.

با همه این اوصاف بدلیل تشخیص طبیعی از تصنعی در عکس‌العملهای رفتاری محتاطانه عمل خواهیم نمود. و کوشش خواهیم کرد حتی‌المقدور از انجام عملی در ارتباط با آن احساس مصنوعی خودداری کنیم.

«اخلال در صحبت کردن»

می‌دانیم صحبت کردن ترجمه فکر به صوت است. بدین ترتیب که کلمات و جملات در ناحیه اندیشه ظهور می‌کنند ابتدا تارهای صوتی صداسازی می‌نمایند و سپس عضلات لب و دهان و زبان به صدای ساخته شده، اشکال مختلف می‌دهند. در این مرحله زبان گفتاری ترجمان اندیشه می‌گردد و از این طریق مفاهیم را به یکدیگر منتقل می‌سازیم. یعنی اطلاعات مغز من به شما و از شما به دیگری والاآخر منتقل می‌گردد.

حال اگر سیستم کنترل در مسیر ظهور اندیشه کلمه یا جمله‌ای را کلید کند، صحبت کننده یا سخنران مواجه با اشکال می‌شود. این مکثها و سکته‌های بین کلامی جذابیت کلام و زیبایی سخن را مواجه با اشکال می‌کند و گاهی جملات بی‌سروته از آب درمی‌آید و در بعضی مواقع سخنران دست و پای خود را گم می‌کند و بکلی فراموش می‌کند که چه می‌خواسته بگوید. و مجبور می‌شود مطلب دیگری را عنوان کند که با سلسله مطالب قبلی سنخیت ندارد.

گاهی نیز روی تارهای صوتی اخلال می‌کنند صدا عوض می‌شود. می‌توان روی عضلات زبان و عضو سازنده صدا نیز اخلال نمود درنتیجه لکنت زبان مصنوعی بوجود می‌آید.

«دستکاری غرائز انسانی»

در عمل دیده شده است که سیستم کنترل قادر است غرائز انسانی را بکلی متوقف و برای مدت مدیدی یا برای همیشه از بین ببرد. غریزه مادری از موارد نادری است که مادر، تا پای جان برای حفظ فرزند خود، بی‌وقفه و بدون کوچکترین

ترس و وحشتی می‌ایستد و جسارت غیرقابل سنجشی از خود بروز می‌دهد. و اگر بدلیلی فرزند خود را از دست داد، عکس‌العملهای تاثرانگیز بسیار شدیدی از خود نشان می‌دهد. درچنین مواقعی صدای مادر به ناله بیشتر شباهت دارد تا صدای عادی. مادر تا مدتی قادر به خوردن غذا نیست. لبخند برای مدت مدیدی از لبان مادر رخت برمی‌بندد. و همه چیز رنگ فنا بخود می‌گیرد. ولی با سیستم کنترل دیده شده، مبادلات الکتریکی غریزه را کلید می‌کنند و مغز از طریق مدارات دیگر بفعالیت عادی خود می‌پردازد. مادر، چه حیوان و چه انسان چون کوه یخ بی‌تفاوت می‌شود و چنان بی‌تفاوت می‌گردد که گوئی نه مادری در بین بوده و نه فرزندی و این مجسمه ایثار و فداکاری به یک ماشین بی‌احساس بدل می‌گردد.

«ایجاد اختلاف بین اعضای خانواده»

سیستم کنترل بسادگی قادر است با ایجاد احساسهای تصنعی انزجار و تنفر و عصبانیت، اساس محبت و صفای خانواده را متزلزل ساخته و کار را بجای باریکی بکشاند که در عقل نمی‌گنجد.

مسائل ساده و پیش پا افتاده‌ای را بعنوان مستمسک انتخاب نموده و با القاء عصبانیت و لجاجت و سرانجام انزجار و تنفر روابط را تیره و تار می‌سازد.

در این امور کار را می‌تواند بجایی کشاند که حتی به زدو خورد منجر به قتل نیز منتهی گردد.

این کار بین زن و شوهرها ساده‌تر از مادر و فرزند صورت می‌گیرد و بین فرزند و فرزند ساده‌تر از پدر و فرزند عملی می‌شود.

شخصیت و نقاط ضعف و قوت افراد نیز در این مقوله دخالت مستقیم دارد.

بدون شک افراد عصبانی و عجول و بی‌محتوا را زودتر می‌توان تحریک نمود

تا انسانهای پخته و خونسرد را. در مقام مقایسه بین فرزند و اولیای او ایجاد تنفر و انزجار فرزندان نسبت به پدر و مادر ساده‌تر و امکان‌پذیرتر است تا در مادر و پدر نسبت به فرزند. با همه این اوصاف سیستم کنترل به راحتی و سهولت قادر خواهد بود بنیان خانواده را برهم بریزد و به جای صفا و صمیمیت اختلاف و تنفر و انزجار را بنشاند.

اگر چنین است عکس آن هم صادق است و سیستم قادر است محبت و صفای طبیعی را بین اعضای خانواده تا حد پرستش، ارتقاء دهد.

لطفاً این مدرک مستند و تکان دهنده را نیز که از کتاب عملیات کنترل فکر نوشته آقای دیوید روریچ صفحه ۱۴۹ سطر ۱۴ نوشته شده مطالعه فرمائید. اکنون که، سیستمهای کنترل انسان از راه دور را کامل نموده‌ایم و بسهولت قادریم انسانها را کنترل کنیم تکنولوژیستهای روانی ما ادعا می‌کنند که آنچه جهان برای درمان توده‌های منحرف و بیچاره‌اش!! نیاز دارد تنها اصلاح آنها در زندانها و تجدید سازمانهای شهری و نظامهای اجتماعی و از این قبیل مسائل نیست، بلکه چند کیلوولت برق لازم است تا از آن طریق برمغز افراد اجتماع، مورد استفاده قراربگیرد و همه چیز را بدلخواه تصحیح کند!!

آیا فرستنده مغز کاملترین فرستنده‌های جهان است؟

امروز تلویزیون بخصوص تلویزیونهای رنگی عالی ترین نوع فرستنده‌هائی هستند که در جهان وجود دارند و دو نوع انرژی را به امواج الکترومنیتیک تبدیل می‌کنند.

۱ ـ صدا

۲ ـ نور

در حالیکه مغز انسان قادر است، پنج مورد خاص را به امواج تبدیل کند و به اطراف خود بفرستد.

۱ ـ صدا

۲ ـ نور

۳ ـ بو

۴ ـ مزه

۵ ـ سردی و گرمی ـ سوزش و خارش

«از گوش انسان می‌توان بعنوان میکروفون استفاده نمود»

فرض کنید شخص دیگری با شما صحبت می‌کند. هم گفتگوی شما و هم صدای طرف صحبت شما از طریق تبدیل انرژی صوتی به الکتریکی روانه مغز می‌گردد.

مغز متناسب با آن امواجی ساطع می‌کند. این امواج الکترومنیتیک در فضا پخش می‌شود دستگاه گیرنده این امواج را دریافت می‌دارد.

آنرا به‌یک مبدل که همان صداها را می‌سازد تحویل می‌دهد.

این مبدل درست مانند یک رادیو تمام صحبت‌های شما را بازگو می‌کند.

از چشمهای یک انسان می‌توان بعنوان دوربینهای تلویزیونی استفاده کرد. بدین ترتیب که در حالیکه چشمهای شما تصویر و اشکال را می‌بینند. مدام بوسیله سلسله اعصاب گزارشاتی به ناحیه ثبت آثار نوری ارسال می‌دارد.

این آثار که از طریق تبدیل انرژی نوری به الکتریکی صورت می‌گیرد. متناسب با خود امواجی ساطع می‌سازد. این امواج را دستگاه گیرنده الکترونیکی دریافت می‌کند آنها را به یک مبدل نوری می‌سپارد و عیناً روی صفحه تلویزیون به تماشا می‌گذارد.

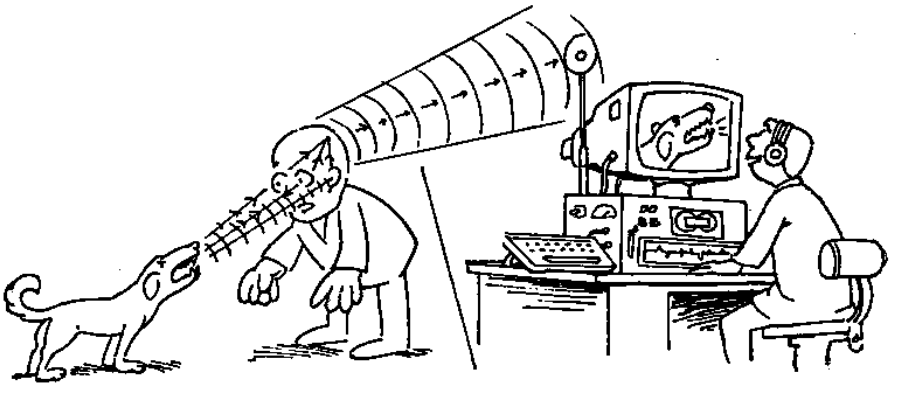

سیستم‌های کنترل می‌توانند از کم و کیف امور داخلی بدن هم اطلاعات کامل و جامعی داشته باشند و حتی فعل و انفعالات درونی را بصورت تصویر روی صفحه تلویزیون داشته‌باشند.

این دستگاه را ما هم اکنون در ایران داریم. که قادر است از طریق امواج الکترومنیتیک اطلاعات کامل و جامعی از وضع داخلی بدن ارائه دهد.

M . R . I بعنوان تشخیص دهنده نابسامانی‌ها و ضایعات اعم از مفاصل استخوانها ـ قلب و عروق ـ دستگاه هاضمه ـ غدد بویژه بیماریهای مغز و اعصاب و ..... بکار گرفته شده‌است. M . R . I بوسیله یک کامپیوتر پیچیده گزارشات مصوری از آنچه در بدن یک انسان می‌گذرد ارسال می‌دارد. که پزشک قادر است آنها را روی صفحه تلویزیون ببیند!! یا دستگاه بوسیله یک مبدل می‌تواند گزارشات را کتبی ارائه دهد.

جالب‌تر اینکه M . R . I سیر تحول بیماری بصورت پیشرفت یا بالعکس بهبود را بوضوح نشان می‌دهد.

از شمامی‌پرسیم اگر همین دستگاه را به‌یک فرستنده با برد بیشتر وصل کنیم به آنچه ما برای شما شرح دادیم نمی‌رسید؟

«اطلاعات پنجشنبه ۲۷ خردادماده ۱۳۷۲ ص ۵ شماره ۱۹۹۳۴»

اطلاعات
چهارشنبه ۲۶ خرداد ۱۳۷۲ ـ ۲۵ ذیحجه ۱۴۱۳
۱۶ ژوئن ۱۹۹۳ ـ شماره ۱۹۹۳۳
۵

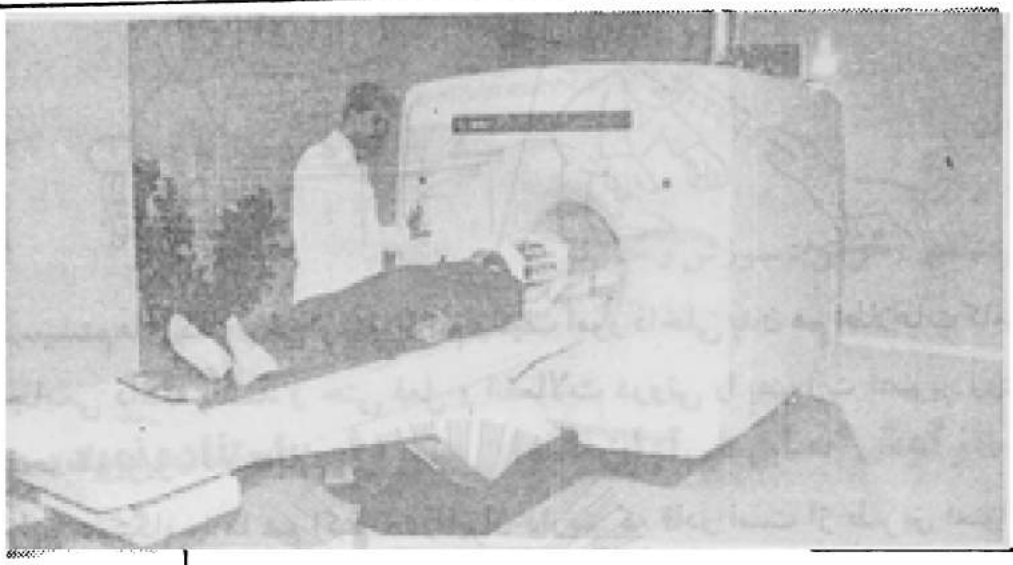

اطلاعات
پنجشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۷۲ ـ ۲۶ ذیحجه ۱۴۱۳
۱۷ ژوئن ۱۹۹۳ ـ شماره ۱۹۹۳۴
۵

«ارزش دستگاه‌های الکترونیکی»

وجود چنین دستگاه‌هایی دولتها را از داشتن وزارتخانه‌های دادگستری، پلیس، ژاندارمری و غیره بی‌نیاز می‌کند و کار هزارها پلیس را یک دستگاه فرستنده و گیرنده الکترونیکی که با هزارها مغز درناحیه خاصی سروکار دارد اداره می‌کند.

بدون شک اداره‌کنندگان چنین دستگاه‌هایی باید از بین بهترین فرزندان بشر انتخاب شوند. زیرا این افراد خداهای کوچکی هستند که رازها و نیازها و اسرار مردم را بی‌پرده دریافت می‌کنند و با قدرت عظیمی که در اختیار دارند قادرند حامی مظلوم و دشمن ستمکار باشند. امواج شادی و نشاط . تصمیم و اراده و محبت و دوستی را مدام بین مغزها رایج کنند. مراقب باشند کسی مرتکب خطا نشود کسی دروغ نگوید کسی را با کسی جز در راه اشاعه محبت و دوستی کاری نباشد.

بطور کلی با چنین دستگاهی بهشت واقعی را می‌توان بنیان نهاد بیماریهای همگانی و فردی را معالجه نمود، از هیجانات منجر بـه جـدالهـای همگـانی جلوگیری کرد، و خلاصه پیک شادی و نشاط و سعادت را بهمه جای جهـان فرستاد، و دنیای نیکی‌ها و زیبایی‌ها را با عظمت بنیان نهاد.

آیا با این دستگاه قادریم عمر انسان را زیاد کنیم؟

تا آنجاکه من از ساختمان مغز اطلاع دارم، علت آنکه تابحال مسئله مرگ حل نشده بعللی است که ذکر آن خواهد رفت.

نسجهای مغز چون بایگان خاطرات و احیاناً کنترلچی بدن هستند از اینرو دستخوش تغییر نمی‌گردند و همیشه و در همه حال فعال هستند. فقط در شبانه

روز چند ساعتی بعنوان خواب در وقفه فرو می‌روند و تجدید قوا می‌کنند.

بهمین دلیل، باید قبول کرد که بهرحال این نسجها اگر از فولاد هم باشند فرسوده خواهند شد. ولی به اعتقاد من می‌توان این خصوصیت را در این یاخته‌ها بوجود آورد که جای خود را به یاخته‌های جوانتری بدهند و چیزهایی که یادداشت کرده‌اند تحویل نسج جدید و جوان بدهند.

ولی شاید این اشکال پیش بیاید که نسج جوان بعلت عدم تجربه نتواند کار محوله را انجام دهد و احیاناً اخلالی در وضع بدن بوجود آید. گویا نسجهای مغز در هر صد سال چنین کاری را به آسانی و خود بخود انجام می‌دهند.

بهرحال از پاسخ به سئوال طفره نروم. از اختراعات و اکتشافات جهان کنونی همه کار ساخته است، و اگر دیوانه یا دیوانگانی، با حماقت خویش حاصل اینهمه اندیشه را که سالها قطره قطره روی هم انباشته گشته، و دریا شده، و ماحصل دنیایی از اکتشافات و اختراعات را بروی ما باز کرده است، از بین نبرند، انسان قرن ما می‌تواند شاهد نمودهای بس شگرف‌تری، چون حل کردن پیری، و مبارزه با مرگ و غیره باشد.

بر دایر دستگاه‌ها چقدر است؟

اگر در مسیر امواج آن اخلال نشود تمام کرهٔ زمین، یعنی می‌توان از فواصل خیلی دور، با مغزی ارتباط داشت.

آیا از یک انسان می‌توان بعنوان فرستنده مخفی رادیو تلویزیونی استفاده کرد؟ آری. بسهولت. اگر دستگاه فرستنده‌ای مثلاً در فرانسه با مغزی در پاکستان سروکار داشته باشد، از آن مغز می‌تواند بعنوان گیرندهٔ خبری سریع استفاده کند.

گوشهای او بعنوان میکروفون گیرنده صدا، و چشمهای او بعنوان دوربین‌های تلویزیونی کار می‌کنند. و گزارش می‌دهند.

آیا صدا و عکسهای بدست آمده واضح و روشن است؟

بله به مراتب از عکسهای مخابراتی و نوارهای صوتی واضح‌تر و روشن‌تر است.
آیا وجود این دستگاه‌ها کار مخابرات را سهل نمی‌کنند؟
بله با جایگزین شدن دستگاه‌های الکترونیک کار مخابرات بشکل بسیار ساده و سریع صورت خواهد گرفت.

بدین ترتیب که اگر شخصی با شخص دیگری، در شهر دیگری کار دارد، با دستگاه فرستنده الکترونی از طریق مغز خودتماس می‌گیرد، و مغز الکترونی نیز با مغز شخص موردنظر در شهر دیگر تماس حاصل می‌کند، و در آن واحد پیام این دو نفر را مبادله می‌کند.!!

آیا می‌توان خنثی کننده این دستگاه را ساخت؟!!

از نظر علمی بله، چه ثابت شده است که هر تزی آنتی‌تزی دارد. یعنی هر قانونی در قاموس علمی با قانون دیگری خنثی می‌گردد. و هر اختراعی را می‌توان با اختراع دیگری خنثی کرد.

همانطور که موشک ضد موشک دارد، امواج رادیویی نیز پارازیت و یا اصولاً نابود کننده هم می‌تواند داشته‌باشد. یعنی جواب کاملاً مثبت است، و می‌توان شبکه مخابراتی مرتبط با مغزها را از کار انداخت، و یا اصولاً حدود فعالیت آن را محدود نمود.

ولی در حیطه یک حکومت صاحب این دستگاه، به افراد اجازه داده نخواهد شد که چنین دستگاهی بسازند و احیاناً با آن به مبارزه برخیزند.

«شیشه عمر آیا می‌تواند واقعیت عینی داشته باشد؟»

در بیشتر افسانه‌های ایرانی موضوع شیشه عمر عنوان می‌شود. و وقتی آنرا بزمین می‌زدند و می‌شکستند صاحب شیشه عمر دود می‌شد و به هوا می‌رفت.

شما گیرنده و فرستنده‌هایی را که پلیس‌های راهنمائی با خود حمل می‌کنند دیده‌اید، خیلی کوچک و سبک به اندازه یک رادیو ترانزیستوری می‌باشد.

توجه داشته باشید که صنعت رادیو سازی از این هم پا را فراتر نهاده است. یعنی گیرنده‌ها و فرستنده‌هایی می‌سازند که مجموعاً در یک قوطی کبریت یا کوچکتر جای می‌گیرند.

حال فرض کنید، یکی از این گیرنده‌ها و فرستنده‌ها که دست پلیس است، سازنده طول موجی باشد که مغز یک انسان آنرا دریافت می‌دارد.

اگر این گیرنده و فرستنده، در یک شیشه جای بگیرد این شیشه عمر یک انسان محسوب نمی‌شود؟ و آیا اگر چنین شیشه‌ای دست یک انسان دیگر بیافتد، نمی‌تواند حیات انسان دیگری را به خطر بیاندازد؟

آیا نباید بگوئیم که این یکی هم صحیح و درست است؟ و اگر در افسانه‌های ما، چنین مسئله‌ای نیز ذکر شده، این افسانه نیست بلکه یک واقعیت عینی و عملی است.

«نتایج بدست آمده»

ما دیگر قادر نیستیم که افکار خود را پنهان سازیم. یعنی با تماسی که مغزهای الکترونیک بوسیله امواج نامرئی خود با مغزها دارند، افکار و اندیشه همه را می‌خوانند و از تصمیم همه آگاه می‌شوند.

بنابراین از این پس افرادی خاص بشکل نامرئی شاهد اعمال و رفتار و گفتار و کردار و خلاصه تمام اموری که یک انسان انجام می‌دهد می‌باشند. و کنترل اجتماعات بشری بسادگی امکان‌پذیر است.

همانطور که امواج رادیو تلویزیونی همیشه و در همه حال در اطراف شما موجود است این امواج هم همیشه در همه حال در کوچه و خیابان در کوه و صحرا در دشت و دمن پرسه می‌زنند و هر کسی را بخواهند و اراده کنند بدون آنکه اطلاع داشته‌باشد اداره می‌کنند.

انجام این عمل با وجود دستگاه‌های علمی موجود بسیار ساده است بدین‌ترتیب تکرار می‌کنیم که از این پس هرچه را ببینید می‌بینند. هرچه را بگوئید و بشنوید می‌شنوند. هر بویی را به بوئید بمشام عده‌ای نامرئی می‌رسد. هر غذایی با هر مزه‌ای بچشید و بخورید می‌فهمند. بطورکلی هر عملی هرچقدر مخفی باشد از نظر این دستگاه‌ها پنهان نیست حتی فکر و اندیشه شما.

بدین ترتیب که کنترل کنندگان مغزهای الکترونیکی در تمامی شبانه‌روز، بوسیله امواج فرستنده‌های خود و با گیرنده‌های بسیار قوی، مشغول تحقیق در مورد افکار و اندیشه مردم هستند، بزبانی ساده فکر و اندیشه و تمام اعمال شما بوسیله امواج رادیوتلویزیونی کنترل می‌شود بدون آنکه خود از آن اطلاعی داشته باشید. برنامه ریزی می‌گردید بدون آنکه خبردار شوید خلاصه در یک جمله ((می‌برند آنجا که خاطرخواه آنها است.))

در خاتمه

بیاد داشته‌باشید که دست آوردهای علمی اگر بمذاق عده‌ای کوته فکر و سودجو خوش نمی‌آید، و احیاناً با مزاج خود پسندان نابخرد سازگار نیست، اگر ساده دلان خسته و رنجور را علی‌الظاهر مأیوس می‌کند، و اگر برآتش متحولان جوان

پراحساس آب سرد می‌پاشد، ولی خروش و بانگ عظیمی را بدنبال دارد. جهان متغیر و متحولی را نوید می‌دهد. وانگهی باید با پدیده‌ها و رویدادهای جهان هستی قدم برداشت.

در دنیای تخیلات پرسه زدن، در حالیکه دنیای اطراف ما، ما را پشت سر نهاده، حکایت دیوانگانی است که در پس کوه پایکوبی می‌کنند، و از غوغای دنیای آن سوی بلندی بی‌خبرند.

تاسفی برغم سودجویان خودپسند نابخرد نیست. و روی سخن با مردان و زنان روشن دل و پاک نهادی است که با تمام وجود خویش سیر تحولات اجتماعی را درجهت بهبود وضع عمومی آرزو می‌کنند. ره‌آوردهای علمی هرچه معظم‌تر و شگرف‌تر پا به عرصه وجودنهند، به سعادت و نیکبختی بشریت نزدیک‌تر شده‌ایم.

جهان رویدادهای علمی ما، یعنی فهم، یعنی درک حقایق، و در حیطه حق دلیلی بر ناحقی و بی‌عدالتی نیست. و اگر چند صباحی اختراعات و اکتشافات شگرف در اختیار صاحبان ستم قرارگیرد، به همان علت عظمت و بزرگیش توان نگهداریش را نخواهند داشت و با دستهای لرزان و بحکم زمان و تاریخ در خدمت حق و عدالت خواهند نهاد.

آرزو می‌کنیم که رویدادهای علمی از این هم پا را فراتر نهند. و بشریت را قرین سعادت و رفاه سازند. و رهروان حقیقت نیز خطوط اصلی مبارزات خویش را، با رویدادهای واقعی جهان پیرامون خویش ترسیم کنند.

در خاتمه یکبار دیگر عظمت دستگاههای الکترونی را یادآور می‌گردم. و توجه خوانندگان عزیز را به‌یک نکته اساسی جلب می‌کنم، و آن بهره‌برداری از این دستگاه است که بهرشکل بد، یا خوب اثر قاطع و برنده‌ای در جامعه برجای می‌نهد، ما گردانندگان دستگاههای الکترونی را مخاطب قرارداده و از آنها می‌طلبیم:

که درخت دوستی بنشانند که کام دل ببار آرد

و نهال دشمنی را برکنند که رنج بیشمار آرد

در نظر آورید اگر این دستگاه با چنین قدرت عظیم و شگرف، در اختیار صاحبان ستم قرار بگیرد، چه جهنمی بپا خواهد ساخت، و چه منجلابی را بوجود خواهد آورد.

بنابراین قبل از هرکسی وظیفه کشورهای دارنده این دستگاههاست که مسئله را آنطور که واقعیت دارد برای مردم بازگو کنند. و با تمام نیرو کوشش کنند که گردانندگان دستگاه‌ها را از اشخاص صالح و بی‌نظر و منصف و دانشمند انتخاب نمایند. و کشورهای فاقد این دستگاهها نیز باید با سرعت هرچه بیشتر مردم را از وجود چنین سیستمی آگاه سازند.

ما با صدایی رسا اعلام می‌داریم:

سکوت در مورد مطلبی به این مهمی، خیانتی بزرگ و غیرقابل بخشش به مصالح جوامع بشری است. و بدون شک تاوان این خیانت را کسانی خواهند پرداخت که بیشتر ادعا دارند!!!

پایان

مهندس غلامرضا اربابی

۴۹/۴/۱۳

به پایان کتاب رسیده‌ایم در حالیکه این کتاب پس از سالها دوباره می‌رود که برای چهاردهمین بار چاپ شود می‌بایست خیلی زودتر حس ششم و کاربرد آن را می‌شناختیم متاسفانه تازه می‌رویم تا آن را بشناسیم.

قبل از ما دیگران آن را شناخته‌اند. و بدلیل داشتن امکانات پیشرفته تکنیک، سیستمهای کنترل را هم ساخته و پرداخته‌اند و از آن استفاده می‌کنند.
ما بدلیل علمی بودن این کتاب با آنکه اطلاعات جامع و دقیقی از نوع بهره‌برداری آن داشته و داریم کوشش وافر کردیم که دانش مورد بحث را تا آنجا که مقدور و میسر بود با بی‌طرفی مورد مداقه قراردهیم.

بدون شک بنیان نظم نوین جهانی براین اصول استوار است و سنگ زیربنای آنرا بدین سان نهاده‌اند.

شاید عده‌ای از خوانندگان توقع داشتند که در این کتاب جانب حق را نگه می‌داشتیم. و صادقانه نقائص و مضرات و بالعکس فوائد و مزایای آن را برمی‌شمردیم ما این حق را برای شما محفوظ نگه می‌داریم و درکتاب دیگری که بلافاصله پس از این کتاب بدست شما خواهد رسید تحت عنوان «نظم نوین جهانی» همه چیز را به عیان خواهید دید و شاهد بی‌چون و چرای حقایق مسلمی خواهید بود که تابحال نه شنیده‌اید و نه دیده‌اید!!
بسیار علاقمندیم که نظریات شما را درمورد محتویات کتاب بدانیم انتقادات سازنده شما را خواهیم پذیرفت و بدون شک اگر مستدل و منطقی باشد به آن توجه خواهیم کرد.

۱۰ مهرماه ۱۳۷۲

مهندس غلامرضا اربابی

انتشارات گروه فرهنگی اربابی

۲۰۰ تومان